اطلاعات هفتگی

شماره ۳۳۳۶
چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۸۷
بها ۳۰۰۰ ریال

صفحات ویژه المپیک

جعفر دهقان: آن روز با روز مرگم فرق نمی‌کند

ناصر آقایی: بوکس من با قدرت، زیبا و نمایشی بود

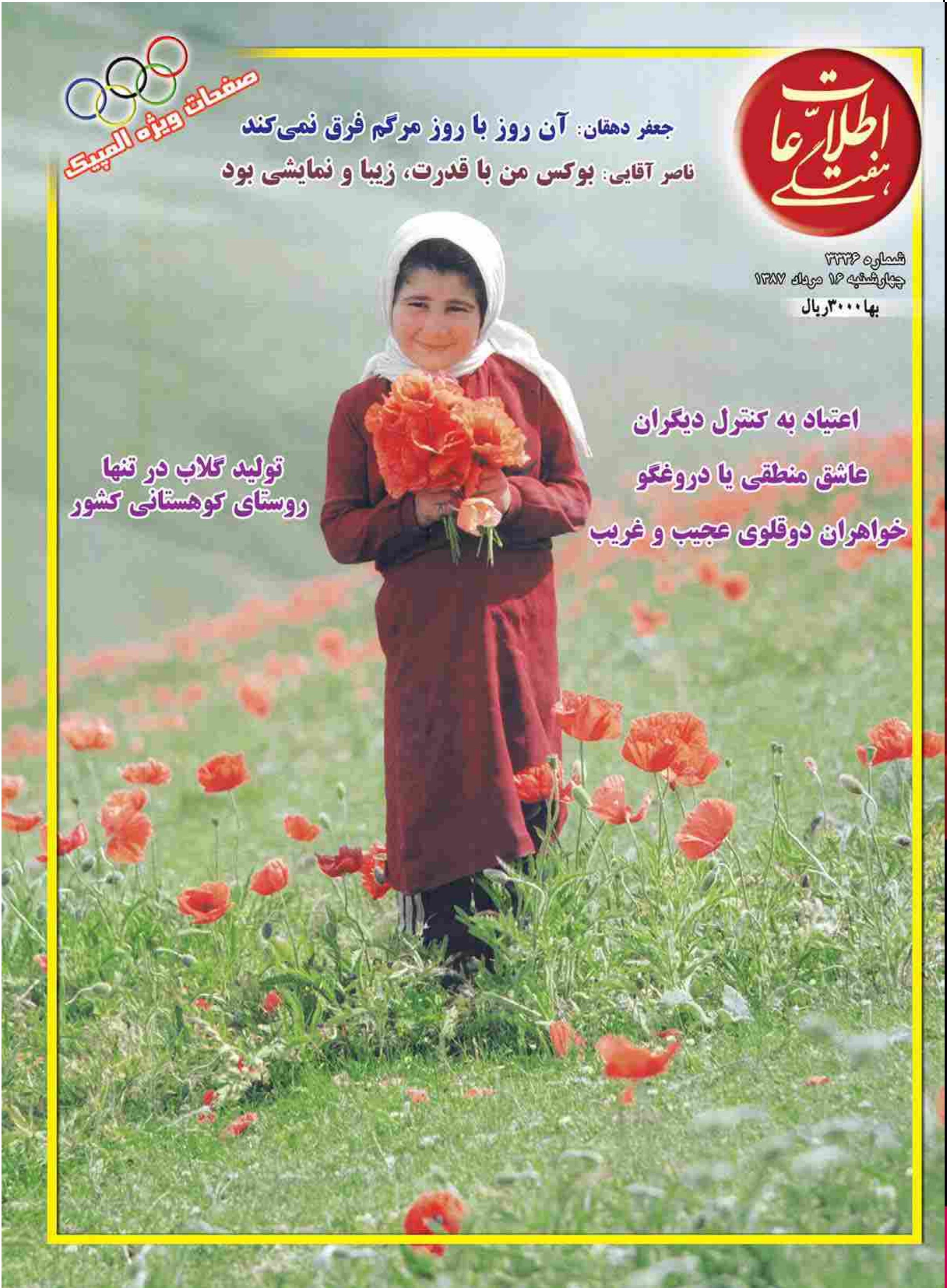

اعتیاد به کنترل دیگران

عاشق منطقی یا دروغگو

خواهران دوقلوی عجیب و غریب

تولید گلاب در تنها
روستای کوهستانی کشور

تصویر برگزیده هفته

تصویر سه بعدی

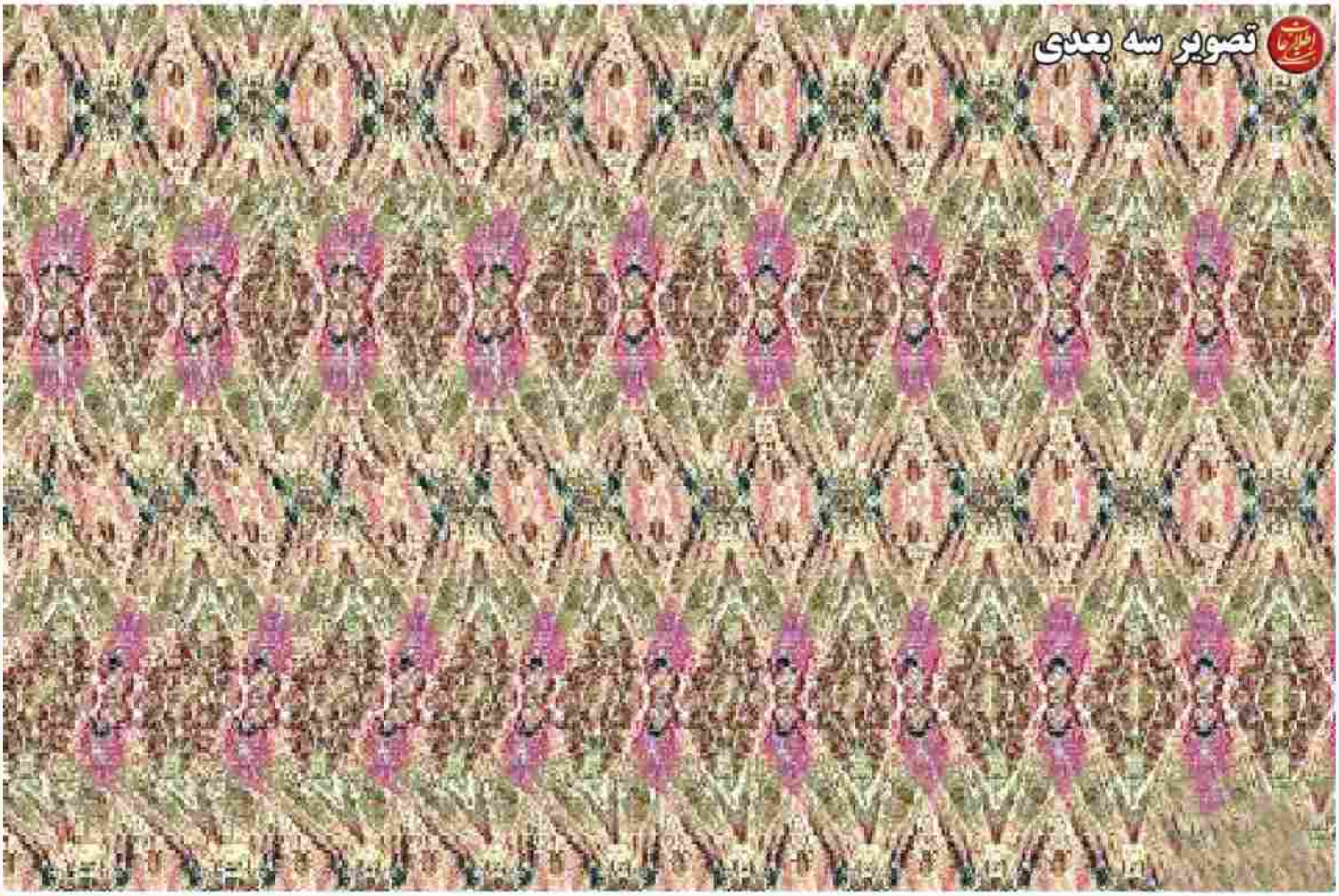

بسم الله الرحمن الرحیم

یاد و یادواره

ولادت حضرت ابوالفضل(ع)

در چهارم شعبان سال ۲٦هجری قمری، «حضرت ابوالفضل(ع)» چهارمین فرزند امیرالمؤمنان «حضرت علی(ع)» ولادت یافتند. مادرآن حضرت اُمُّ البنین نام داشت. حضرت ابوالفضل از شجاعترین افراد خاندان عصمت و طهارت بود. ایشان درعاشورای سال ٦۱ هجری در کنار برادر گرامی خویش به شهادت رسید. درایران اسلامی به یُمن ولادت «حضرت ابوالفضل» چهارم شعبان روز «جانباز» نامگذاری شده است. این روز را به جانبازان گرامی تهنیت می گوییم.

ولادت حضرت امام سجاد(ع)

چهارمین امام معصوم، حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام، در سال ۳۸هجری در مدینه منوره چشم به دنیا گشودند.

زندگی پربرکت حضرت سجاد علیه‌السلام را پس از دوران کودکی و نوجوانی می توان به چند مقطع تقسیم کرد:

- همراهی با امام حسین علیه‌السلام از مدینه به کربلا تا هنگام شهادت
- پس از شهادت پدر تا ورود به مدینه (رهبری نهضت پس از پدر)
- حضور در مدینه تا وفات

امام پس از ۳۵سال مجاهده در میدان‌های مختلف که تجسم جهادی به مراتب سخت‌تر و جانکاه‌تر از جهاد رویاروی دشمن در میدان نبرد بود، با زمینه‌سازی برای فعالیت‌های گسترده فرزند و نوه معصوم خود، امام باقر و امام صادق علیهما السلام، و انسجام بخشیدن به جامعه شیعی، به دست ولید بن عبدالملک مسموم شد و روح مطهرش به عالم قدس پر کشید.

عملیات قدس ۵

در ۱٦مردادماه سال ۱۳٦٤ هجری شمسی نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی عملیات قدس ۵ را با رمز یاعلی بن ابیطالب(ع) آغاز کردند. منطقه عملیات قدس ۵ غرب هورالویزه بود. هدف این عملیات آزادسازی چندین پاسگاه مهم منطقه بود که رزمندگان دلاور اسلام در منطقه‌ای به وسعت ۳۰کیلو متر مربع با موفقیت به هدف خود دست یافتند.

وفات ابوسعید ابوالخیر

در ٤شعبان سال ٤٤۰ هجری قمری ابوسعید فضل بن ابوالخیر عارف و شاعر مشهور ایرانی وفات یافت. شیخ ابوسعید ابوالخیر به شعر علاقه فراوان داشت و رباعیات و قطعات بسیار زیبای عارفانه‌اش، افکار عرفانی او را آشکار ساخته اند.

وفات زکریای رازی

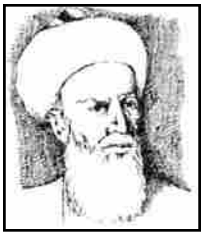

در ۵ شعبان سال ۳۱۳هجری قمری محمّدبن زکریای رازی پزشک مشهور و کاشف الکل با زندگی وداع کرد. حرفه رازی زرگری و صرّافی بود و او از این رهگذر به تدریج به کیمیاگری علاقه‌مند شد و توانست ماهیّت فلزات را دگرگون سازد. رازی از مشاهیر علوم پزشکی، هندسه، منطق و علوم فلسفی به شمار می رود. او که به «طَبیبُ المُسلمین و جالینوس عرب» شهرت دارد علاوه بر داشتن دانش بسیار در پزشکی و جراحی، شیمیدانی برجسته بود. رازی تألیفات متعددی دارد که این تألیفات درباره «کیمیا، طب، الهیات و فلسفه» اند. «اَلحاوی و طبِّ منصوری» از ارزشمندترین آثار محمّد بن زکریای رازی به‌شمار می روند.

تسلیت به همکاران

باخبر شدیم همکاران گرامیمان، آقایان **رضا ایرانی**، **غلامرضا آقاجانی**، **اختری**، **داور یحیی خطبه‌سرا** و **محمدعلی پورزند** و خانم **زلیخا رضانژاد** در سوگ عزیزان خود نشسته‌اند. برای از دست رفتگان غفران الهی و برای بازماندگان صبر جمیل مسئلت می نماییم.

سردبیر و کارکنان مجله اطلاعات هفتگی

در این شماره می خوانید:

یاد و یادواره ---- ۳
یادداشت هفته ---- ٤
تفسیر سیاسی ---- ٦
سه‌گانه ---- ۸
یک هفته چند نگاه ---- ۹
تولید گلاب—راه درمان افسردگی ---- ۱۰
بهداشت شنا—نکات خواندنی ---- ۱۱
رفتارها و واکنش‌ها ---- ۱۲
داستان زندگی ---- ۱٤
یک هفته حادثه ---- ۱٦
خاطرات یک روزنامه فروش ---- ۱۷
گزارش خارجی ---- ۱۸
مشاور خانواده ---- ۲۰
جنگ دوم از نگاه سوم ---- ۲۲
سوژه ---- ۲٤
پرسش ویژه پاسخ ویژه ---- ۲۵
از گوشه و کنار جهان ---- ۲٦
ماجراهای خواستگاری ---- ۲۸
در پیچ و خم دادگاه ---- ۲۹
مسابقه بزرگ داستان نویسی ---- ۳۰
ترازو—نوشته‌های ناب ---- ۳۲
اطلاعات مفتکی ---- ۳۳
ورزشگاههای المپیک ۲۰۰۸ ---- ۳٤
ساعتی برای تمام فصول ---- ۳٦
باریکتر از مو ---- ۳۷
پاورقی خارجی ---- ۳۸
رمز موفقیت قهرمانان ---- ٤۰
اولین‌ها در مطبوعات ایران ---- ٤۱
تماشاگه راز ---- ٤۲
از ناکجا ---- ٤٤
در قلمرو داستان ---- ٤۵
در حلقه رندان ---- ٤٦
جدول شرح درمتن ---- ٤۷
جدول متقاطع ---- ٤۸
باهوش خود کلنجار بروید ---- ٤۹
جنگ‌هنر ---- ۵۰
داستانهای آلفرد هیچکاک ---- ۵٤
با وقایع اتفاقیه ---- ۵۵
ورزشی ---- ۵٦
ویژه المپیک ---- ۵۸
پیغامهای روشنایی ---- ٦۳
از دریچه علم ---- ٦٤
پیامهای رایگان ---- ٦۵
نقاشی های شما ---- ٦٦

عکس روی جلد از: حبیب زاده - تالش

صاحب امتیاز:
شرکت ایرانچاپ (موسسه اطلاعات)
مدیر مسوول و سردبیر:
فتح الله جوادی
معاون سردبیر: سید احمد شهابی
معاون فنی: محمود صفادار
ناظر چاپ: کریم ملکی
صفحه آرا: محمد جعفر صباغی خسروی
زهرا کوچکی
حروف نگار: اسماعیل غلامی
نشانی: تهران - بلوار میرداماد - خیابان روزنامه اطلاعات (تابان غربی) - پلاک ۸
کدپستی: ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۰۴ - ۲۲۲۲۶۲۲۶
نمابر(فکس): ۲۲۲۷۱۸۱۳
Email: haftegi@ettelaat.com
تلفن آگهی های مجله اطلاعات هفتگی: ۲۲۲۲۳۵۰۷
چاپ از: ایرانچاپ
چاپخانه موسسه اطلاعات - تلفن:۲۹۹۹۹
شماره ۳۳۳۶ - چهارشنبه ۱۶ مرداد ۱۳۸۷
۴ شعبان ۱۴۲۹ ۶ آگوست ۲۰۰۸

هرگونه استفاده از مطالب مجله جهت فیلمنامه سینما، تلویزیون و تئاتر و یا چاپ در کتاب منوط به کسب اجازه کتبی است.
مقالات ارسالی پس داده نمی شود.
مجله در ویرایش مطالب آزاد است.

هر سخنی که از ذکر خدا خالی باشد، باطل است
● حضرت محمد(ص)

یادداشت هفته

محمد امین جوادی

mohamadamin.javadi@yahoo.com

طرح تحول اقتصادی و دغدغه های مردم

یکی از آرزوهای دولتهای پس از انقلاب این بوده است که یارانه‌های پرداختی را هدفمند کنند. چه در دولت جناب آقای هاشمی و چه در دولت جناب آقای خاتمی و چه در دولت نهم و چه در مباحثی که نمایندگان محترم مجلس در دوره‌های مختلف در صحن علنی مطرح می کردند. این بحث بارها و بارها مطرح شد و شیوه‌های مختلفی نیز برای اجرایی کردن این طرح پیشنهاد شد. اما در عمل هنوز چنین اتفاقی نیفتاده است.

اصولاً وجود یارانه در اقتصاد ایران همواره به عنوان یکی از موانع اصلی رشد و توسعه و حتی عدالت، توسعه نیافتگی و شکاف طبقاتی و اتلاف سرمایه‌های ملی را به دنبال داشته است.

به همین منظور دولت نهم اخیراً طرحی را به عنوان طرح تحول اقتصادی در دستور کار خود قرار داده است و در نخستین گام، مساجد و مدارس مناطق مختلف کشور به عنوان پایگاه‌های جمع آوری اطلاعات خانوار، در حال توزیع و سپس جمع آوری فرمهایی هستند که در آن خانوارها اعلام می کنند چه سرمایه‌هایی دارند و در چه سطحی از برخورداری اقتصادی هستند تا معلوم شود که چه میزان یارانه باید از دولت دریافت کنند. آنچه که از ظاهر امر بر می آید این است که دولت به منظور جلوگیری از ارائه آمار و اطلاعات غلط درآمدی و سرمایه‌ای توسط مردم هشدارهایی را هم ضمیمه کارش کرده است تا فرد و یا سرپرست خانوار اطلاعات غلط به دست ندهد.

در عین حال اما اتفاق نادر دیگری نیز چهره خود را از پس پرده اجرای این طرح نشان داده است. با وجود گذشت چند روز از اجرای طرح و برخلاف پیش بینی اولیه، استقبال خوبی از این طرح صورت نگرفته است. نگرانی هایی که موجب شده است تا مردم به درستی از آن استقبال نکنند از این دست هستند.

۱ـ اگر ما هرچه را که داریم بنویسیم و صادقانه فهرست همه دارایی های خود را در این فرم بیاوریم چه نفعی به حال ما دارد؟ حال که کسی نمی داند اوضاعمان چگونه است بهتر می توانیم زندگی کنیم.

۲ـ اگر ما همه چیزمان را «رو» کنیم چقدر باید مالیات بدهیم؟ آیا دولت از این اطلاعات استفاده نمی کند و به جای آنکه چیزی به ما به عنوان یارانه بدهد یک برگه مالیاتی عریض و طویل برایمان نمی فرستد؟

۳ـ آمدیم و ما اطلاعات صحیح دادیم و صادقانه رفتار کردیم. آیا دولت آنقدر قدرت دارد تا همه را وادار کند که اطلاعات صحیح بدهند؟ و آیا کسانی که به مخفی کاری و یا بی صداقتی و یا دروغگویی در ارائه اطلاعات روی می آورند شناسایی می شوند و با آنان برخوردی صورت می گیرد؟

٤ـ بسیاری از اطلاعات خواسته شده در فرم، اطلاعات مشخص و در زمره مسایل شخصی و خصوصی افراد شناخته می شود. آیا دولت تضمین های لازم را دارد که این اطلاعات کاملاً محرمانه بماند و به دست این و آن نیفتد و یا برعلیه خودمان مورد استفاده قرار نگیرد؟

۵ـ کمتر از یک سال دیگر عمر دولت به سر می رسد و معلوم نیست در انتخابات بعدی ریاست جمهوری دوباره همین دولت بر سر کار باشد پس اصولاً چند درصد احتمال وجود دارد که اجرای این طرح استمرار پیدا کند؟ اصلاً ممکن است تا جمع آوری و تکمیل و پردازش اطلاعات و اجرایی شدن کار، همه این دفتر و دستکها جمع شوند و شیوه دیگری اعمال گردد.

٦ـ ...و البته می توان همچنان بر این فهرست افزود و دغدغه‌های دیگری که مردم بیان می کنند و آن را با این و آن در میان می گذارند مطرح کرد و به میدان و میان آورد که مجموعه این دغدغه‌ها موجب عدم استقبال از این طرح خواهد شد، به همین خاطر باید از هیمن حال با اطلاع رسانی درست و دقیق و با در نظر گرفتن همه ابعاد طرح از هر انحراف و کجروی جلوگیری کرد.

واقعیت این است که دولت ابتدا باید برادری خویش را اثبات و سپس ادعای ارث کند. اگر قرار باشد که در طرح جمع آوری اطلاعات خانوارها هیچ مکانیزمی برای حمایت و حفاظت از اطلاعات مردم وجود نداشته باشد و از طرف دیگر هم هیچ محکی برای مقابله با مخفی کاری و یا تخلف افراد در ارائه اطلاعات پای به میدان نگذارد، تنها کسانی زیان می کنند که به دولت اعتماد می کنند و اطلاعات صحیح ارائه می دهند.

البته در همه جای دنیا خوداظهاری وجود دارد. مثلاً در کشورهای صنعتی همه خانوارها پرسشنامه مالیاتی پر می کنند اما می دانند و در گذر زمان کاملاً فهمیده‌اند که نباید اطلاعات نادرست بدهند. چراکه از آنطرف عدم ارائه اطلاعات صحیح و یا پوشاندن واقعیت در میزان دارایی و یا درآمد، چنان عواقب وخیمی به دنبال دارد که کسی جرأت نمی کند لاپوشانی کند. ضمن اینکه خودم شاهده بوده‌ام که یک خانوار در اروپا وقتی میزان درآمد سالیانه خود را با ذکر جزییات دقیق اعلام کرد پس از چندی اداره مالیات یک چک برای او فرستاد چرا که میزان درآمد او در سال کمتر از میزانی بوده است که به خاطر آن مالیات پرداخته است.

در حال حاضر دولت مدعی است که طرح جمع آوری اطلاعات خانوارها ربطی به مالیات ندارد و صرفاً برای پرداخت نقدی یارانه‌هاست، اما حتی اگر برای اخذ مالیات هم می بود هیچ ایرادی نداشت و چنین مواردی در اکثر کشورهای اروپایی و آمریکایی نیز رایج است با این تفاوت که زیرساختهای اجرای چنین برنامه‌هایی در کشورهای پیشرفته کاملاً آماده و مهیا شده است و در ایران تقریباً هیچ ساختار مطمئن برای اجرای عادلانه این طرح وجود ندارد و از طرف دیگر نیز اعتماد مردم نسبت به برخورد خالی از تبعیض و یکسان با همه افراد اعم از شخصیت‌ها و افراد صاحب نفوذ و قدرت و افراد معمولی جامعه جلب نشده است. به خاطر همین است که در حال حاضر تنها افرادی راغب شده‌اند تا این فرمها را پر کنند که اصولاً چیزی ندارند و لذا از اعلام دارایی های خود ابایی ندارند چون در وضعیتی به سر می برند که طلبکار و مستحق حساب می شوند.

البته دولت هم می تواند بگوید که اتفاقاً ما هم همین را می خواهیم، یعنی آنها که چیزی ندارند بیایند و در این طرح صاحب چیزی شوند و ما بیهوده به آنها که سرمایه‌هایشان را مخفی نگه داشته‌اند حداقل از یارانه‌های دولتی کمک ندهیم اما اشکال کار اینجاست که چون میدان ثروت‌اندوزی، رانت خواری، سوءاستفاده و سهم‌بری آنها از سرمایه‌های ملی و تقسیم و توزیع ثروت و درآمد همچنان باز و بی مانع و رادع است فشار آن را بر گرده همان طبقات ضعیف خواهند آورد و بر هیزم آتش تورم خواهند افزود.

دوستی تعریف می کرد که یکی از کارخانه‌داران را میلیاردی جریمه کرده و چند روزی هم او را به زندان انداختند. زندان را تحمل کرد و جریمه را داد و وقتی آزاد شد چون تولید کننده و وارد کننده عمده‌ای بود در عرض ۲/۵ ماه با افزایش قیمت محصولاتش بیش از میزان جریمه را درآورد بدون آنکه آب از آب تکان بخورد، لذا دولت باید برای موفق شدن در اجرای طرحهای اقتصادی خود همه جوانب امر را بسنجند.

همانگونه که صاحب این قلم در چند شماره قبل متذکر شد طرح پرداخت نقدی یارانه‌ها در مرحله و گام اول می توانست با پرداخت یکسان به همه شهروندان، اعم از غنی و فقیر، به عنوان یک حق عمومی شهروندی و بدون وارد شدن در چنین میدان شلوغ و پردست اندازی که عاقبتی برایش متصور نیست، صورت تحقق بهتر و کم آسیب تری به خود بگیرد. در این صورت قطعاً اثرات به مراتب بهتری از آنچه که در این طرح می توان برایش تصور کرد، به دنبال می آورد. ■

نامه های بدون واسطه

چشم به راه مانده‌ایم

همـــه روزهـــا در انتظار روزی هســـتم که بیایی. می دانم که لیاقتمان کم شده است، می دانم که حتی از نگاه کردن به ما گنهکاران پرهیز داری، اما آیا خستگی عاشـــقانت را نمی بینی؟ و گونه‌های خیس آنان را از شبهای آه و سوز و ناله انتظار؟

ای عطر نرگس پنهان شده در ابر و غبار ایام، ای ماه پنهان، ای خورشید در انتظار طلوع، ما خسته از زمانه ملال و دلتنگی، تا کی چشم به راه بمانیم؟

مریم خدادادی - ساری

به چه گناه؟

بنـــده یکی از کارگـــران کارخانجات... کاشـــان هستم و تا این تاریخ ۸۷/۴/۱ که این نامه را می نویسم فقـــط پنـــج ماه از حقوق ســـال ۱۳۸۶ خود را دریافت کرده‌ام. در شـــهر ما کاشان کارخانجات ریسندگی از ماهم وضع حقوقی شـــان بدتر است که امیدوارم شما که گزارشـــهای مختلف از مســـائل متنـــوع در جامعه تهیه و چاپ می کنید در مورد علل و عوامل تعطیلی و ورشکستگی کارخانجات بخصوص نساجی که در سطح کشور کم هم نیست گزارش کاملی تهیه نمایید و در این گزارش سعی کنید با خود کارگران نیز تماس مستقیم داشته و مطمئناً متوجه خواهید شد که در طول چند سال گذشته چقدر بر کارگران ظلم شده و حق و حقوق آنان پایمان شـــده است. کی و کدامین مسوول جوابگوی این مشکلات و از هم پاشیده شدن خانواده ها و این خردســـالان مظلـــوم خواهند بود، به چه گناه و به چه قیمت؟

محمدرضا گلستانی — کاشان

جویای کار

جوانی هســـتم دیپلمه که خدمت ســـربازی‌ام را نیز تمـــام کرده‌ام. خانـــواده عیالواری هســـتیم که با حقوق بازنشستگی پدرم روزگار می گذرانیم.

بنـــده جهت یافتن کار به تمامی شـــرکتهای دولتی و خصوصی مراجعه کرده‌ام ولی بی فایده بوده است، اینک درمانده و مســـتاصل از تمامی مســـوولین محترم و افراد نیکوکار خواهشـــمندم محبت کرده دست مرا بگیرند و بـــه کاری بگمارند تا اولـــاً از عذاب بیکاری نجات یابم، ثانیـــاً کمک خرج خانواده باشـــم و بیش از این ســـربار خانواده نباشم.

م — ن — گچساران

زنان جای مردان

– حدود چهل سال پیش – آن روزها که بچه بودیم و به دبستان می رفتیم همیشه یادم هست یک نفر پیرمرد که معمولاً ســـید نیـــز بود به آبادی مـــا می آمد (اطراف قوچان) و می گفت روزی بشـــود که موی ســـر مردان و زنان یکی شـــود، کفش زن و مرد یکی شـــود و گفت و گفت و می گفت تا به اینجا یادم هست رسید که روزی بشـــود زنـــان در رأس همه کارها قـــرار گیرند و مردان حسرت به دل بمانند و خیلی چیزهای دیگر که بعضی از آنها یادم نمی آید از جمله می گفت مهریه زنان روزی برابر وزنشان می شود؟!!

«امـــروز تقریباً همـــه آنها درســـت از آب درآمده، از بانکهـــا، ادارات کشـــاورزی و جهـــاد ســـازندگی، نیروهای مســـلح خصوصاً نیروی انتظامی، مخابرات، وزارتخانه‌ها، حتی مغازه‌ها و تازگی رانندگان تاکســـی همه و همه را زنان تشـــکیل می دهند. بعضی از زنان و مشـــاغل آنان کجا و زندگی فاطمه زهرا (ص) کجا؟ ما فقط اســـماً خودمان را به امام صادق (ع) می چســـبانیم. همه این سختی‌ها و مشکلات می گذرند و روز قیامت فرا می رسد، اینک تقریبا، بیشتر جوانان چه تحصیلکرده و چه کم سواد در حاشیه قرار گرفته و منتظرند زنان شب به خانه برگردند یا بهتر بگویم زنشان از سر کار بیاید و پولی به آنها بدهد.

آیـــا فاجعه بدتر از این هم می شـــود؟ متاســـفانه مســـوولان هم با غرور اعلام می کنند بیش از ۶۰٪ از دانشجویان را دختران تشکیل می دهند. نمی دانند که دارند به فاجعه نزدیک می شوند.

با احترم — احمد صابری — قوچان

قرآن، شفای درداست

حتمـــاً شـــما بهتر از بنده می دانید کـــه در روزگار واقعاً آلوده‌ای به سر می بریم. جوانان و نوجوانان این مملکت با ســـاده‌ترین امکانات شنیع‌ترین صحنه‌ها و مبتذل‌ترین حرکات را هر روز به چشم می بینند و بنده می توانم به جرأت ادعا کنم که هشـــتاد درصد دلهای جوانان این سرزمین متاسفانه به مرض دچار شده‌اند. ما در مملکت اســـلامی و ســـنتی زندگـــی می کنیم، با محدودیت‌های شـــدید و این تعارض، جســـم و جان ســـالمی باقی نمی گذارد. بـــه گمان بنده خیلی از افراد متاهل نیز دل مریضی دارند.

طبـــق دســـتور قرآن همـــه ما مســـوولیم و باید در حد توانایی حرکتی بکنیم. نه می شـــود ســـی. دی‌ها و ماهواره‌ها را جمع کرد و نه می شـــود کســـی را با زور و اجبار هدایت کرد.

بـــه نظر بنده می توان دلهای مریض را قبل از اینکه دچار فســـاد شوند شـــفا داد. خدا وسیله شفا را معرفی کرده است. قرآن شفای هر درد بی درمانی است. باور کنید نســـل حاضر از تشنگی دارند هلاک می شوند و بایـــد هر کســـی در حد توان خود ایـــن آب گوارا را به نیازمندان برساند.

چه عیبی دارد از شـــصت و چند صفحه مجله دو صفحـــه هر هفته کلاً به قـــرآن اختصاص یابد. معنی و تفسیر قرآن را از ابتدا شروع کنید و به صورت پاورقی تـــا انتهـــا ادامه دهیـــد. مطمئنم ظرف مـــدت کوتاهی پرخواننده‌ترین صفحه مجله خواهد شد.

مهدی دانش - اردبیل

نامه به سردبیر

با سلامی گرم و صمیمی خدمت همه شما خوانندگان خـــوب و ارجمنـــد مجلـــه اطلاعات هفتگـــی و با تبریک فرارســـیدن ایام پربرکت و پر از جشن و سرور ماه مبارک شـــعبان المعظم، ولادت باســـعادت امام حســـین (ع) و حضرت ابوالفضل العباس (ع)، روز پاسدار و روز جانباز و با پوزش همیشـــگی به خاطر تاخیر در پاسخ به نامه‌های شما عزیزان:

✦ **احمد صابری — قوچان**

چند بار به نامه شـــما پاســـخ داده‌ام. باور کنید ما جز آنکه مشکلات خوانندگان را در مجله منعکس کنیم، کار دیگری از ما ساخته نیست. امیدوارم مسوولین مربوطه با توجه بیشتر به مشکلات مردم عنایت کنند.

✦ **محمدرضا گلستانی — کاشان**

خلاصه‌ای از نامه شما در شماره آینده مجله به چاپ خواهد رسید. موفق باشید.

✦ **فریده - ش — اصفهان**

نامه شـــما را خواندم و متاثر شدم. به هر حال شرحی که برای من نوشـــته‌اید کامل نیســـت. با توضیح بیشـــتر می توانیم نامه شـــما را در یکی از شـــماره‌های آینده در بخش نامه‌های بیواسطه منعکس کنیم.

✦ **حسین همتی — گرمی**

من نه از نامه شـــما و نه از حکم دادگاهی که ارســـال کرده‌ایـــد چیـــز زیادی ســـر درنیاوردم. بـــه هر حال اگر توضیح مناسبی در مورد مشکل ارائه بدهید شاید بشود اقدام درستی انجام داد.

✦ **حبیبی — تالش**

از مطالعه نامه شـــما متاثر شـــدم. سعی می کنم در یکی از شماره‌های آینده خلاصه‌ای از نکات نامه شما را به چاپ برســـانم. برایتان آرزوی توفیق و سربلندی دارم.

✦ **سروش عربی — نورآباد ممسنی**

از لطف شـــما بســـیار ممنونم. نامه شـــما را برای پیگیـــری به مســـوول مربوطـــه ارجـــاع دادم تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

درباره چاپ مطلب شما هم سفارش کرده‌ام. برای شـــما که از خوانندگان دانشـــگاهی ما هستید آرزوی توفیق بیشتر دارم.

✦ **لیلا صفری — میانه**

نامه شـــما را خواندم. اشعار ضمیمه نامه شما را به مســـوول صفحه شعر خواهم داد تا در صورت امکان مورد استفاده قرار گیرد.

محبوبترین بندگان خدا کسی است که مهربانتر باشد

● حضرت محمد (ص)

ایران و جهان

○ بسته بانک مرکزی با دو نرخ بانکی ۱۰ و ۱۲ درصدی ابلاغ شد.

○ معاون وزیر خارجه دریافت اولتیماتوم از سوی ۱+۵ را تکذیب کرد. روسیه نیز با تعیین ضرب الاجل برای ایران مخالفت کرد.

○ شیخ الازهر: نام و تصاویر قاتل انور سادات را جمع کنید تا به تهران بیاییم.

○ ۲۵ مرداد آخرین مهلت برای فروش انواع چک پول اعلام شد.

○ محسن رضایی: تاسیس دفتر حافظ منافع آمریکا در ایران به نفع دو کشور است.

○ هند ایران را مسوول تاخیر در خط لوله صلح دانست.

○ توقیف محموله هسته‌ای ایران توسط جمهوری آذربایجان تکذیب شد.

○ اتحادیه اروپا پس از سه سال ایمنی پروازهای هما را تایید کرد.

○ ثمره هاشمی ایران را پرچمدار عدالت‌خواهی در جهان دانست.

○ احمدی نژاد: هزاران سانتریفیوژ در ایران راه‌اندازی شده است.

○ شایعه سفر رئیس جمهوری لبنان به تهران رد شد.

○ اوباما با تعدادی از ایرانیان مقیم آمریکا ملاقات کرد.

○ خدمات رسانی در فرودگاه امام (ره) در تهران نارضایتی مردم را درپی دارد.

○ عدم معرفی به موقع وزرا به مجلس با اعتراض مواجه شد.

○ ایران خود را برای عضویت در شورای امنیت سازمان ملل کاندیدا می کند.

○ وزیر نفت کمبود بنزین را رد کرد.

○ ۲۹ نفر در زندان اوین به دار آویخته شدند.

○ لاریجانی: برخی اظهارات درباره مردم اسرائیل و آمریکا که وسیله تبلیغاتی رسانه‌های بیگانه شده تاسف‌آور بود.

○ مالکی، پاپ را به عراق دعوت کرد.

○ عمر البشیر متعهد به استقرار صلح در دارفور شد.

○ حمله انتحاری به مقر پلیس در شرق یمن ۹ کشته و مجروح برجای گذارد.

○ اسناد کوتاهی از پنتاگون و کرزای در مقابله با شبکه‌های قاچاق مواد مخدر افشا شد.

○ حزب کارگر انگلیس شکست دیگری را متحمل شد.

○ ۲۰۰ هزار نفر در برلین از اوباما استقبال کردند.

○ الفتح و حماس به رویارویی پرداختند.

○ برای حفاظت از مک کین و اوباما ۱۰۶ میلیون دلار درخواست شد.

تفسیر سیاسی

حسن فتحی

WWW.hasanfathi.blogfa.com

رویارویی پایان ناپذیر کلمبیا و فارک

مدتی است که هرگاه سخن از کلمبیا به پیش می آید در کنار آن مسایلی نظیر گروگانگیری، جنگ چریکی و گروه «فارک» مطرح می شود.

بیان این مسایل و واژه‌ها در کنار نام کشور کلمبیا این ذهنیت را به وجود آورده که رابطه تنگاتنگی میان آنها وجود دارد و نمی توان فارک یا تروریسم و گروگانگیری را نفی کرده و نادیده گرفت.

برای کسانی که در جریان مسایل و تحولات کلمبیا و کشورهای قاره آمریکا قرار دارند، این واقعیت مشخص است که این کشورها سالها با گروههای تروریستی دست به گریبان بوده و با آنها ستیز داشته‌اند ولی درپی گشودن درها به روی دموکراسی شرایط تغییر یافته است. با این حال هنوز هم در برخی از این کشورها درگیری با چریک‌ها ادامه دارد و ناآرامی استمرار یافته است.

البته دلایل بسیاری برای پیدایش این وضعیت می توان ارائه کرد. در کلمبیا فعالیت چریک‌های فارک با گروگانگیری خارجی‌ها و قاچاق مواد مخدر گره خورده و وضعیت ناگواری را به وجود آورده است به طوری که حتی مردم دست به اعتراض به شیوه آنها زده و خواستار خاتمه دادن به تروریسم شده‌اند.

کلمبیا با ۱۳۸۹۱٤ کیلومتر مربع در آمریکای جنوبی در همسایگی **ونزوئلا**، **برزیل**، **پرو**، **پاناما** و **اکوادور** واقع شده و حدود ۳۰ میلیون نفر جمعیت دارد که ۸۷ درصد آنها دورگه سرخ و سفید، ۱٤ درصد سیاه و سفید، ٤ درصد سیاهپوست و یک درصد سرخپوست هستند. زبان آنها اسپانیولی و ۹۵ درصد کاتولیک و کمتر از یک درصد پروتستان می باشند.

این کشور به رهبری سیمون بولیوار از سلطه اسپانیا آزاد شد ولی همواره با دخالت نظامیان در امور سیاسی دست به گریبان بوده است.

در این سالها درگیری با چریک‌ها یک پای اصلی اختلافات و ناآرامی‌ها در کلمبیا بوده، این مساله نه تنها در کلمبیا بلکه در اکثر کشورهای آمریکای جنوبی دیده می شده است. آمریکای لاتین پس از **دکترین مونروئه** رئیس جمهوری آمریکا به حیات خلوت واشنگتن تبدیل شد. اهداف آمریکا در آمریکای لاتین براساس دکترین مونروئه که در سال ۱۹۲۳ ارائه شد شامل دو هدف، برقراری ثبات و ممانعت از دست‌اندازی خارجی‌ها به این منطقه بود که سبب گردید این بخش از قاره آمریکا به حیات خلوت ایالات متحده تبدیل شود.

بازگشت به دموکراسی

کشورهای آمریکای جنوبی با آنچه در شمال آمریکا در جریان بود تفاوت اساسی داشتند. در کشورهای شمال قاره آمریکا روند دموکرانیزه شدن استمرار داشت درحالی که در جنوب دو جریان دیده می شد که شامل کودتا و حاکمیت نظامیان و فعالیت های چریک های چپگرا بود. نظامیان دوستان و متحدان واشنگتن بوده و در حقیقت حافظ منافع کاخ سفید به شمار می رفتند.

در ارتباط با آنچه در دو بخش از قاره آمریکا در جریان بود دیدگاهها و نظریات بسیاری ارائه شده است به طوری که «**جیمز برس**» مدعی بود اگر دیکتاتوری نباشد آمریکای جنوبی در هرج و مرج فرو می رود و یا یک کارشناس مسایل منطقه‌ای بر این مساله تاکید کرده بود که معنی حزب و احزاب در آمریکای شمالی و جنوبی متفاوت است. در آمریکای جنوبی حزب عبارت است از مریدانی که اطراف مردی گرد آمده‌اند و همه چاکرانه کمر به خدمت بسته‌اند.

از دیگر خصوصیات کشورهای جنوبی قاره آمریکا فعالیت گروههای چریکی با اندیشه‌های چپگرایانه بود. با پیروزی کاسترو در کوبا که این کشور به پایگاه کمونیسم روسی در این بخش از جهان تبدیل شد قدرت چپ‌ها آشکارتر گردید. تقابل این دو گروه (نظامیان و چپگراها) صحنه‌های ناگوار و خونینی ایجاد کرد که از آن جمله می توان به شیلی پس از کودتای **پینوشه** علیه رژیم چپگرای **آلنده** در سال ۱۹۷۳ اشاره کرد.

ولی استمرار این وضعیت سبب بحرانی شدن اوضاع و از بین رفتن منافع می شد لذا ترجیح داده شد دموکراسی به صورت تدریجی به جنوب آمریکا بازگردد. اصلاحات و بازگشت به حکومت غیرنظامیان چهره منطقه را تغییر داد. به گفته **هانیتنگتون**، تمامی کشورها و جوامعی که اصلاحات را پیش کشیدند به دنبال دموکراسی بودند. او معتقد است جهان در نیمه دوم قرن بیستم شاهد چهار موج اصلاحات بود که موج سوم آن که در نیمه اول دهه ۱۹۹۰ آغاز شد چهره آمریکای لاتین و مرکزی را دگرگون کرد.

بازگشت به حکومت غیرنظامی و عقب‌نشینی نظامیان به پادگانها با تغییر ماهیت گروههای چریکی همراه بود تا حدی که تعدادی از این گروهها تبدیل به حزب سیاسی شدند و تعدادی نیز در داخل دولتها هضم شدند ولی با این حال هنوز هم در تعدادی از این کشورها شاهد فعالیت خصمانه برخی از گروههای تروریستی—چریکی هستیم.

اگر ماهیت و عملکرد این گروهها با آنچه در دهه های ۱۹٦۰ و ۱۹۷۰ در آمریکای لاتین فعالیت می کردند مورد مقایسه و تجزیه و تحلیل قرار بگیرد به تفاوتهای اساسی پی خواهیم برد زیرا گروههای کنونی فاقد ماهیت انقلابی و پایگاه مردمی بوده و با اتکا به قاچاق مواد مخدر و گروگانگیری درصدد باج خواهی و حفظ بقای خود هستند که در این ارتباط می توان به

گروه «فارک» در کلمبیا اشاره کرد.

این گروهها در عمل نشان داده‌اند که به آنچه معتقد نیستند و فکر نمی‌کنند، خواسته‌های مردم و دموکراسی است بلکه در تلاش هستند با در دست گرفتن کنترل برخی مناطق پرت و دورافتاده، حاشیه امنی برای خود ایجاد کرده و با قاچاق مواد مخدر یا گروگانگیری نیازهای مالی خود را برطرف سازند.

فعالیت این گروهها برخلاف شعارهایی که می‌دهند می‌تواند عاملی بازدارنده و ترمزکننده در روند رشد و توسعه دموکراسی در کشورهای قاره آمریکا محسوب شود.

در این میان گروههایی دیده می‌شوند که در قالب همان روشهای پیشین به جنگ دموکراسی برخاسته و معتقد هستند با بهره‌گیری از دستاوردهای دموکراسی می‌توانند خواسته‌های خود را به کرسی بنشانند.

تاکید فارک بر ادامه جنگ

مهمترین اهداف احزاب و گروههای سیاسی و یا حتی چریکی، دستیابی به قدرت است ولی هر یک از آنها از شیوه‌های خاصی برای تحقق خواسته‌های خود بهره می‌گیرند. در این میان مشکل زمانی حاد می‌شود که احزاب و گروههای پایگاه مردمی خود را از دست داده و یا قادر به همراه‌سازی افکار عمومی با خود نباشند. پیدایش این وضعیت را باید بزرگترین ناکامی و شکست برای احزاب و گروههای سیاسی و یا سیاسی—نظامی به حساب آورد. در این شرایط تنها راهی که وجود دارد و مورد توجه قرار می‌گیرد تجدید نظر در سیاست‌ها و یا تغییر شعارها و دیدگاههاست. ولی متاسفانه احزاب و جناحهایی وجود دارند که درصدد مطالعه و یافتن دلایل شکست و ناکامی خود برنمی‌آیند، بلکه درصدد انتقام کشیدن از مردم برآمده و سلاحهایی را که باید علیه دشمنان مورد استفاده قرار بگیرد برای مقابله با مردم به کار می‌گیرند.

در این ارتباط می‌توان از گروههای بسیاری نام برد که از جمله آنها باید به گروه فارک در کلمبیا، طالبان در افغانستان، بقایای حزب بعث در عراق، کمونیست‌های فیلیپین و یا القاعده و جدایی طلبان باسک اشاره کرد.

مردم کلمبیا چند هفته قبل در یک تظاهرات گسترده‌ای به انتقاد از روشها و شیوه‌های فارک پرداختند، ولی گوش شنوایی وجود نداشته و کسی در این مجموعه پیام مردم را نشنیده و همچنان بر ادامه جنگ مسلحانه اصرار می‌ورزند.

این وضعیت را چند سال قبل در اسپانیا نیز شاهد بودیم که مردم در شهرهای مختلف علیه اقدامات تروریستی جدایی طلبان باسک (اتا) دست به تظاهرات و راهپیمایی زدند که متاسفانه ثمری نداشت.

COLOMBIA
Bogota
Cali
Quito
ECUADOR

در روز استقلال کلمبیا یک میلیون نفر در این کشور با برگزاری راهپیمایی خواستار آزادی گروگانها و پایان یافتن آدم‌ربایی شدند. آنها خواستار تبدیل روز استقلال کلمبیا به روز آزادی ۲۸۰۰ گروگان در بند گروه فارک بودند.

این انتظار وجود داشت که فارک به خواسته مردم پاسخ مثبت داده و در جهت جلب رضایت آنها حرکت کند در حالی که به ضدیت با آنها پرداخته و بر ادامه راه قبلی تاکید ورزید. در این ارتباط در پاسخ به دعوت رهبران چپگرای آمریکای لاتین مبنی بر پرهیز از مبارزه مسلحانه، دو تن از سران نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) در بیانیه‌ای اعلام کردند تا رسیدن به اهداف خود، مبارزه مسلحانه و توسل به خشونت را کنار نخواهند گذارد.

جالب توجه است که چاوز رئیس جمهوری ونزوئلا که خود را چپگرا می‌داند نیز خواستار آزادی گروگانها می‌شود و خطاب به رهبر جدید این گروه اعلام می‌دارد «زمان آن فرا رسیده که فارک تمامی زندانیان به گروگان گرفته خود را آزاد کند. این اقدام یک ژست بزرگ انسان دوستانه خواهد بود. این مطلبی است که می‌خواهم به عنوان یک توصیه به رهبر جدید فارک بگوییم.»

رهایی ۱۵ گروگان از بند فارک شایعات بسیاری را در پی داشت

آلفونسو کانو رهبر جدید **فارک** پس از مرگ مانوئل سورشات مارولاندا به این مسوولیت برگزیده شد. عده‌ای بر این باور بودند که او از رهبران قبلی منعطف‌تر است و می‌تواند درباره گروگانها از خود انعطاف نشان دهد. در شرایطی که جابجایی رهبران فارک و فشارهای چپگرایان قاره آمریکا و مردم، این گروه را با شرایط جدیدی مواجه ساخته بود به یکباره ارتش کلمبیا اعلام کرد که در جریان عملیاتی به منظور جلوگیری از حمله احتمالی شورشیان فارک پس از آزادی ۱۵ گروگان، بیش از یک تن مواد منفجره در خانه‌ای واقع در ۴۰ کیلومتری بوگوتا پایتخت کلمبیا کشف کرده است.

اما این گروه با انتشار بیانیه‌ای اعلام می‌دارد آزادی ۱۵ تن از گروگانها تحت اسارت این گروه نتیجه عملیات نظامیان کلمبیایی نبوده بلکه آنها به خاطر رفتار خیانت‌آمیز دو تن از چریکها موفق به فرار شدند.

در این بیانیه آمده بود که سزار و گافاس دو تن از نگهبانهای افراد زندانی شده به تعهد انقلابی و اعتمادی که به آنها شده بود خیانت کردند و اجازه فرار به گروگانها دادند.

چالش بر سر چگونگی آزادی این ۱۵ گروگان مسایل کلمبیا را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد زیرا در حالی که فارک خبر از خیانت می‌دهد دولت نیز پرداخت ۲۰ میلیون دلار غرامت را برای آزادی آنها رد می‌کند در حالی که یک ایستگاه رادیویی سوئیس اعلام می‌دارد برای آزادی این عده ۲۰ میلیون دلار پول پرداخت شده است. به گزارش این رادیو آزادی این تعداد گروگان از جمله خانم بتانکورت می‌رفت با عملیات خونبار همراه شود ولی با پرداخت ۲۰ میلیون دلار پول به شورشیان فارک بدون خونریزی پایان یافت.

خانم بتانکورت سرشناس‌ترین گروگانی بود که سالها در اختیار گروه فارک قرار داشت. او دو هزار و سیصد و بیست و یک روز گروگان فارک بود. خانم بتانکورت یک فرانسوی—کلمبیایی است که چند سال قبل رقیب انتخاباتی اوریبه رئیس جمهوری کنونی این کشور بوده است.

البته مهم این نیست که خانم بتانکورت و ١٤ گروگان دیگر چگونه آزاد شدند بلکه مساله اصلی این است که این عده از بند رها شده و به خانه و کاشانه خود بازگشتند.

وزیر دفاع کلمبیا مدعی می‌شود این عملیات فوق‌العاده بود. آنچه نیروهای ارتش ما با موفقیت به پایان رساندند، بیش از آنکه شبیه واقعیت باشد مانند فیلم‌های سینمایی بود. تاریخ از ما این عملیات به خوبی یاد خواهد کرد.

در این ارتباط قبلاً فارک در پیامی اعلام کرده بود حاضر است بر سر آزادی بتانکورت با دولت معامله کند و «اوریبه» رئیس جمهوری نیز گفته بود مذاکره در این ارتباط ادامه دارد.

فارک

شواهد امر حکایت از این واقعیت دارد با وجود ضرباتی که بر پیکر این گروه وارد آمده ولی هنوز آنها به مبارزه خود ادامه داده و تمایلی به آزاد کردن گروگانهای خود ندارند. تلاشهای افرادی نظیر چاوز رئیس جمهوری ونزوئلا و دیگر چپگرایان قاره آمریکا نیز راهگشا نبوده است.

بقیه در صفحه ۲۳

تنها بودن بهتر از رفیق بد داشتن است ● امام علی(ع)

سه گانه

کیان فولادی
kianfulladi@yahoo.com

عصبانیت شبانه و نیشخندهای روزانه

«شب» از نیمه گذشته است که این فرد با موهای سپید از در فرودگاه بین المللی امام(ره) داخل می شود. کسانی هم البته او را همراهی می کنند. به چهار گوشه فرودگاه سرکشی می کند و هرچه می گذرد بر عصبانیتش افزوده می شود. فعلاً سرپرست وزارت راه است و قرار است تا پایان این هفته معلوم شود که آیا مجلس هم او را به عنوان وزیر راه می پذیرد یا خیر؟ و این عصبانیت تا آنجا پیش می رود که با چهره‌ای برافروخته در مقابل دوربین های صدا و سیما لب به اعتراض باز می کند. کمبودهای فراوانی را در فرودگاه احساس کرده و هیچ مسوول پاسخگویی هم در فرودگاه نیست. مسوول فرودگاه را شبانه به محل کارش احضار می کند و این جمله شنیدنی را می گوید که «فرودگاه باید همیشه صاحب داشته باشد»، من ممکن است هر شب سرکشی کنم و اینجا باشم! و این جملات عجیب طی چند روز گذشته یکبار دیگر نیز از زبان این وزیر پیشنهادی راه شنیده می شود، تا آنجا که این بار یک روز صبح زود از منزل خارج می شود و با بسیاری از همکارانش راهی یک اثر باستانی می شود. یک اثر باستانی در شمال شهرستان کرج. می گوید چینی ها که مسوول اجرای این پروژه هستند و با ما قرارداد دارند، در طی این سالها، باری به هر جهت کار کرده‌اند و خطاب به چینی ها هم می گوید ۸ سال قبل که مشاور شهرداری بوده، اتوبان تهران، شمال مثل یک اثر باستانی در حال ساخت بوده و کار ساخت این اثر همچنان ادامه دارد! در پایان این بازدید سرزده از طرح اتوبان تهران ـ شمال عددهای عجیبی هم گفته می شود، وزیر پیشنهادی، معتقد است اگر کار با جدیت پیش برود، تا ٤ سال آینده ۳۰ کیلومتر از این اتوبان افتتاح خواهد شد! اتوبانی که قرار بود تمام یکصد و بیست کیلومتر آن طی ٥ سال پایان پیدا کند و این روزها بیش از ۱۰ سال از آغازش می گذرد. یکی از مدیران پروژه هم هزینه احداث این اتوبان را در سالی که آغاز شد ۲۵۰ میلیارد تومان می گفت و امروز از هزینه دو هزار و پانصد میلیارد تومانی اجرای این طرح خبری می دهد، رقمی در حدود ۱۰ برابر برآوردهای اولیه. چنین سرکشیها و چنین حرف هایی از کمتر وزیری شنیده شده و هر چند شاید این رفتار از آقای وزیر پیشنهادی، اندکی هم برای جلب نظر نمایندگان مردم در مجلس باشد، اما به هرسو می تواند نوید آمدن یک وزیر راه پیگیر و حساس را به وزارت خانه بدهد. به ویژه که روزهای آمدن وزیر جدید به این وزارتخانه همزمان شده است، با وقوع چندین حادثه دلخراش و سنگین رانندگی که باز هم متاسفانه جان دهها ایرانی فدای خرابی راهها و فراوانی نقاط حادثه خیز شد. هرچند که در بررسی وضعیت این وزیر عزیز پیشنهادی این نکته نیز جالب توجه است که ایشان که چنین برنامه‌ها و حرفها و رفتار ضربتی و کمتر تجربه شده‌ای را از خویش نشان می دهند، چرا در طول سال هایی که معاون وزیر قبلی راه بوده‌اند، وزیر راه گذشته حرف هایی جز اینها می زد و اعتقاداتی جز این داشت. هنوز از یاد نبرده‌ایم که وزیر سابق راه در روزهای آخر خدمتش می گفت که بزرگراه تهران ـ شمال جزو اولویت های وزارت راه نیست و با پایان گرفتن اتوبان تهران ـ قزوین ـ رشت دیگر حساسیت چندانی برای بزرگراه تهران ـ شمال قائل نبود و علاوه بر این از وضعیت فرودگاه امام(ره) هم همیشه اظهار رضایت می کرد!

فرودگاه بین المللی

هجوم در ساعت‌های اولیه صبح

چند ماهی است که بهای خودروهای داخلی به شکل آرام ولی مستمری رو به پیشروی است. به اندازه‌ای که در مقایسه با ۲ سال قبل که مدتها بهای خودروی تولید داخل در ایران ثابت مانده بود، امروز بهای خودروها به طور میانگین ۵۰ درصد افزایش یافته است. البته خودروسازان بهانه‌هایی هم در این دو سال برای افزایش قیمتها پیدا کرده‌اند، از جمله اینکه بهای جهانی فلزات افزایش داشته یا اینکه دستمزد کارگران دیگر آن دستمزدهای قدیم نیست. که البته حرف‌های درستی هستند اما این نکته نیز در مقابل قابل توجه است که اگر واقعاً چنین دلایلی وجود دارد، چرا بهای خودروهای خارجی طی یک سال و نیم گذشته با چنین افزایش قیمتی روبه‌رو نبوده است. از اینها که بگذریم اما یک دلیل منحصر به فرد برای افزایش بهای خودروهای داخلی به چشم می خورد. دلیلی که شاید پاسخ خوبی هم برای عدم بهبود چشمگیر کیفیت خودروهای ساخت داخل باشد. کارخانجات ایران‌خودرو برای فروش محصولات خود رویه‌ای دارند. این تولید کننده بزرگ خودرو در ایران در روز اول هر ماه شروع به فروش محصولات تولیدی خود در آن ماه می کند و اعلام می کند که آماده است تمام تولیدات خود را در یک ماه آینده با بهای مشخص واگذار کند. حال اگر شما ۲ روز پس از آغاز پیش فروش به یکی از نمایندگی های فروش محصولات ایران خودرو مراجعه کنید خواهید دید که تقریباً تمام تولیدات یک ماه آینده این کارخانه در همان چند ساعت اولیه فروش، توسط مردم مشتاق و ایستاده در صف خریداری شده و تنها خودروهایی که مشتری چندانی ندارند (مثل وانت بار) باقی مانده است. جالبتر اینکه اگر در هر روز و ساعتی به بازار آزاد خودرو سری بزنید، تمام محصولات ایران‌خودرو برای فروش حاضر است اما با حدود ۵۰۰ هزار تا یک میلیون بیشتر از بهایی که کارخانه در ابتدای ماه فروخته است! به این ترتیب یک شغل محترم و البته پولساز ایجاد شده که شاغلان این حرفه باید یک ویژگی خاص داشته باشند و آن اینکه بتوانند در روزهای اول هر ماه، بسیار سحرخیز باشند و تا دیگر مشتریان و مصرف کنندگان خودرو با خواب دست و پنجه نرم می کنند، در صف فروش خودرو می ایستند و تمام تولیدات را می خرند و به بهایی بالاتر در روزهای دیگر ماه به مشتریان واقعی و مصرف کنندگان می فروشند. به این ترتیب مدیران کارخانه هنگامی که اول صبح هر ماه کرکره فروش را بالا می کشند، آنچنان مشتریان دست به نقدی را روبروی خود می بینند که برایشان فرقی نمی کند کیفیت خودروها نسبت به گذشته بهتر شده یا خیر، آتش می گیرند یا نه و آیا گرانتر از ماه گذشته شده‌اند یا با همان قیمت به فروش می رسند، هرچه برای فروش گذاشته می شود به سرعت و اشتیاق تمام خریداری می شود و در چنین شرایطی اگر شما هم در صندلی های مدیران یک شرکت خودروساز می نشستید آیا انگیزه‌ای برای بهبود کیفیت خودروهای تولیدی داشتید و آیا به این فکر نمی کردید که هرچند وقت یکبار، مقداری هم به بهای خودروهای تولیدی اضافه کنید؟

خوش شانس‌ترین زن سیاستمدار

روی یک اعلامیه بزرگ، کنار یک بانک در تهران نوشته شده است، خانم «پروین احمدی‌نژاد» در قرعه کشی حساب های قرض الحسنه این بانک یک دستگاه خودروی «ریو» برنده شده‌اند. ابتدا باید به این برنده خوش اقبال تبریک گفت. این برنده خوش اقبال که نامش برای اهالی سیاست آشناست، همان خواهر محترم رئیس جمهور عزیز دکتر محمود احمدی‌نژاد است که چندی قبل هم در انتخابات شورای شهر تهران، به شورای شهر راه یافت تا بخت بلندش در دنیای سیاست به اقبال بلندش در عالم اقتصاد گره بخورد. اینکه خواهر رئیس جمهور در قرعه کشی یک بانک برنده بهترین و گرانترین جایزه بانک شدند البته هیچ عیبی ندارد و شاید هم بسیار خوب باشد، اما وقتی تمام ملاحظات سیاسی ـ اخلاقی و حرفه‌ای در نظر گرفته می شود، بهتر به نظر می رسید تا مسوولان این بانک تجدیدنظری در تصمیم خود دست کم پس از مشورت با فرد برنده یا برادر ایشان می کردند یا در نهایت از اعلام گسترده نام این برنده خودداری می شد تا نتایج بعدی آن در ذهن مردم و بینندگان بی طرف شکل نگیرد. یکبار دیگر خبر را بخوانید: خواهر رئیس جمهور که عضو شورای شهر هم هست در قرعه کشی یک بانک، بهترین جایزه را برده است.

یک هفته
چند نگاه

سید محمد هوشی السادات

بیــــانات رهبــــری، پایانی بر ضرب الاجل

با پایان یافتن مهلت دو هفته‌ای تعیین شده از سوی برخی مقامات غربی از جمله آمریکا در روز شنبه دوازدهم مردادماه به منظور پاسخ دادن تهران به بسته پیشنهادی پنج به علاوه یک، مواضع اصولی اخیر مقام معظم رهبری درباره برنامه هسته‌ای بازتاب گسترده ای در خبرگزاری های جهان داشت. آن بخش از بیانات ایشان که بیشتر مورد توجه این رسانه‌ها قرار گرفت از تاکید ایشان بر عقب نشینی نکردن جمهوری اسلامی در مسیر خود برای توسعه از برنامه‌های هسته ای و تصریح ایشان بر اینکه، اگر ایران یک گام عقب بگذارد، قدرت های متکبر جهان یک گام جلو خواهند آمد، می باشد. محافل غربی با توجه به جایگاه قانونی مقام معظم رهبری در ایران، سخنان ایشان را فصل الخطاب سیاست هسته‌ای محسوب کردند و این بیانات را بی توجهی تهران به بسته پیشنهادی گروه پنج به علاوه یک دانستند. پیش از این، مقامات و رسانه‌های غربی سعی کردند با تعیین ضرب الاجل دو هفته‌ای به برخی اهداف سیاسی و تبلیغی از جمله ایجاد فضای شمارش معکوس، تشدید فشار و مجبور کردن تهران به امتیاز دادن، بهره برداری انتخاباتی به نفع جمهوریخواهان در آمریکا و از این قبیل دست یابند. به نظر می رسد انعکاس گسترده سخنان مقام معظم رهبری در آستانه پایان این ضرب الاجل به نوعی اطلاع رسانی به مقامات غربی در زمینه بی نتیجه بودن سیاست تبلیغی یاد شده است. به همین علت برخی خبرگزاری ها غربی اذعان کردند: سخنان مقام معظم رهبری نشان می دهد ایران در نهایت بسته پیشنهادی ۱+۵ را نمی پذیرد و این سخنان در حقیقت تاکیدی بر این مساله است که تهران حتی حاضر نیست اندیشه توقف غنی سازی در مقابل توقف تشدید تحریمها را در مذاکرات بررسی کند چه رسد به اینکه بخواهد درباره تعلیق کامل غنی سازی اورانیوم در مقابل بسته مشوق های اقتصادی گفتگو کند. این در حالی است که خاویر سولانا، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا بلافاصله پس از نشست ژنو با سعید جلیلی، تعیین چنین ضرب الاجلی را تکذیب نمود و به اعتراف خود این خبرگزاری ها، روسیه نیز هرگونه تعیین ضرب الاجل را برای پاسخ دادن تهران به بسته پیشنهادی گروه شش به علاوه یک، رد کرده است.

سند تهران، حقانیت هسته ای

یکصد و هجده کشور عضو جنبش غیرمتعهدها در پایان نشست خود در تهران همانند گذشته بار دیگر از حق ایران در استفاده صلح آمیز از انرژی هسته ای حمایت کردند. جنبش غیر متعهدها موسوم به گروه «نم» در حال حاضر بزرگترین و مهمترین مجمع هماهنگ کننده مواضع سیاسی و اقتصادی کشورهای در حال توسعه به شمار می رود. وزرای امور خارجه به همراه کارشناسان و نمایندگان عضو جنبش غیرمتعهدها در پانزدهمین نشست سه روزه خود که تا نهم مرداد در تهران ادامه داشت ،مسائل مهم منطقه ای و جهان و همچنین شیوه های رویکرد این جنبش را درباره ادامه سیر استقلال طلبی سیاسی و مقابله با قدرت های بزرگ بررسی کردند. در سند تهران علاوه بر حمایت دوباره از برنامه صلح آمیز هسته ای ایران بر مسائل مختلف دیگری نیز از جمله جلوگیری از توهین به ادیان، مقابله با تحریم ها، اصلاحات سازمان ملل تمرکز شده است. جنبش غیرمتعهدها سازمانی بین المللی متشکل از ۱۱۸ کشور آسیایی ، آفریقایی و آمریکای لاتین است که در سپتامبر ۱۹۶۱ در بلگراد پایتخت یوگسلاوی به طور رسمی آغاز به کار کرد. زمینه ایجاد جنبش غیرمتعهدها در اجلاس سران آسیا - آفریقا در سال ۱۹۵۵ در باندونگ اندونزی فراهم شد. کشورهای عضو این جنبش کشورهای در حال توسعه ای بودند که آرمان مشترک رهبران آنها، رهایی از حلقه شرق و غرب بدون توجه به نظام ها و ایدئولوژی های متفاوت آنها بود. این کشورها دو سوم اعضای سازمان ملل متحد را تشکیل می دهند که بیش از شصت درصد جمعیت و هشتاد و پنج درصد ذخایر جهان را نیز در اختیار دارند. با این حال محافل غربی به بهانه برپایی پانزدهمین اجلاس وزرای خارجه کشورهای عضو عدم تعهد در تهران کوشیدند با اعتبار زادیی از این جنبش، آن را سازمانی فاقد هویت و به دور از فلسفه وجودی و ماهیت سیاسی شکل گیری اش پس از پایان جنگ سرد معرفی نمایند. رسانه های غربی در فضای تبلیغی خود غیرمتعهدها را صرفا جنبشی که حول مسائل اقتصادی گردهم می آیند و فاقد تاثیر گذاری بر معادلات بین المللی و حتی منطقه ای هستند، ترسیم کردند. با این حال، برگزاری اجلاس جنبش غیر متعهدها در تهران ، سیاست غرب مبنی بر تلاش برای منزوی ساختن ایران را برهم زد و تلاش رسانه ای را برای به حاشیه راندن دیپلماسی تهران در منطقه ناکام گذاشت. این رسانه ها با اشاره به ناکامی این جنبش در میانجیگری در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، در احتمال نقش آفرینی این جنبش بر پرونده هسته ای ایران و جلوگیری از تشدید فشارها و یا تشدید تحریمها بر جمهوری اسلامی و در نتیجه درقبال پیامدهای این اجلاس بر کنترل تهدیدات بین المللی درقبال ایران ابراز تردید می کنند. در مجموع می توان گفت سند تهران سندی بین المللی ،تحول گرا و آینده نگر است و مبنایی برای تنظیم برنامه عمل جنبش است که برنامه کاری و اجرایی جنبش را در آینده ترسیم می کند.

ان. بی. سی، تناقض در عمل

مصاحبه دکتر احمدی نژاد با شبکه تلویزیونی N.B.C آمریکا و واکنش مقامات این کشور به اظهارات وی بازتاب وسیعی در محافل بین المللی به دنبال داشت. «برایان ویلیامز» مجری ۴۹ ساله این شبکه تلویزیونی که مجله تایم او را در سال ۲۰۰۷ در فهرست صد نفره اثر گذارترین مردان جهان قرار داد و مدتی نیز یکی از مدیران بخش رسانه‌ای کاخ سفید بود گفتگویی چالشی و پرفراز و نشیب را که هر از گاهی با سئوالات جهت‌دار به اوج می رسید، ترتیب داده بود. با این حال وی تا اندازه‌ای حساسیت‌های گفتگو با سران کشورهای خاورمیانه را رعایت کرد. خبرگزاری های غربی پس از انتشار مواضع اصولی رئیس جمهوری ایران، با هدف تحت الشعاع قراردادن این اظهارات و انحراف افکار عمومی از آن، وانمود کردند این سخنان مغایر با مواضع قبلی رئیس جمهور اسلامی ایران و بیانگر سیاست ضد و نقیض تهران است. در این مسیر، خبرگزاری فرانس پرس، اظهارات دانا پرینو، سخنگوی کاخ سفید را مبنی بر اینکه آمریکا به تمایل ایران برای مصالحه در مذاکرات مربوط به برنامه هسته‌ای تردید دارد، برجسته کرد. رادیو کلن در کشور آلمان نیز ابراز تمایل دکتر احمدی نژاد را برای مذاکره با آمریکا اقدامی تبلیغاتی و تاکتیکی برای دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری در ایران قلمداد نمود.

تصور می شود اعتبار زدائی رسانه‌های بیگانه از سخنان رئیس جمهور در شرایطی که مذاکرات تهران با کشورهای پنج به علاوه یک ادامه دارد تنها یک هدف را دنبال می کند و آن هم کاهش تاثیر مثبت موفقیت‌های هسته‌ای اخیر ،از جمله خبر نصب پنج تا شش هزار سانتریفیوژ، بر دیپلماسی تهران در برابر غرب است.

برخی محافل غربی از جمله خبرگزاری رویترز نیز با کم سابقه توصیف کردن لحن نسبتا دوستانه رئیس جمهوری در مصاحبه با ان. بی. سی، از سویی ادعاهای خود را در زمینه مهلت دو هفته ای غرب به ایران برای پذیرش خواسته های گروه پنج به علاوه یک یادآور شدند و از سوی دیگر، کوشیدند این اظهارات را بیانگر نگرانیهای تهران از افزایش تحریم‌ها تلقی نمایند.

نکته قابل تامل دیگر اینکه خبرگزاری فرانسه تلاش کرد مواضع ایران را عامل افزایش قیمت جهانی نفت و در نتیجه مشکلات اقتصادی مردم جهان القا کند از اینرو پس از انتشار اظهارات احمدی نژاد در خصوص ساخت و پاخت برخی قدرت ها برای دستکاری در قیمت های نفت و ایجاد بازاری غیر واقعی بلافاصله با اشاره به رزمایش اخیر ایران در تنگه هرمز این اقدام را عامل آشفتگی بازارهای جهانی دانست.

این مصاحبه در حالی صورت می گیرد که آمریکا با عقب نشینی از پیش شرط خود در خصوص تعلیق غنی سازی اورانیوم در ایران، برای نخستین بار در مذاکرات درباره پرونده هسته ای کشورمان در شهر ژنو شرکت کرد.

در مجموع به نظر می رسد محافل غربی تلاش می کنند تا با تفسیر خود از گفتگوی اخیر، بتوانند زمینه تسلط دیپلماتهای غربی را بر ادامه مذاکرات در خصوص موضوع هسته ای ایران ایجاد کنند.

زبان شما، شناسنامه و معرف شخصیت شماست ● امام علی(ع)

تولید گلاب در تنها روستای کوهستانی شمال کشور هیچ نمی خواهد جز...

استمداد تنها تولیدکننده گلاب شمال کشور از مسوولان

علی قنبرزاده سال ۷۹ در کوههای سر به فلک کشیده و صعب‌العبور روستای گریوده شهرستان بابل، اقدام به کاشت گیاه گل‌محمدی کرد و پس از پنج سال تلاش بی‌وقفه، برای اولین بار در سال ۱۳۸٤ موفق شد در استانهای شمالی از غنچه گل محمدی گلاب تولید کند. روستای کوهستانی گریوده در ۱۰٦ کیلومتری جنوب شهر بابل واقع شده است. شاید کمتر کسی باور داشت و دارد به جز قمصر و نیاسر کاشان – اصفهان و شیراز، بتوان در نقاط دیگر کشورمان از جمله مناطق کوهستانی شمال کشور به ویژه شهرستان بابل گلاب و دیگر گیاهان دارویی تولید کرد. خوشبختانه آقای قنبرزاده با تلاش مضاعف این غیرممکن را ممکن ساخت.

وی درحال حاضر ضمن تولید گلاب و بیدمشک، از گیاهان خودرو کوهستان مثل آویشن، گزنه، پونه کوهن، کاسنی، نسترن وحشی و... انواع گیاه دارویی تولید می کند. جالب اینکه در قمصر و نیاسر کاشان غنچه گل محمدی در اردیبهشت ماه باز می‌شود، ولی به علت سردسیر بودن منطقه کوهستانی گریوده، غنچه گل محمدی در این منطقه در اواخر خرداد تا ۲۰ تیر به بار می نشیند. همین امر کیفیت گلاب تولیدی و سایر گیاهان دارویی تولیدی این منطقه را بالا برده است.

قنبرزاده می گوید: ۲۵ هکتار از اراضی شیب‌دار کوه را برای کشت گیاه گل محمدی و بیدمشک در نظر گرفته بودم که مسوولان فقط با کاشت گیاه گل محمدی و بیدمشک در ۱۱ هکتار موافقت کردند. برای آماده سازی و غرس نهال در ۱۱ هکتار بیش از ٦۰۰ میلیون ریال هزینه کردم. پس از آماده‌سازی اراضی، بیش از ۳۰ هزار اصله نهال گل محمدی و بیدمشک از مناطق کوهستانی کاشان خریداری و در زمین فوق غرس کردم. حتی برای انتقال آب مجبور شدم چهار کیلومتر در دل کوه کانال حفر کنم تا آب به اراضی زیر کشت انتقال داده شود. به لطف خدا زحمات پنج ساله‌ام به بار نشست و در سال ۸٤ توانستم اولین گلاب گریوده را تولید کنم.

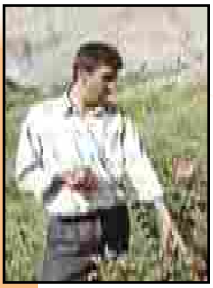

قنبرزاده در ادامه می گوید: اگر مسوولان اجازه دهند تا بنده مابقی اراضی (از مجموع ۲۵ هکتار) را زیر کشت ببرم، گلاب تولیدی منطقه از مرز ٦۰ تا ۷۰ تن هم خواهد گذشت.

به گفته وی بیش از ۱۰۰۰ اصله نهال بیدمشک در اراضی کاشته شده است. با به بار نشستن بیدمشک ٤۰ تن عرق بیدمشک با کیفیت بالا تولید خواهد شد. او درحال حاضر علاوه بر تولید گلاب، از انواع گیاهان خودرو منطقه انواع عرقیات مثل پونه کوهن، آویشن، گزنه و نسترن وحشی و... تولید و به بازار عرضه می کند.

وی می گوید: به علت امکانات محدود منطقه، درحال حاضر فقط می‌توانیم ۱٦ تن انواع عرقیات از گیاهان خودرو کوهستان تولید کنیم اگر از ما حمایت جدی شود عرقیات تولیدی را ٦۰ تا ۷۰ تن افزایش خواهیم داد.

به گفته قنبرزاده، در منطقه اراضی زیادی بلااستفاده رها شده است. صاحبان زمین توان مالی برای بهره‌برداری از این اراضی را ندارند، اگر مسوولان حمایت کنند، مردم منطقه می توانند این اراضی را زیر کشت انواع گیاهان ببرند تا از این منظر هم درآمدی کسب کرده باشند و هم بیکاران زیادی را مشغول به کار کنند.

او در پایان می گوید: بنده که در این منطقه بسیار دورافتاده وصعب‌العبور اقدام به سرمایه‌گذاری کردم از مسوولان هیچ انتظاری ندارم، نمی‌خواهم به بنده کمک مالی یا تسهیلات بانکی ارائه کنند، بلکه انتظار دارم با بازدید از این منطقه دورافتاده، از نزدیک مشاهده کنند بنده با چه مشقت و سختی در دل کوه چهار کیلومتر آن هم با ابزار اولیه کانال حفر کردم تا آب به مزرعه برسد و حتی برای آماده سازی مزرعه مجبور شدم، سنگ‌های کوه را جابجا کنم، آیا این درخواست بنده درخواست بزرگی است! بازدید مسوولان از مزرعه‌ام می تواند بنده و امثال مرا دلگرم کند تا برای توسعه کارمان استوارتر شویم.

سیدرمضان هاشمی‌پور – خبرنگار اطلاعات هفتگی در بابل

راه درمان افسردگی پس از زایمان

دکتر نوریه ثابت

تولد یک کودک می‌تواند باعث به هم ریختگی احساسات مادر شود. هیجان، لذت، حتی ترس، اما می‌تواند باعث چیزی که انتظارش را ندارید هم بشود: افسردگی.

شیوه درمان

بهترین روش درمان PPD یا افسردگی مشاوره و استفاده از داروهای خاص ضدافسردگی و یا ترکیبی از این دو است.

تاثیر آقایان در رفع افسردگی بعد از زایمان

مردان می توانند با حضور دلگرم کننده و نقش حامی خود در دوران بارداری، همسر خود را جهت یکی از دلپذیرترین اتفاق‌های زندگی خود، آماده نمایند. تاثیر صحبت‌های پی‌درپی و تنها نگذاشتن زن در دوران بارداری از جمله مواردی است که مردان می‌توانند با استفاده از آن، همسران خود را در رسیدن به شرایط روحی مناسب یاری نمایند.

مردان با استفاده از آموزشهای مناسب قادر خواهند بود علائم افسردگی پس از زایمان را شناسایی کرده و در صورت بروز علایم، اقدامات لازمی را مانند مدارا با شرایط همسر، یاری رساندن به وی جهت کارهای مرتبط با کودک، فراهم کردن شرایط کسب آرامش همسر مانند تفریحاتی نظیر پیاده‌روی، اختصاص دادن زمانی جهت شنیدن صحبت‌های همسر و مراجعه به مشاور انجام دهند.

افسردگی مردان

در برخی از موارد مشاهده شده مردان نیز دچار افسردگی پس از زایمان می‌شوند. در این مواقع غالباً مردان از احساس در حاشیه قرار گرفتن که درپی توجهات زن به کودک است، دچار افسردگی می شوند. در برخی از موارد مردان گمان می‌برند کودک تنها به زن تعلق دارد و همچنین آشفتگی جنسی پس از زایمان همسر مردان را تحت تاثیر قرار خواهد داد.

رفتارهای حمایتگر زن، احساس صمیمیت مابین زوجین، درک متقابل از یکدیگر و احاطه به شرایط دور از انتظار مانند انتظار برای جنسیت خاص برای فرزند و تولد کودک با جنسیتی دیگر، از جمله مواردی است که می‌توان به وسیله آن از این مشکلات پیشگیری نمود.

تخمین زده می‌شود که ۷۰ تا ۸۵ درصد زنان این افسردگی خفیف را که غم زایمان هم گفته می‌شود، به درجاتی تجربه می‌کنند. این وضعیت که معمولاً در اولین روزهای پس از زایمان آغاز می‌شود، به مدت ۷ تا ۱۰ روز ادامه می‌یابد.

گفت‌و گو با دکتر کبری جعفرزاده، کارشناس مامایی

بهداشت شنا

برای اینکه در این فصل بتوانیم تا حدودی از گرمارهایی پیدا کنیم، از استخرها استفاده می کنیم. به علت ازدحام کنونی استخرها بر آن شدیم تا در مورد بهداشت این مکان همگانی اطلاعاتی را به شما ارائه بدهیم که امیدواریم سودمند واقع شود.

آذر دلخوش

✩لطفاً در مورد بهداشت شنا توضیح دهید؟

✩✩اثرات ماساژدهندگی آب، موجب کاهش استرس های ناشی از خستگی روزانه و باعث تمدّداعصاب شده و آرامش خاطر به انسان می بخشد، ولی متأسفانه شاهدیم که استفاده نادرست از استخر و رعایت نکردن توصیه های ساده بهداشتی، مشکلات فراوانی از قبیل عفونت های مجاری اداری و تناسلی و بیماریهای پوستی و ناراحتی های گوارشی و چشمی به همراه می آورد.

برای اینکه ورزش مفرح شنا و آب تنی، موجب شادابی و سلامتی باشد و با مشکلات ذکر شده روبرو نشویم. رعایت نکات بسیار ساده بهداشتی در استفاده از استخر لازم است تا همواره خاطره‌ای خوش و شادی آفرین از آن داشته باشیم.

✩ لطفاً چند نمونه از این نکات ساده را بیان کنید.

✩✩ ۱ـوالدین باید به فرزندان خود به خصوص دختربچه‌ها آموزش دهند که حتماً قبل از ورود به استخر به دستشویی بروند و پس از شستشوی کامل دستها و ناخن ها با آب و صابون بدن خود هم را کاملاً بشویند، زیرا در حین بازی و شنا، کنترل ادرار برای بچه‌ها مشکل است و در صورت ادرار کردن در آب، احتمال ورود میکروب به مجاری ادرار بیشتر می شود. این مسئله عفونت های ادراری را به همراه دارد و سلامتی خود فرد و دیگران را به خطر می اندازد. از فرزندان خود بخواهید، پس از بیرون آمدن از استخر نیز ادرار کرده و خود را تمیز کنند و بشویند.

دختربچه‌ها حتماً قبل از ورود به استخر به دستشویی بروند

۲ـبه خاطر بسپاریم، برای شنا و آب تنی با لباس زیر وارد استخر نشویم و از مایو، کلاه و حوله شخصی استفاده کنیم. پاکیزگی و بهداشت «مایو» بسیار مهم است، بنابراین پس از استفاده از آن لازم است، مایو را با آب و صابون بشوییم و در هوای آزاد (آفتاب) خشک کنیم.

۳ـهرگز با دهان پر وارد استخر نشوید هر چند آدامس کوچکی باشد و از خوردن و آشامیدن مواد غذایی در استخر پرهیز کنیم.

٤ـدختران و بانوان، هرگز نباید در زمان عادت ماهیانه از استخر استفاده کنند، زیرا باز بودن دهانه رحم در این دوران، احتمال ورود میکروب را به داخل آن افزایش می دهد و مشکلات بسیاری ایجاد می کند.

٥ـدقت داشته باشیم که آب استخر را فرو ندهیم و سعی کنیم حتی آب وارد دماغمان نشود. برای این منظور از ابتدای آموزش شنا به نفس گیری صحیح توجه کنیم و آن را به درستی بیاموزیم.

٦ـدر صورت استفاده از استخرهای روباز، حتماً برای محافظت پوست، کرم ضد آفتاب به کار ببریم.

٧ـبانوانی که دچار کلوره (ترشحات واژن) هستند یا داروی خاصی استعمال می کنند، نباید در این دوران وارد استخر شوند، و باید تا کسب اطمینان از بهبود که توسط پزشک مشخص می شود، استفاده از استخر را به تأخیر بیندازند.

٨ـپس از بیرون آمدن از استخر نیز باید سر و بدن را کاملاً شسته و دوش گرفت.

٩ـاز شوخی در محیط استخر به شدت بپرهیزیم.

١٠ـافرادی که به نوعی مشکل پزشکی دارند، بهتر است، پس از مشورت با پزشک و رعایت برخی توصیه‌ها به ورزش و آب بازی بپردازند.

✩در مورد خانم‌های باردار اگر صحبتی دارید، بفرمایید؟

زنان باردار، همواره در جستجوی ورزش ملایم و مطلوب برای این دوران هستند، تا علاوه بر نشاط یافتن، خستگی عمومی و کمردردهای شایع آن را تسکین دهند، هرچند نرمش ها و ورزش های سبک ویژه این دوران از سوی کارشناسان معرفی شده است، اما ورزش در آب و انجام حرکات ورزشی ملایم به میزان زیادی، موجب نشاط و شادی خانم‌های باردار می شود و سستی و کسالت ناشی از اضافه وزن در این دوران را از تن آنها دور می کند. آمادگی جسمی خوب مادر در تحمل وزن رو به رشد جنین کمک کننده است و باعث می شود با تقویت عضلات کمر و شکم، زایمانی سالم و آسان برای وی به ارمغان آورد.

همچنین شنا کردن در دوران پس از زایمان در بازگشت عضلات به وضعیت پیش از بارداری بسیار موثر است. ورزش در آب را می توان برای زنان باردار بدون مشکل خاص در تمام طول ٩ماه بارداری تا هنگامی که درد زایمان شروع شود توصیه کرد و از فواید آن بهره‌مند شد. به خانم‌های باردار توصیه می کنیم، راهنمایی های لازم با توجه به وضعیت و شرایط خاص خود را از پزشک بپرسند و این را باید بدانند که از شیرجه زدن در آب خودداری کنند.

و در انتها باید بگوییم که رعایت بهداشت در مکانهای عمومی و بین‌المللی وظیفه ملی افراد است.

نکات خواندنی

در مورد تابستان

سرگرم کردن کودکان در سفر

والدین می توانند در هنگام حرکت همراه با آنان سرود دسته جمعی بخوانند و یا از نوارها و سی‌دی‌های سرود کودکان استفاده کنند، تابلوها و علایم رانندگی و پلاک اتومبیل ها و مزرعه‌ها و خانه‌ها و... بهانه خوبی هستند تا از طریق آنها بازیهای گوناگون انجام دهید، خواندن کتابهای داستان، و آوردن بعضی از اسباب‌بازیهایی که کودکان دوست دارند می توانند سرگرمی خوبی برای داخل ماشین کودکان باشند.

کرم ضدآفتاب و سرطان پوست

همه ما برای اینکه پوستمان در مقابل نور خورشید ایمن باشد از کرمهای ضدآفتاب استفاده می کنیم. مصرف بیش از حد ضدآفتاب می تواند احتمال ابتلا به سرطان پوست را افزایش دهد. ترکیبات آلومینیومی در کرمهای ضدآفتاب را عامل ایجاد مصدومیت‌ها و افزایش احتمال ابتلا به سرطان پوست می دانند.

فرزندان بدانند...

احترام گذاشتن به پدر و مادر باعث می شود که آنها رابطه بهتری با والدین خود داشته باشند و پدر و مادر آنها را بیشتر دوست داشته باشند، و این احترام نشان دهنده بزرگ شدن آنهاست.

هدیه دادن به هم...

هنگامی که برای هم هدیه می خرید نشان داده‌اید که برای هم ارزش قائل هستید و همدیگر را دوست دارید، و این دوست داشتن باعث شادی در زندگی و سلامت روح و روان در ما می شود.

بازی برای کودکان

شروع این بازی به این نحو است که یک قرقره نخ را برداشته و دور تا دور وسایل خانه را پیچیده و انتهای آن را به وسیله‌ای وصل کنید که برای کودک جالبترین باشد و سپس از کودک خود بخواهید که به دنبال سر نخ بگردد و وسیله مورد نظر را پیدا کند.

بازی با کودک نوپا

دو قفسه را انتخاب کنید در دو نقطه مختلف اتاق قرار دهید و وسایل بازی مشابه کودکتان را در یکی از آنها قرار دهید، و حال از قفسه یکی از وسایل مشابه را درآورده و از کودک بخواهید وسیله مشابه آن را پیدا کند، این بازی به شناخت رنگ‌ها و تشخیص محیط بهتر کودک کمک می کند.

در عزلت به سر بردن بهتر از معاشرت با دوستان نابخرد است

«انسانها بدون آنکه خودشان بدانند در میان موجودات دیگر دوستانی هم دارند»

کوسه!

نبردی برای مرگ و زندگی با یک کوسه سفید بزرگ!

دکتر بهمن بهروزی

> **«یک موج سوار ۲۴ ساله حرفه‌ای، در حالی که بر طبق عادتهای خود در شانزده سال اخیر در خلیجی زیبا و نیلگون، مشغول شنا و موج سواری با تخته آبی رنگ خود بود، ناگهان خود را در میان دندانهای یک کوسه عظیم الجثه از گونه سفید بزرگ یافت، ضمن آنکه تنها کسی که شاهد ماجرا بود تصمیم گرفت تا برای نجات جان خودش، از معرکه فرار کند و ناگهان جوی خون از بدن جوان در میان آبهای نیلگون جاری شد...»**

تاد در حال موج سواری در خلیج مونتری

آخرین روزهای تابستان

«تاداندریس»، جوان دانشجوی ۲۴ ساله، به خوبی می دانست که آخرین روزهای تابستان را پشت سر می گذارد و به زودی کلاسهای دانشگاه، آنهم در سال آخر، و همچنین کار پاره وقتی که به آن اشتغال دارد، به زحمت وقت آزاد برای او باقی می گذارد. بنابراین بر آن شد که از همین چند روز تعطیلی که از فصل تابستان سال ۲۰۰۷ برایش باقی مانده بود، استفاده کامل برده و به ورزش مورد علاقه‌اش که همانا موج سواری بود بپردازد. او در فاصله کوتاهی از خلیج نیلگون و زیبای مونتری در نزدیکی سانفرانسیسکو، آپارتمان کوچکی را اجاره کرده بود، تا هر زمان که اراده کند بتواند در برخی از بهترین و شکیل ترین امواج به ورزش موج سواری بپردازد. و در آن روز که از روزهای پایانی ماه اوت بود هم «تاد» به خود نهیب زد که نباید هوای آفتابی و امواج مناسب را از دست بدهد، بنابراین تخته شنای آبی رنگ خود را برداشته و در حالی که لباس مشکی رنگ و ویژه موج سواری خود را بر تن داشت، راهی ساحل خلیج شد.

دندانهای کوسه

تاد از هشت سالگی ورزش موج سواری را آغاز کرده بود و به زیر و بم این ورزش مفرح کاملاً آشنا بود. او می دانست که کدام موج و با چه ارتفاعی می تواند بهترین و طولانی ترین سواری را برای او داشته باشد، بنابراین در حالی که تخته شنای خود را در دست داشت قدم به آبهای نیلگون خلیج مونتری گذاشت. بلافاصله او متوجه شد که یک موج بلند مانند تپه‌ای متحرک به طرف او در حرکت است. در آن لحظه او حدود هشتاد تا صد متری از ساحل فاصله گرفته بود و می دانست که اگر موج مذکور همانی باشد که تاد حدس زده بود، یک سواری طولانی و لذت بخش انتظار او را می کشید. بنابراین زمانی که موج به مقابل تاد رسید، تاد که در این ورزش به یک حرفه‌ای تبدیل شده بود، تخته شنا را روی موج انداخت و خودش هم روی آن جهید و سوار بر موج حرکت را آغاز کرد. اما ثانیه‌ای بیشتر از این سواری نگذشته بود که ناگهان تاد ضربه‌ای گیج کننده را از زیر به تخته خود احساس کرد. شدت این ضربه به حدی بود که تاد همراه با تخته‌ای که آن را با دو دست گرفته بود، در حدود ده متر روی هوا بلند شد و سپس با سر و شیرجه مانند دوباره در آب فرود آمد. تاد چند لحظه پیشتر در اطراف خود چشمش به چند دولفین افتاده بود که مشغول بازی و شیطنت بودند و در نتیجه اولین فکری که به ذهن او خطور کرده بود، این بود که دولفین ها از حضور او در اطرافشان ناراحت شده و از زیر با پوزه خود (درواقع پوزه دولفین در نوع خود از قدرتمندترین پوزه‌ها محسوب می شود) ضربه‌ای به تخته او وارد آورده بودند. غرق در همین افکار تاد بر آن شد تا دوباره خودش را جمع و جور کرده و در موقعیت موج سواری قرار دهد که ناگهان ضربه سهمگین دیگری را بر بدن خود احساس کرد. اما این بار ضربه با حرکت دیگری هم همراه بود و آنهم چهار ردیف دندانهای تیز بود که بخشی از بدن او و بخشی از تخته شنای او را در میان گرفته بود. دیگر در ذهن تاد هیچ شکی باقی نمانده بود که او با یک کوسه آنهم از گونه سفید بزرگ مواجه شده است. و در همان لحظه وحشت تاد احساس کرد که همه داستانهایی که در مورد خلیج مونتری و نبرد کوسه و انسان شنیده بود از ذهن او می گذشت...

انسان و کوسه

خلیج مونتری در آبهای شمال کالیفرنیا، بخشی از اقیانوس اطلس است که با وجود وسعتی که تنها کمتر از سه هزار کیلومتر مربع، تخمین زده شده، اما به دلیل وجود اکوسیستمی بسیار متنوع و حضور انواع و اقسام موجودات دریایی، از اهمیت فراوانی برخوردار بوده و از مناطق آبی و حمایت شده به حساب می آید. اما این خلیج نام دیگری را هم با خود یدک می کشد و آن هم «مثلث قرمز» می باشد. این نام به دلیل برخوردهای مکرر میان کوسه و انسان، برای خلیج انتخاب شده است. چرا که به همان دلیلی که درباره حضور انواع و اقسام موجودات دریایی گفته شد، این امر خود به جذب گونه‌های کوسه که همواره در جستجوی بهترین شکارگاه و مکانی برای یافتن طعمه‌های فراوان می باشند، کمک نموده است. درواقع حضور سگ آبی و شیر دریایی که از موارد تغذیه محبوب کوسه‌ها به شمار می روند، آنهم به تعداد فراوان، کوسه‌های بزرگتر، از جمله گونه سفید بزرگ را به مثلث قرمز می کشاند. به ویژه در ماههای اوت و سپتامبر که سگ آبی و شیر دریایی، در جستجوی جفت برای خود به تعداد بسیار در منطقه حضور پیدا می کنند. و بدین ترتیب است که رودررویی انسان و کوسه در مثلث قرمز اتفاق می افتد. در حقیقت براساس آمار رسمی، در بین سالهای ۱۹۵۷ تا ۲۰۰۷ یعنی طی پنجاه سال، پنجاه مورد برخورد انسان و کوسه در منطقه اتفاق افتاده است. البته کارشناسان معتقدند که کوسه در هنگام شکار و با شکم گرسنه چندان هم اهمیت نمی دهد که به چه موجودی حمله می کند و این تئوری که برخی به آن اعتقاد دارند و حمله کوسه به انسان را به دلیل اشتباه گرفتن طعمه و تصور اینکه انسان یک شیر دریایی یا سگ آبی است، تلقی می کنند، چندان هم درست نیست و کوسه در زیر فشار گرسنگی چندان هم به ماهیت و جنس طعمه خود فکر نمی کند. حال در میان موارد برخورد بین کوسه و انسان، چند داستان وحشتناک تر و تاسف بارتر از دیگران می باشد. در سال ۱۹۸۱، جسد یک موج سوار پیدا شد که آثار دندانهای کوسه سفید بزرگ روی بدن او در همه جا دیده می شد. در سال ۲۰۰٤ یک قایق سوار هم بر اثر حمله کوسه سفید بزرگ به او و قایقش به قتل رسید. در سال ۲۰۰٦ یک موج سوار ٤۳ ساله توسط کوسه سفید بزرگ به زیر آب کشیده شد که ضربات این مرد باتجربه بر چشمان کوسه سبب شد تا کوسه دهان خود را باز کند، و مرد مذکور نجات پیدا کند. و سرانجام در آخرین حادثه در ماه آوریل سال ۲۰۰۷ یک پیرمرد ٦٦ ساله که مشغول شنا در دریا بود و اتفاقاً چندان هم از ساحل دور نشده بود، مورد حمله یک کوسه سفید بزرگ قرار گرفت و کشته شد. حال علیرغم حوادثی که اتفاق افتاده و هشداری که توسط گارد ساحلی در مورد شنا و موج سواری در مثلث قرمز، بخصوص در فصلی که کوسه‌ها در جستجوی شکار هستند، به ساکنان خلیج و میهمانان داده، اما باز هم موج سواران، شناگران و قایق سواران به ویژه در تابستان، راهی مثلث قرمز می شوند و به تفریح و ورزش محبوب خود می پردازند. از جمله تاد جوان و ورزشکار که در آن صبح تابستانی در نبردی میان مرگ و زندگی خود را درگیر یافته بود.

کُشتی یکطرفه

تاد در ابتدا سعی کرد تا با ضربات مشت خود بر پوزه کوسه، مزاحمتی برای او ایجاد کند تا سرانجام کوسه او را رها کند، اما ضرباتی که تاد فرود می آورد، درست مانند

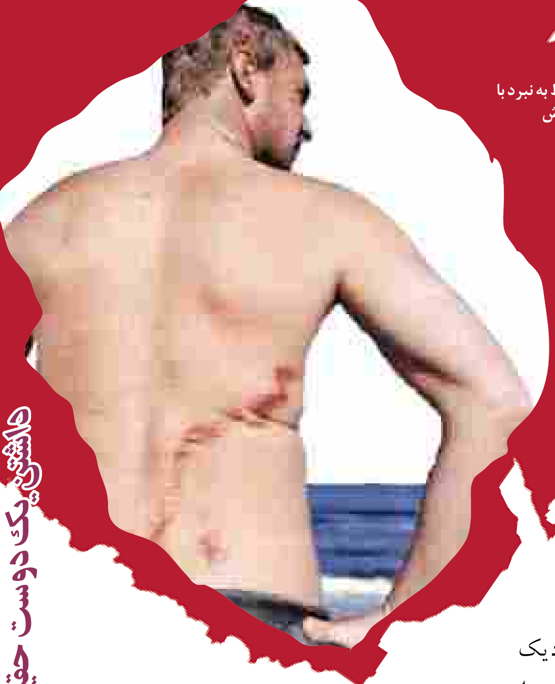

تاد با جای جراحات مربوط به نبرد با کوسه بر روی بدنش

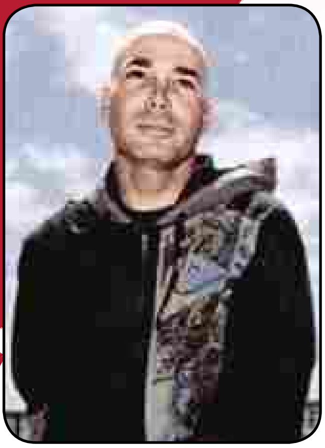

وس ویلیامز، کسی که بدن خونین تاد را به ساحل حمل کرد

آن بود که او قسمت جلوی یک اتومبیل شورلت را زیر ضربات مشت خود گرفته باشد، تاد احساس می کرد که هیچگونه تاثیری این ضربات در کوسه ایجاد نمی کنند. در همین لحظات کوسه با تکانهای سریعی که به سر خود می داد، سعی می کرد تا قسمت بیشتری از بدن تاد را در دهان بزرگ خود جای دهد. درواقع یک پای تاد به تمامی در دهان کوسه قرار گرفته بود و پای دیگرش هم مانند مشتهای گره کرده‌اش ضرباتی بر کوسه وارد می کرد و در همان حال فریاد می زد: «مرا رها کن... آیا کسی نیست مرا کمک کند... این کوسه قصد بلعیدن مرا دارد...» اما کوسه هیچ توجهی به واکنش های تاد نداشت و آهسته آهسته و ذره ذره عملیات بلعیدن و دریدن را دنبال می کرد.

در همین لحظه وس ویلیامز ۳۳ ساله که در فاصله ۲۰ متری از تاد مشغول موج سواری بود، ناگهان متوجه فریادهای تاد شد، ضمن آنکه تاد را لحظه‌ای روی آب و لحظه‌ای بعد در زیر آب می دید و در همان آن در ذهنش هیچ شکی نبود که حمله کوسه صورت گرفته است. نخستین واکنش غریزی از جانب وس ویلیامز این بود که از معرکه فرار کند و جان خودش را نجات دهد. بنابراین به سرعت شروع به شنا کردن به سوی ساحل کرد که حدود ۶۰ متری از او فاصله داشت، وس در نتیجه ده، پانزده متری به سوی ساحل شنا کرد، اما در یک لحظه ندایی در درون او را متوقف کرد. او چگونه می توانست که از آن پس با وجدان خود کنار آید اگر حداقل تلاشی برای کمک به آن موج سواری که گرفتار کوسه شده بود، از خود نشان ندهد. از این رو دوباره شنا کردن به سوی معرکه را شروع کرد. اما این بار با منظره ای وحشتناک مواجه شد. آب نیلگون بر اثر خونی که از بدن تاد ریخته بود، رنگ دیگری به خود گرفته بود و به نظر وس رسید که تاد آخرین لحظات زندگی خود را در آرواره‌های کوسه طی می کرد.

دولفین‌های هوشمند

اما ناگهان وس شاهد پدیده‌ای شد که در تمامی عمرش نظیر آن را ندیده بود. در یک لحظه دولفین‌هایی که در همان اطراف مشغول بازی و شنا بودند، با جثه‌های خود یک دایره را ترتیب دادند و سپس دایره را به گرد کوسه تنگ تر و تنگ تر کردند و بعد هم با پوزه قدرتمند خود و با سرعت تمام هر کدام ضرباتی بر اطراف بدن کوسه وارد آوردند. درواقع پس از دو سری ضربه زنی، این کوسه سفید بزرگ بود که دهان خود را باز کرد و تاد را همانجا رها کرد و سپس با یک شیرجه به زیر آب رفت و با سرعت تمام دور شد. او از آن همه دولفین و ضربات آنها، دچار وحشت شده بود و ترجیح داد که خود را با دولفین ها درگیر نکند. در این میان وس که شاهد این حرکات معجزه آسا بود، به سرعت به سوی تاد که تقریباً بیهوش شده بود رفت و او را روی شانه خود انداخت و به سوی ساحل حرکت کرد. در ساحل مردم آهسته آهسته متوجه حادثه شده و گرد آمده بودند و تنی چند از آنها با گارد ساحلی و اورژانس نیز تماس گرفته بودند.

به محض آنکه تاد را به ساحل رساندند، افرادی که آنجا بودند تازه شدت جراحات وارد آمده بر تاد را مشاهده کردند. درواقع تمامی پشت او پاره شده و ستون فقرات و اعضای داخلی بدن او هم کاملاً با چشم دیده می شد. هر کسی که شاهد این جراحات می شد، برایش مرگ تاد اتفاقی حتمی تلقی می شد. نکته تاسف انگیز هم این بود که از دست هیچ کسی در آن شرایط کاری بر نمی آمد. اما در همین لحظات صدایی شنیده شد که تا حدودی همگان را آسوده خیال تر کرد و آن صدای هلی کوپتری بود که از بالا نزدیک می شد. درون هلی کوپتر دو پزشک و سرپرستار حضور داشتند که بلافاصله ضمن انجام مراقبت های اولیه، با بیمارستان تماس گرفته و دستور آماده شدن اتاق جراحی را صادر کردند. درواقع تاد به یکباره از هلی کوپتر به اتاق عمل منتقل شد و جراحان پس از یک جراحی هشت ساعته، سرانجام توانستند تا بدن تاد را چفت و بست زده و او را بدون آنکه عضوی را از دست بدهد، دوباره به یک انسان کامل تبدیل کردند.

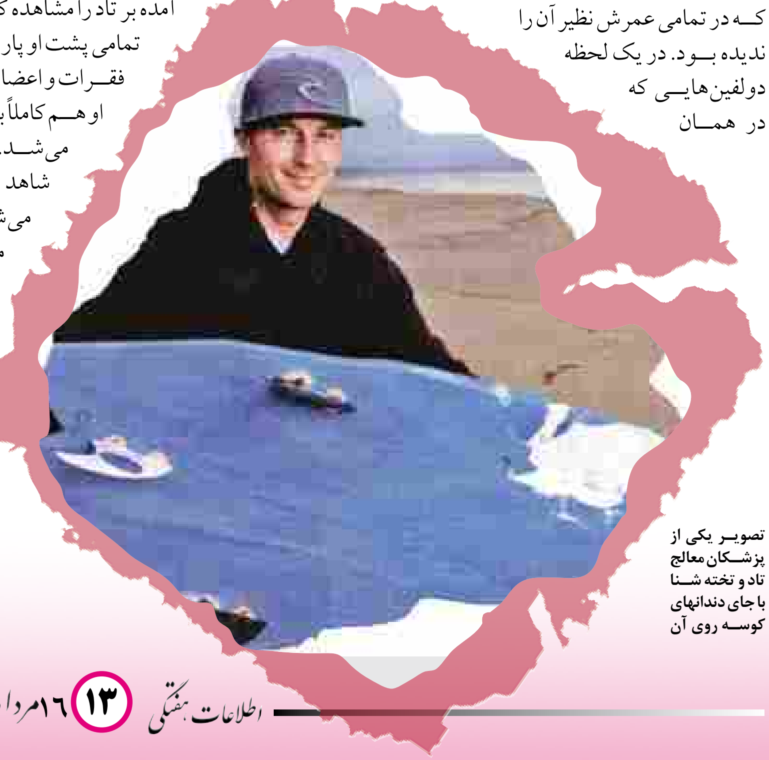

تصویر یکی از پزشکان معالج تاد و تخته شنا با جای دندانهای کوسه روی آن

یک ماه بعد

اقامت تاد در بیمارستان بیست روزی به طول انجامید و پس از آن او در خانه و با پرستاری از جانب مادر و خواهرش، ده روزی را هم دوران نقاهت را طی کرد و سپس در نخستین اقدام، به اتفاق وس ویلیامز که اکنون به یک دوست خوب برای تاد تبدیل شده بود، عازم ساحل شد. او تمایل فراوانی داشت به اینکه یکبار دیگر دولفین هایی که او را نجات داده بودند، مشاهده کند، اما پس از دو ساعت، خبری از دولفین ها نشد و در حالی که او به اتفاق وس خیال بازگشت را داشتند، ناگهان وس او را خطاب قرار داد و گفت: «تاد... نگاه کن...». در آب نیلگون و در فاصله هشتاد متری در ساحل و درست در مکانی که تاد با کوسه درگیر شده بود، سر یک دولفین از آب بیرون آمده و یکراست نگاه خود را متوجه تاد کرده بود. تاد در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود، دستی برای دولفین ها تکان داد و با صدای بلند گفت: «می دانم که مرا به موج سواری دعوت کرده‌اید، مطمئن باشید که به زودی به شما ملحق خواهم شد...» با توجه به حضور این دولفین های شجاع، تاد حتی با همه تجربه وحشتناک و جراحاتی که گریبان او را گرفته و اهمه‌ای از کوسه سفید بزرگ هم نداشت.

■

داشتن یک دوست حقیقی از همه چیز ذیقیمت تر است و کمتر کسی هم در صدد به دست آوردنش می باشد ● لاروشفو کو

داستان زندگی

لقمه حرام

براساس سرگذشت: مصیب

تهیه و تنظیم: محسن طیب

روزی که گفتم: «من فردا دارم میرم تهران» تمام اعضای خانواده وحتی فامیل مخالفت کردند، جز پدربزرگم که از من حمایت کرد و رو کرد به همه کسانی که می گفتند «نه» و گفت: «واسه چی نره؟ بمونه اینجا که یکنفر دیگه هم به باند شما اضافه بشه؟ یعنی اگر یکنفر هم بخواد توی این فامیل نکبت زده، نان حلال بخوره نمیشه؟ بمونه اینجا که یک ماشین فکسنی بندازین زیر پاش تا از اینجا بنزین ببره و از اونطرف قاچاق بیاره؟ این زندگیه که شماها به خاطرش دارین این پسر رو نصیحت به ماندن می کنین؟ چیکار به کارش دارین وقتی می خواد مثل آدم زندگی کنه؟

اینها را پدربزرگ گفت که ۹۷ سالش بود و در حقیقت پدربزرگ پدرم محسوب می شد، اما من نیز مانند بقیه «نبیره»ها او را پدربزرگ صدا می کردیم. پیرمرد که یک قرن عمر کرده بود، در این سالهای آخر روزی صد بار از خدا می خواست که؛ «دیگر خسته شدم خدایا... خودت یک کاری بکن که من این چیزهارو نبینم... منو ببر پیش خودت خدایا... دیگه خسته شدم.»

اینطور که بزرگترهای فامیل می گفتند، پدربزرگ جزو آن ده، پانزده نفر اول طایفه بزرگ ما بود که به این شهر آمد و اینجا را آباد کرد! پدر می گفت: «من بچه بودم که پدربزرگ همراه تعداد دیگری از اهالی طایفه بار و بندیل را بستند و به این شهر مرزی آمدند. اسمش شهر بود، اما جز خانه و برق، چیز دیگری نداشت، منتهی برای آدمهایی مانند قبیله ما که تمام دنیاشون چادر و چهارپا بود، همین هم غنیمت به حساب می آمد...»

اینطوری بود که پدربزرگ و چند تا از ریش سفیدهای دیگر آستین بالا زدن و با بدبختی زیاد و به مرور، آن شهر را برای نسل ما آماده کردند، اما از حدود بیست سال قبل، تعدادی از هم نسل‌های پدر من که آموخته بودند می توان بدون کشاورزی و دامداری هم پول درآورد (آن هم خیلی راحت‌تر و سریع‌تر) کم کم به بقیه هم یاد دادند که؛ «صبح تا شب میری بیل می‌زنی و درو می کنی و گوسفندها را می چرانی که چی بشه؟ یک لقمه نان بخور و نمیر دربیاری! مگه شماها تراکتور هستین که فقط کار کنین؟ خب کمی جرأت به خرج بده و ماهی یکی، دو مرتبه و هر بار هفت، هشت ساعت همسفر ما بشو و بشکه های نفت و بنزین را بگذار ته وانت و از راههای مخفی ببر اونطرف مرز و به جاش قاچاق بیار و به شهر نرسیده بده دست مشتری‌هاش که همیشه برای پول دادن حاضرند، و اون وقت یکماه استراحت کن، اون هم با درآمدی که در هر سفر، دو سه برابر یکسال بیل زدن و چوپانی کردن پول درمیاری، این بده که پادشاهی کنی؟»

البته که راست می گفتند و پول خوب و قابل ملاحظه‌ای گیرشان می آمد، اما این را فراموش کرده بودند که در طول سال دست کم چهار، پنج نفر هم گیر ماموران می افتادند و حبس و زندان و جریمه و...، اما خب، به قول پدرم؛ آدم وقتی یکمرتبه مزه پول خلاف که راحت و زیاد است بیاد زیر زبانش، آنقدر براش جذابیت پیدا می کنه که حبس و زندان را هم حاضره تحمل کنه، اما دیگه نمی تونه بره سر «زمین» کشاورزی بکنه یا از گاوها شیر بدوشه»...!

هرچه بود، این نوع زندگی و پول درآوردن راحت، شد سنت بعضی از مردم شهر ما! در این میان البته آدمهایی هم بودند که به همان «نان و ماست» خود قانع بودند و برای خوردن «نان و کباب» حاضر نشدند تن به خلاف بدهند، یکی از آن آدمها «پدربزرگ» بود و پس از سالها نفر بعدی در فامیل بزرگ ما، من بودم! به همین دلیل بود که پدر و برادرها و عمو و دایی و... شروع کردند به نصیحت من تا بلکه از خرشیطان پیاده شوم: «بدبخت فکر کردی بری تهران می تونی «تجارتخانه» راه بندازی؟ خبر نداری که توی این شهر حتی دیپلمت را باید بگذاری لب کوزه و آب بخوری...! فوق فوق‌اش باید بری فعلگی و عملگی بکنی، اون هم با چه مزدی؟ همان قدر که از گرسنگی نمیری! خب بدبخت بیا همین جا پیش خودمان کار کن تا سر یکسال صاحب خانه و ماشین و مغازه بشی، بعدش دیگه خلاف نکن...»

این حرفها را روز آخر که چمدانم را هم بسته بودم بهم گفتند و از شما چه پنهان که کمی هم وسوسه شدم: «خب راست میگن یکسال کار می کنم و همین که بارم را بستم، خلاف را می گذارم کنار و...» که ناگهان پدربزرگ مثل «اجل معلق» سر رسید و دستم را گرفت و از جمع آنها بیرون کشید و گفت: «خام نشو پسر...، مارو باش که دلمان خوش بود تو یکی خمیره‌ات با بقیه فرق داره! نکنه فکر کردی سر یکسال واقعاً می‌تونی خلاف رو بگذاری کنار؟ کور خوندی پسر؛ از تو بااراده‌ترهاش هم این تصمیم را داشتند، اما خدا نکنه پول خلاف پای دندان کسی مزه کنه که اون وقت دیگه نمیشه «نان و پنیر» را جانشین نان و بوقلمون کرد...! پس زودتر یاعلی بگو و راه بیفت سمت تهران و مطمئن باش وقتی توی آن شهر واسه ده، دوازده میلیون نفر کار هست، واسه تو هم یک شغلی پیدا خواهد شد!

◆◆◆

اولین مرتبه در تمام عمرم بود که طعم گرسنگی را چشیدم. شوخی که نیست، سه روز را با یک نان بربری سر کردم. البته یکماه اول ورودم به تهران وضعم بد نبود، یعنی مقدار پولی که مادرم و پدربزرگ بهم داده بودند، کافی بود تا یکماه اول سختی نکشم، یک مسافرخانه تمیز پیدا کردم که صبحانه را می‌داد و خودم هم شام و ناهار را تهیه می کردم. شاید هم کمی «زیاده‌روی» کردم، یعنی اگر باورم می‌شد که به این سادگی نمی توانم کاری برای خودم دست و پا کنم، کمی ملاحظه می کردم، اما وقتی یکماه گذشت و دیدم پولم ته کشیده، چمدانم را برداشتم و راهی «هتل پارک» شدم، یعنی نیمکت‌های پارکهای تهران تبدیل شد به اتاق مسافرخانه!

بدبختی این بود که من هم اصلاً به گرسنگی عادت نداشتم، اما چاره‌ای نبود و با همان یک نان بربری سه روز را سر کردم تا اینکه بعدازظهر روز سوم بود که همینطوری در یکی از خیابانهای بالای شهر داشتم قدم می‌زدم و از مغازه‌ها می‌پرسیدم «کارگر می خواهید؟» و جواب منفی می‌شنیدم و دوباره سراغ مغازه بعدی می‌رفتم و... که یکمرتبه چشمم به یک نوشته افتاد که روی دیوار یک شرکت چسبانده شده بود: «به یک پادو جهت انجام کارهای شهری نیازمندیم، کسانی که موتور

داشته باشند در اولویت هستند.»

با خودم فکر کردم: «معنیش اینه که افراد بدون موتور هم شانس استخدام دارند؟» و بعد بدون معطلی داخل شرکت شدم و...

– موتور نداری، چک نمی‌توانی به منظور اعتبار بدی، کسی را هم در تهران نداری که ضامن‌ات بشه...، خب پسرجون اصلاً واسه چی آمدی داخل شرکت؟

اینها را مرد چهل ساله‌ای که با داوطلبین کار صحبت می‌کرد گفت و ادامه داد: «نه پسرجان، شما شرایط ما را نداری و...»

– اشتباه می‌کنی آقای احمدی... اتفاقاً این جوان خیلی هم به درد ما می‌خوره.

این را پسر جوانی گفت که همان لحظه از یکی از اتاقهای دیگر شرکت خارج شد و پیش پایش همه کارمندان از جا برخاستند (بعداً فهمیدم که او پسر رئیس شرکت است) او که نامش «شایگان» بود به طرف من آمد و دستم را گرفت و داخل یک اتاق شیک برد و نشست روی مبل و گفت: «بچه شهرستانی، درسته؟ اسمت چیه؟»

جوابش را دادم و او ادامه داد: «البته آقای احمدی درست میگه، با شرایطی که تو داری چنین شغل‌هایی —که داخل شرکت استخدام بشی— برات پیدا نمیشه، اما از آنجایی که معلومه جوان سالم و پاکی هستی، من خودم می‌توانم هم ضامن‌ات بشم، هم کاری کنم که حقوق بیشتری بهت بدهند، اما شرط داره... اول بگو ببینم آقامصیب شبها جایی برای خوابیدن داری؟

– نه آقای مهندس، اما اگر کاری پیدا کنم توی مسافرخانه اتاق می‌گیرم و...

هنوز حرفم تمام نشده بود که «شایگان» گفت: «اتفاقاً بهتر... یعنی منظورم اینه که می‌توانی یکی از اتاقهای خالی این طبقه را برای خودت فرش کنی و شبها نیز همین جا بخوابی تا صبح زودتر سر کارت حاضر بشی، موافقی آقامصیب؟

از خوشحالی کم مانده بود بال دربیاورم و... که ناگهان یاد حرف اول شایگان افتادم که گفته بود: «فقط یک شرط داره»! لذا سکوت کردم و او ادامه داد: «بله آقامصیب، کار کردن در اینجا —با اینکه دست کم بیست نفر شرایطشان برای استخدام از تو بهتره— برای شما درست میشه، به این شرط که آدم باهوش و عاقلی باشی، هستی؟ منظورم اینه که؛ رئیس این شرکت پدر منه و اگر بهش بگم من مصیب‌رو تایید می کنم، دیگه حرفی نداره، اما به این شرط که ساعت ۷ غروب به بعد که شرکت تعطیل میشه و فقط تو اینجا می‌مانی، یادت باشه که بعضی وقتها من میهمانهای مخصوصی دارم که میارمشون اینجا، وظیفه تو هم اینه که اولاً ترتیب چایی و میوه را بدهی، ثانیاً هر وقت گفتم از شرکت بری بیرون و یکی، دو ساعت توی خیابانها قدم بزنی و بعداً برگردی داخل شرکت، و ثالثاً فردا صبح که شرکت باز میشه و آقای احمدی و سایر کارمندان و پدرم را می‌بینی، یادت باشه که شتر دیدی، ندیدی! اون وقت مطمئن باش منم هوات‌رو دارم و...

تازه معنی حرفهای شایگان و «شرط» او را فهمیدم! مغزم داغ شده بود. احساس می کردم دارم تبدیل می‌شوم به بی‌غیرت‌ترین انسان کره زمین! این بود که یکمرتبه از جا برخاستم و به طرف در خروجی راه افتادم، اما نیمه راه برگشتم و زل زدم توی صورتش و گفتم: «آهای بچه قرتی... اون کسانی که از راه «دلالی محبت» نان می‌خورند، از ایل و تبار خودت هستند! من اگر می‌خواستم از این پولها دربیارم، توی شهر خودمان می‌ماندم و سر پنج سال تو و این شرکت را می‌خریدم... حالیت شد چی گفتم بچه قرتی...؟» اینها را گفتم و موقع خارج شدن از اتاق در را با چنان خشمی به هم کوبیدم که ساختمان لرزید!

یکی، دو ساعتی توی خیابانها قدم زدم تا اینکه اواخر شب وقتی خواستم از یک نانوایی یک نان بخرم، صاحب نانوایی وقتی فهمید دنبال کار هستم و مشکلاتم را شنید گفت: «من اینجا توی نانواییم به یک نفر احتیاج دارم که برای یکسری مشتری‌های دائمی‌ام نان ببره، البته حقوق زیادی نداره اما لااقل می‌تونی تا موقعی که یک شغل خوب دست و پا کنی، اینجا باشی که هم محل خوابت باشه و هم به قدر بخور و نمیر پول دربیاری، موافقی؟»

معطل نکردم و از فردا در آن نانوایی مشغول به کار شدم. اما تقدیر بازی‌های عجیب و غریبی دارد!

◆◆◆

روز چهارم یا پنجم بود که در نانوایی مشغول شده بودم. وسیله کارم یک دوچرخه ۲۸ بود که نانها را داخل کیسه‌های پلاستیکی می‌ریختم و روی «ترک‌بند» دوچرخه می‌گذاشتم و راه می‌افتادم و به سراغ مشتری‌ها می‌رفتم و سفارش آنها را تحویل می‌دادم و برمی‌گشتم به مغازه، این کار در روز دو نوبت انجام می‌شد، ظهر و شب. اگرچه درآمد آنچنانی نصیبم نمی‌شد، اما هر بار که می‌خواستم پشیمان بشوم یاد حرف پدربزرگ می‌افتادم که: «مهم اینه که آدم شکمش را از راه حلال سیر کنه...»! آن شب حوالی ساعت ۱۲ بود که بی‌خوابی به سرم زد و از نانوایی بیرون آمدم و توی خیابانها قدم زدم و... که ناگهان کمی جلوتر، دو موتورسوار را دیدم که یکمرتبه پیچیدند جلوی یک اتومبیل مدل بالا و درحالی که هر کدامشان یک شمشیر در دست داشتند گفتند: «کیف پول را رد کن بیاد بیرون» اما پیرمردی که پشت فرمان نشسته بود به مرد جوانی که کنارش بود گفت: «این همان یارو نیست که به عنوان پادو استخدام شد و...» هنوز حرف پیرمرد تمام نشده بود که یکی از موتورسوارها با مشت کوبید توی صورتش و شمشیر را بالا برد و به مرد جوان گفت: «کیف را میدی یا سرش را ببرم؟» مرد جوان هم گفت «چشم» و دست دراز کرد کیف را از عقب ماشین بردارد و... من اما، در یک لحظه موقعیت خود و آنها را سنجیدم و فکر کردم: «اگر یکیشون‌رو از پا دربیارم کار تمومه» و سپس نگاهی به اطرافم انداختم و از شانس خوب، یک تکه چوب قطور را از داخل جوی آب برداشتم و به آهستگی جلو رفتم و بدون اینکه کسی —حتی سرنشینان ماشین— متوجهم بشوند، چوب را بالا بردم و چنان توی رانهای یکی از آن دو کوبیدم که فریادش به آسمان رفت و وسط خیابان ولو شد. نفر دوم وقتی مرا دید با شمشیر به طرفم آمد و گفت: «توی لعنتی کجا بودی؟ اشهدت را بخوان بدبخت...» من نیز درحالی که چوب را در دست داشتم گفتم: «تو حریف کسی که تفریح دوران بچگی‌اش «چوب بازی» بوده نمیشی دزد لعنتی و...» و ضربه دوم را نیز چنان سریع و با قدرت توی ران او زدم که مانند رفیقش تا شد و فریاد کشید (این را بلد بودم که ضربه چوب را به کجای ران پا بزنم که طرف چند دقیقه فلج شود اما پایش نشکنه!)

پیرمرد سرنشین اتومبیل که این وضع را دید بلافاصله با موبایل‌اش به پلیس زنگ زد و دقیقه‌ای بعد ماموران پلیس آمدند و...

–اه... مصیب تویی...

این را همان مرد جوان گفت؛ شایگان! او که همراه پدرش از شرکت برمی‌گشت، متوجه نبود که همان جوان پادوی موتورسواری که چهار روز قبل استخدام کرده (تا کار راه اندازش باشد) زاغ سیاه او و پدرش را چوب می‌زند، چرا که آنها خوب می‌دانستند رئیس شرکت — یعنی پدر شایگان — آن شب مقدار زیادی دلار به همراه دارد و...

در همین لحظه پدر شایگان از پسرش پرسید: «این جوانمرد را که فرشته نجات ما شد می‌شناسی؟» شایگان دور از چشم پدرش به من چشمک زد: «که یعنی، مرا لو ندی؟» و سپس گفت: «بله پدر... آقامصیب از رفیقای قدیمی منه و...» پدرش که پیرمرد محترمی نیز بود گفت: «تا حالا ندیده بودم از این رفیقای باغیرت داشته باشی، در هر صورت باهاش قرار بگذار فردا بیاد شرکت.»

آن شب با اصرار فراوان شایگان، ابتدا پدرش را به خانه رساندیم و سپس به شرکت برگشتیم و قبل از اینکه من حرفی بزنم او گفت: «حرفهای آن روزت آتشم زد آقامصیب... یعنی راستش را بخوای من تا آن شب هیچ آدمی را ندیده بودم که مثل تو مقابل پول کم نیاره...! حالا هم، ازت خواهش می‌کنم (این بار به جای پادوی شرکت) رفاقت منو قبول کنی... بهت قول میدم دیگه بهت پیشنهاد نان حرام ندهم... قبوله؟!

نگاهش کردم و به آرزوهای پدربزرگ اندیشیدم و...

◆◆◆

زندگی من در عرض یک شب عوض شد، نمی‌دانم که این مزد شرافتم بود یا نتیجه دعاهای پدربزرگ؟ هرچه بود در طول یکسال آینده و پس از گذراندن دوره حسابداری، به عنوان حسابدار شرکت مشغول به کار شدم. پس از آن نه فقط به عنوان رفیق شایگان، که به عنوان بهترین کارمند شرکت چنان مورد حمایت «پدر شایگان» قرار گرفتم که خود او دختر «آقای احمدی» معاون شرکت را برایم خواستگاری کرد و...

◆◆◆

امروز درحالی که سه سال از آن شب می‌گذرد، من صاحب زن و زندگی و فرزند و یک شغل آبرومند هستم و... راستی تا یادم نرفته بگویم؛ درست یکسال بعد از آن واقعه، «پدربزرگ» را به تهران آوردم و اینک او نیز با ما زندگی می‌کند و... و من فقط خدا را شکر می‌کنم که تن به حرام ندادم!

■

هر انسان، در نفس خود فکر علیت را می‌پروراند و این فکر کافی است به تکوین عقیده بر اینکه برای عالم وجود، صانع و خالقی است ● لاک

یک هفته حادثه

تهیه و تنظیم:
پ - شایق

صدای ضبط را کم کنید تا...

پسری که به خاطر صدای بلند ضبط جوانی را به قتل رسانده بود، محاکمه شد.

چندی پیش وقوع نزاعی دسته جمعی در یکی از پارکهای شهرستان برخوار و میمه به مرکز فوریت‌های پلیسی ۱۱۰ اعلام شد و پس از آنکه ماموران در محل حادثه حاضر شدند، پیکر غرق در خون جوانی را به بیمارستان منتقل کردند، اما نتوانستند عامل یا عاملان درگیری را دستگیر کنند. ساعاتی پس از انتقال پسر مجروح به بیمارستان وی به خاطر شدت جراحات جان باخت. پس از آن ماموران با شناسایی دوست مقتول که ناظر صحنه جنایت بود، به بازجویی از وی پرداختند و این جوان پس از ارائه مشخصات قاتل به ماموران کمک کرد تا او را دستگیر کنند.

متهم در بازجویی ها جرمش را قبول کرد و گفت: به همراه چند نفر از دوستانم در حال عبور از خیابان بودیم که صدای بلند ضبط یک خودروی پیکان توجهمان را به خود جلب کرد و از آنجا که صدا آزاردهنده بود به راننده اعتراض کردیم، ولی وی با فحاشی پاسخمان را داد و همین مساله خشم ما را برانگیخت و ما به سوی وی رفتیم و با هم گلاویز شدیم. در جریان دعوا با چاقو سه ضربه به گردن و پهلوی راننده زدم و همگی با هم فراری کردیم.

پس از اعترافات قاتل که میثم نام دارد وی در شعبه ۱۷ دادگاه کیفری استان اصفهان محاکمه و به قصاص محکوم شد و پرونده برای رسیدگی مجدد در اختیار قضات شعبه ۱۸ دیوان عالی کشور قرار گرفت. آنها پس از مطالعه پرونده حکم قصاص میثم را قانونی اعلام کردند.

یک جوان پنج نفر را خفه کرد!

عصر یکی از روزهای هفته گذشته پنج نفر در غرب تهران وقتی قصد نجات یکدیگر را مبنی بر غرق نشدن در داخل یک استخر در زمین کشاورزی را داشتند، خفه شدند.

ماموران کلانتری ۱۵٤ چیتگر پس از تماسهای مردی در ارتباط با غرق شدن اعضای یک خانواده در استخر یک محوطه کشاورزی که به عنوان انبار آب کشاورزی استفاده می شد، بلافاصله در محل حضور یافتند و در بررسی ها معلوم شد هنگامی که اعضای این خانواده به قصد تفریح به آزادشهر در حوالی بوستان چیتگر رفته بودند، یکی از آنها که جوان ۲۵ ساله‌ای بود، یکباره درون استخر کشاورزی واقع در داخل محوطه سقوط کرد. به دنبال این حادثه سایر اعضای خانواده به قصد نجات وی خود را به داخل آب انداختند، اما به دلیل ناآشنایی به فن شنا یکی پس از دیگری غرق شدند. بدین ترتیب در این حادثه پنج عضو خانواده به نام های (مجید، فهیمه، داوود، ابراهیم و لیلا) جان خود را از دست دادند.

در این حادثه دلخراش تنها ۲ نفر موفق به نجات خود شدند که یکی از آنها همان جوانی است که ابتدا به درون استخر سقوط کرده بود.

معلم‌های خصوصی را جدی بگیرید

مردی که با جلب اعتماد دختری جوان و به بهانه تدریس خصوصی در منزل او را مورد آزار و اذیت قرار داده بود، دستگیر شد.

هفته گذشته دختر جوانی با مراجعه به پلیس آگاهی تهران اظهار داشت، برای آموزش رایانه و حسابداری در یکی از آموزشگاهها ثبت‌نام کرده بودم، پس از گذشت چند روز در آنجا با یکی از استادان که ۲۷ سال داشت و متاهل بود آشنا شدم و چون متاهل بود و به او اعتماد داشتم از وی تقاضای تدریس خصوصی کردم. بدین ترتیب او تقاضایم را قبول کرد و برای تدریس خصوصی به منزل پدری او مراجعه می کردم، تا اینکه روز حادثه من متوجه شدم که هیچکس در خانه حضور ندارد و همان لحظه تصمیم به خروج از منزل داشتم که وی با اصرار و در ادامه با خشونت و ضرب و شتم به آزار و اذیتم پرداخت.

کارآگاهان پس از شنیدن اظهارات دختر جوان، برای دستگیری متهم به سرعت وارد عمل شدند و با توجه به متواری بودن متهم طی اقدامات گسترده پلیسی موفق به شناسایی مخفیگاه و دستگیری او شدند.

رئیس اداره آگاهی پلیس تهران با اشاره به این پرونده و چندین پرونده مشابه آن برای چندمین بار تاکید بر مخاطره آمیز بودن روابطی که بدون شناخت و پشتوانه فکری شکل می گیرد کرد و از خانواده ها درخواست کرد نظارت درباره مراودات فرزندان جوان خود را جدی بگیرند و یک لحظه آنها را در این باره تنها نگذارند.

همسایه از پنجره همسایه پایین پرید

مردی از طبقه چهارم یک ساختمان در حوالی خیابان آزادی تهران سقوط کرد و دردم جان سپرد.

هفته گذشته طی تماس تلفنی با مرکز ۱۱۰ پلیس تهران اعلام شد، مردی از طبقه چهارم ساختمانی سقوط کرده است. بنابراین ماموران پلیس به سرعت در محل حاضر شدند و با جسد غرق به خون مرد روبرو شدند، به همین دلیل بلافاصله بازپرس کشیک قتل تهران در جریان این اتفاق قرار گرفت و تحقیقات در این باره آغاز شد.

مرد صاحبخانه به ماموران گفت: به همراه همسرم برای شرکت در مراسم عروسی از خانه خارج شده بودیم، اما هنگامی که به آپارتمان برگشتیم مقابل در ورودی خانه یک جفت کفش مردانه توجهم را به خود جلب کرد. از سویی چراغهای آپارتمان نیز برخلاف معمول روشن بود و به همین دلیل با احتیاط وارد شدم و در کمال حیرت مردی را دیدم که مشغول تماشای آلبوم عکس های خانوادگی‌مان بود. آن مرد با مشاهده من در حالی که ترسیده بود تلاش کرد از خانه خارج شود و با بیان اینکه اشتباه کرده از من خواست او را ببخشم، اما من مانع او شدم و به این گمان که وی به قصد دزدی به خانه‌ام آمده با پلیس تماس گرفتم. بدین ترتیب تا پیش از رسیدن ماموران پلیس آن مرد خود را از طبقه چهارم به پایین انداخت. به دنبال اظهارات این مرد تحقیقات برای روشن شدن ابعاد پنهان این حادثه آغاز شد و از آنجایی که خانه متوفی مقابل محل حادثه قرار دارد هم‌اکنون احتمال‌های مختلف درباره انگیزه متوفی از ورود به خانه همسایه از سوی پلیس آگاهی در دست بررسی است.

کلاه یک قصاب برداشته شد

مرد میانسالی که با ارائه چک جعلی ۷۷ میلیون تومان گوشت خریده و به کشور امارات فرار کرده است، از سوی پلیس بین‌المللی تحت تعقیب قرار دارد.

چندی پیش مرد قصابی با مراجعه به دادسرای ناحیه ١٦ از شخصی به خاطر کلاهبرداری شکایت کرد. مرد قصاب در تشریح ماجرا به بازپرس پرونده گفت: چندی پیش مردی که ادعا می کرد نماینده یک شرکت معتبر تولید مواد غذایی است، نزد من آمد و مقدار زیادی گوشت سفارش داد. حرفهای این مرد و اعتبار شرکت وی باعث جلب اطمینان من نسبت به او شد. وقتی گوشت‌های سفارش داده شده را آماده کردم، با او تماس گرفتم و از وی خواستم برای تحویل محموله به مغازه‌ام بیاید.

این مرد در ادامه افزود؛ هنگامی که خریدار گوشتها را تحویل گرفت، گفت پول نقد همراهش نیست و در عوض به من سه فقره چک داد که سررسید آنها یک هفته بعد بود، اما هنگامی که چکها را به بانک بردم، متوجه شدم چکها جعلی هستند و ادعاهای آن مرد مبنی بر مدیریت شرکت مواد غذایی کذب محض است.

درپی شکایت این قصاب بازپرس رسیدگی کننده به پرونده تحقیقات خود را در این باره آغاز کرد. در بررسی های انجام گرفته مشخص شد مدیر قلابی شرکت مواد غذایی پس از کلاهبرداری از مرد قصاب به کشور امارات گریخته است. بنابراین هم‌اکنون تحقیقات برای شناسایی و دستگیری مرد کلاهبردار ادامه دارد.

خاطرات یک روزنامه فروش

ابراهیم رنجبر

وقتی هنرپیشه شدم

در اوایل سال ۱۳۶۲ جهت انجام کاری چندین بار به کاخ دادگستری رفته بودم. در یکی از روزها که در محوطه سرپوشیده داخلی کنار باجه اطلاعات ایستاده و با یکی از برادرانم منتظر ورود آیت‌الله موسوی‌اردبیلی ریاست قوه قضائیه در آن زمان بودیم، شاهد تردد زیادی در یکی از سالنهای محاکمات جنایی شدم. فکر کردم محاکمه‌ای قرار است در آن محل انجام شود. هنگامی که از مسوول باجه اطلاعات سؤال شد که در آن سالن چه خبر است در جواب گفت، محاکمه انجام نمی‌شود، بلکه مشغول فیلم‌برداری و بازسازی یکی از محاکمات زمان گذشته‌اند. من به اتفاق برادرم به آن سو رفته و داخل سالن شدیم. جمعیت زیادی برای تماشا آمده بودند. ما در ردیف دوم کنار دیگر حاضران نشستیم و محو تماشای بازی هنرپیشگان و کار فیلم‌برداران شدیم. من آنقدر غرق در فضا شده بودم که یادم رفت برای چه کاری به آن محل رفته بودیم. چندی گذشت، برادرم برای اینکه خبری به دست آورد، از سالن خارج شد. من که از بازی هنرپیشگان و تماشای آن دل نمی‌کندم، به دیدن حرکات آن‌ها ادامه دادم. ساعت از دو گذشته بود، دست‌اندرکاران فیلم برای حاضران در سالن و بازیکنان و عوامل تهیه فیلم ناهار تهیه دیده بودند و به هر نفر دو عدد ساندویچ و یک نوشابه داده شد. من که در میان آن جمع، که همه آنها سیاهی لشگر بودند، قرار داشتم. ساندویچ و نوشابه نصیبم شد. چند دقیقه بعد به هر یک لیوانی چای و دو عدد سیب و پرتقال دادند. من مشغول خوردن بودم و برادرم هم دیگر به سالن نیامد. تا آخرین ساعت فیلمبرداری آن روز در جایم نشستم. ساعت پنج بعدازظهر کار آن روز گروه فیلمبرداری تمام شد. عوامل پشت صحنه به جمع‌آوری وسایل کارشان مشغول شدند. شخصی به نام آقای تهرانی که او را دکتر می‌نامیدند، با صدای بلند حاضران را مخاطب قرار داد و گفت: کسانی که می‌خواهند فردا بیایند، بروند آن گوشه، نامشان را در دفتر ثبت کنند و هرکس نمی‌خواهد بیاید اینجا در صف بایستد و حقوق امروزش را بگیرد. من که جهت تماشا رفته بودم، بدون خداحافظی راهم در پیش گرفته و از سالن خارج شدم.

◇◇◇

صبح روز بعد به دنبال انجام کارم به دفتر ریاست محترم قوه قضائیه مراجعه کردم، چون قبلاً تقاضای گرفتن دو برگ دستورالعمل و بخشنامه از آن قوه جهت ارائه به دادگستری یکی از شهرستانها را نموده بودم، رئیس دفتر قوه قضائیه آنچه را می‌خواستم به من دادند و از طبقه چهارم ساختمان به زیر آمدم. همین که به محوطه سرپوشیده رسیدم، ناخودآگاه و از روی کنجکاوی به سوی سالن محل فیلم‌برداری رفتم. به محض داخل شدن به سالن که بیش از سی نفر قبلاً به آنجا مراجعه کرده بودند، جوانی به طرفم آمد و قبل از اینکه روی یکی از صندلیها قرار گیرم، از من سؤال کرد.

سواد داری؟ وقتی جواب مثبت مرا شنید پرسید:

می‌توانی متنی را که به تو می‌دهند بخوانی؟

وقتی جواب سؤال او را با بله دادم، یکنفر از دست‌اندرکاران آن مجموعه به نام آقای شیرخان که مسوول تدارکات فیلمبرداری بود را صدا زد و مرا به او معرفی کرد و از ایشان خواست که از من امتحان به عمل آورد و ببیند از عهده کاری که واگذار می‌کنند می‌توانم بر بیایم یا نه! او چند کلمه بر روی تکه کاغذی نوشت و به دستم داد. همراه آن شخص به داخل یکی از اتاقهای مجاور سالن رفتم. سه بار آن نوشته را بدون غلط خواندم. آقای شیرخان گفت: خوب می‌توانی از عهده این کار بر بیایی!

از ایشان پرسیدم که نام آن آقا چیست و چه کاره‌اند؟ در جوابم گفت: ایشان آقای عبدالله باکیده معاون کارگردان فیلم هستند.

همراه آن شخص به نزد آقای باکیده رفتیم و او مرا نشان داد و به او گفت که خیلی خوب می‌تواند این کار را انجام دهد، پس از من خواسته شد که خواندن آن نامه را تکرار کنم، چون قبلاً سه بار از روی نوشته خوانده و حفظ شده بودم، بدون نگاه کردن به نوشته آن را تکرار کردم. آقای باکیده گفت: بدون تمرین از عهده این کار برآمدی، آیا وقت داری در چند روز فیلمبرداری سر ساعت حاضر شوی؟

پس از اینکه موافقت خودم را اعلام کردم. از گریمور خواست من را برای فیلم حاضر کند. پس از اصلاح سرم به سبک آلمانی و پوشاندن یک کت و شلوار و بستن کراوات با گریم برای صحنه بعدی حاضر شدم تا همبازی آقای فرامرز قریبیان و چندین هنرپیشه سرشناس و مطرح دیگر شوم. من در میان آن جمع فقط با شادروان کهنمویی آشنایی قبلی داشتم. آنها رل منشی دادگاه را به من سپردند. چنان بدون غلط از عهده‌اش برآمدم که در روز آخر، علاوه بر مبلغی که برایم تعیین کرده بودند، پاداش قابل توجهی هم به من دادند.

هنگامی که به قول آنها آخرین پلان فیلم که خواندن رأی دادگاه توسط منشی بود، فرارسید با اینکه تا آن زمان به تنهایی از من فیلم برداشته نشده بود، وقتی که چندین پروژکتور قوی با هزاران ولت روشنایی مرا محاصره کرده بود، نزدیک بود که دست و پایم را گم کنم و خیلی به خودم فشار آوردم تا توانستم همه رأی صادره آن دادگاه را بدون غلط و کامل عرضه کنم. ناگهان همه حاضران و آقای مهدی صباغ‌زاده کارگردان و آقای باکیده و همه هنرپیشگان با کف زدن مرا مورد تشویق و محبت خود قرار دادند. وقتی پروژکتورها به طور ناگهانی خاموش شدند، چند دقیقه‌ای هیچکس و هیچ چیز را نمی‌دیدم. تا اینکه اندک اندک آن روشنایی کنار رفت و آقای باکیده به سویم آمد و مرا در بر گرفت و با تشکر از اینکه با همان حلقه اول فیلم، بدرستی فیلمبرداری شده از من خواست که در فیلم‌های بعدی هم به ایشان مراجعه کنم. نام آن فیلم پرونده به کارگردانی آقای مهدی صباغ‌زاده و هنرپیشه اول آن آقای فرامرز قریبیان بود. ■

نکات ریز خانه داری

آذر دلخوش

لکه مربای توت‌فرنگی

–برای از بین بردن مربای توت فرنگی فوری باید آن را با آب سرد بشویید و بعد با مایع ظرفشویی روی لکه بمالید و چند لحظه دیگر بشویید.

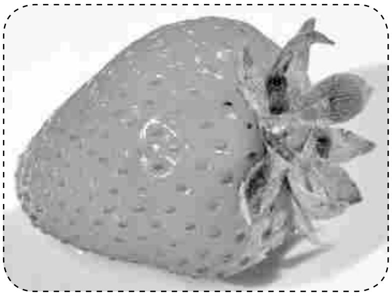

و یا می‌توانید از مخلوط الکل و سرکه روی محل مورد نظر بمالید.

لکه شکلات

– یک پارچه سفید تمیز را چند لایه کنید و زیر پارچه در محل لکه قرار دهید، ابتدا محلول آب و الکل را به مقدار مساوی مخلوط کنید و با یک پنبه روی پارچه بکشید و بعد با یک پنبه تمیز دیگر خشک کنید.

–اگر لکه از بین نرفت از آب اکسیژنه نیز می‌توان استفاده کرد.

لاک ناخن

–برای از بین بردن لکه لاک ناخن تازه، باید پودر لکه‌بر را همراه با الکل روی آن بمالید و با پنبه پاک کنید و این کار را چندبار انجام دهید.

–اگر این لکه، کهنه و خشک و بر روی پارچه‌های پنبه‌ای سفید و رنگ باشد، می‌توانید با پنبه آغشته به استون این لکه را از بین ببرید. این عمل را چند بار تکرار کنید.

–اگر لکه روی پارچه‌های مصنوعی باشد نیز می‌توان از استون استفاده کرد، ولی مراقب باشید چون امکان دارد، استون پارچه‌های مصنوعی را سوراخ کند. از قبل روی قسمتی از پارچه که کمتر به چشم می‌خورد، امتحان کنید.

نگهداری از پنیر پیتزا

–پنیر پیتزا را تا آنجا که می‌توانید تازه مصرف کنید، در صورتی که مقداری از آن باقی ماند، در فریزر قرار ندهید، بلکه در سردترین قسمت یخچال و داخل کاغذ آلومینیومی بگذارید.

پاک کردن اثر مواد

–می‌توانید یک تکه پنبه را مرطوب کنید و روی آن مقداری مایع ظرفشویی بریزید و قسمتهایی را که با مداد نوشته شده است پاک کنید.

خوشبختی، میان پرده بدبختی هاست ● ودن مارکی

فرار از جهنم

آنچه که این دو دختر در عمر کوتاه خود تاکنون مشاهده کرده‌اند، تنها از مرگ، بدبختی و فرار تشکیل شده است

سرباز برمه‌ای مسلح به بازوکایی که به دهکده‌های اقلیت‌ها شلیک می‌شود.

برگردان: بهروز بهرامی

«درکشوری فقیر در جنوب شرق آسیا به نام برمه، دیکتاتوری و قتل عام اقلیت‌ها طی سی سال اخیر همچنان ادامه داشته است. در این میان دو دختر نوجوان که قتل فجیع پدر و مادر خود را با چشمان خود مشاهده کرده‌اند، بر آن شده‌اند تا با هر مکافاتی که شده از جهنمی که راهی به غیر از مرگ و یا بدبختی در برابر آن قرار ندارد فرار کنند و چنین شد که یکی از پرمشقت‌ترین فرارها از دست سرنوشتی که امید در آن نقشی ندارد، شکل گرفت»

* * *

قومی در زیر آتش

قوم کارن یا همان کارنها، اقلیتی هفت درصدی از جمعیت کشور برمه را تشکیل می دهند. درواقع کارنها درکنار چند اقلیت دیگر در کشور برمه که در مناطق مرزی با کشور تایلند، سکونت دارند، بیشتر از نیم قرن است که به دنبال خودمختاری و استقلال هستند. اقوام مذکور مجموعاً بیست و پنج درصد از جمعیت کشور برمه را تشکیل می دهند که اتفاقاً در مکانی که مجموعاً یکچهارم وسعت خاک برمه را تشکیل می دهد، قرنها است که سکونت دارند، این اقوام از دیرباز داعیه خودمختاری داشته‌اند و معتقدند که در کنار هم با تشکیل یک فدراسیون خودمختار می توانند به مراتب زندگی راحت‌تر و آینده‌دارتری را نسبت به شرایط کنونی و تحت تسلط حکومت مرکزی، داشته باشند. درواقع نگاه حکومت مرکزی و بسیاری از مردم برمه به اقلیت‌ها با تبعیض نژادی نسبتاً شدیدی همراه است و با توجه به چنین نگرشی، مردمان متعلق به اقلیت‌ها درعجب مانده‌اند که چرا حکومت مرکزی، آنها را رها نمی کند. بویژه که پس از پایان جنگ جهانی دوم و خدمات ارزنده اقلیت‌های مرزنشین به انگلستان و متفقین در جنگ با ژاپن، از جانب حکومت انگلستان که در آن زمان برمه را به عنوان یک مستعمره دراختیار داشت، قول و وعده استقلال و خودمختاری به اقوام اقلیت داده شد، اما مانند بسیاری از موارد دیگر، انگلستان زمانی که در سال ۱۹۴۷، استقلال را به کشور برمه داد، بکلی وعده‌های خود را فراموش کرد و اداره امور اقلیت‌ها هم به دست حکومت مرکزی در برمه افتاد. البته تا ۳۰ سالی پس از پایان جنگ جهانی دوم هنوز این امید در اقوام اقلیت وجود داشت، اما پس از آنکه یک مشت نظامی با کودتا حکومت را در برمه در دست گرفته و درواقع یک حکومت نظامی و دائمی در برمه حاکم شد، در نخستین گام در هم کوبیدن امیدهای استقلال‌طلبانه در اقلیت‌های هدف قرار داده شد و از آن زمان بود که حکومت ژنرالها در برمه رفتاری توأم با کشتار و تخریب را نسبت به اقلیت‌های برمه‌ای از جمله قوم کارن آغاز کردند. و در ضمن به منظور تثبیت خود و به هیچ انگاشتن اقلیت‌ها نام کشور برمه را هم به میانمار تغییر دادند که البته اکثر کشورهای دنیا این تغییر نام را به رسمیت نشناخته‌اند و همچنان این کشور را با نام برمه می شناسند. اما علیرغم شکواییه‌های سازمان ملل متحد و مخالفت‌های افکار عمومی در جهان با نحوه کار و سیاست‌های حکومت دیکتاتوری در برمه، وضعیت در این کشور همچنان با وخامت تمام ادامه یافته است و در این میان فشار مضاعف روی اقلیت‌ها و کشتار بیرحمانه آنها توسط نظامیان حکومت مرکزی، بسیاری از خانواده ها را به ویرانی کشانده از جمله خانواده پائو که سرگذشت دو دختر و فرار آنها از جهنم برمه توجه جهانیان را به خود معطوف کرده است.

زیر باران گلوله

چند سال پیش‌تر، پس از حملات شدید نظامیان برمه‌ای به دهکده‌های کارنها، سوک پائو که کشاورز فقیری بیش نبود، تصمیم گرفت تا همسر و سه فرزندش که شامل دو دختر و یک پسر بودند را از شر حملات سربازان و خطر مرگ حتمی که با آن دست به گریبان بودند، نجات دهد و به همین منظور آنها را از مرز بین برمه و تایلند که درواقع رودخانه‌ای موسوم به مویی این مرز را تشکیل می‌دهد، عبور داده و در کمپی که ویژه آوارگان در نزدیکی‌های مرز در تایلند تشکیل شده بود، خانواده خود را سکونت دهد اما او از این امر غافل بود که حکومت ژنرالهای برمه به مرز و محدودیت‌هایی که از نظر بین‌المللی وجود دارد، اهمیت نمی‌داد، چرا که بلافاصله پس از مهاجرت بسیاری از خانواده‌های اقلیت به آنسوی مرز، دستور گلوله‌باران کمپ های آوارگان از داخل خاک برمه صادر شد و در نتیجه سوک، همسرش و سه فرزند که از سه تا هفت ساله بودند در زیر آتش شدید توپخانه بار دیگر کمپ را ترک کرده و عازم دهکده خود در داخل برمه شدند. آنها با آنکه راههای جنگلی را خوب می‌شناختند و سعی می‌کردند تا از برخورد با نظامیان، خود را کنار نگهدارند، اما از بدحادثه، درست خود را در مسیر یک جوخه نظامی برمه‌ای یافتند و قبل از آنکه واکنشی نشان دهند، به سوی آنها آتش گشوده شد. آنها هر کدام به طور غریزی سعی کردند تا در زیر شاخه‌های انبوه درختان و گیاهان در منطقه خود را پنهان کنند. از جمله همسر سوک که دو دخترش، مون‌نای هفت ساله و زائو چهار ساله را در زیر بدن خود در زیر شاخه‌ها پنهان کرد. پس از چند دقیقه شلیک گلوله‌ها به پایان رسید، و مون‌نای نجواکنان چندبار مادرش را صدا کرد، اما پاسخی از او نشنید و سرانجام زمانی که باریکه‌ای از خون گرم از مادر، روی دست و بدن دخترها سرازیر شد، آنها متوجه شدند که آنچه که نباید اتفاق افتاده و مادر برای نجات جان دخترها، پس از در امان قرار دادن آنها، خودش را فنا کرده بود. البته پدر، برادر کوچک آنها را از شر گلوله‌ها نجات داده بود و بدین ترتیب خانواده پائو درنهایت اندوه به خاطر از دست دادن مادر به حرکت خود ادامه دادند. اما این پایان ماجرا نبود چرا که تنها چند ساعت بعد، باز هم سیل گلوله‌ها به سوی آنها باریدن گرفت و این بار پدر و برادر دو ساله آنها هدف قرار گرفتند که برادر دردم جان باخت و پدر مجروح بر زمین افتاد. و درحالی که دخترها در پس درختان انبوه پنهان شده بودند، چند سرباز شروع به لگد زدن به بدن مجروح پدر آنها کردند و سرانجام یکی از آنها گلوله‌ای به پدر شلیک و کار را تمام کرد. این مناظر برای دو دختر هفت و چهار ساله بسیار منقلب‌کننده‌تر از آن بود که آنها بتوانند تحمل کنند. اما آنها قبلاً هم مناظر فجیع بسیاری را مشاهده کرده بودند، ضمن آنکه پدر و مادرشان جهت احتیاط بارها به آنها گفته بودند که در صورت تنها شدن باید چگونه عمل کنند. آنها اکنون می‌دانستند که باید به دهکده و نزد مادربزرگ بازگردند و با کوره راههای منطقه هم به خوبی آشنا بودند. بدین ترتیب مون‌نای و زائو پائوخود را با هر مکافاتی که بود به خانه مادربزرگ سالخورده خود رساندند.

ده سال جهنمی

زندگی در دهکده هم چندان تفاوتی با سایر مکانها نداشت. درواقع باران گلوله‌های توپخانه نظامیان

حکومت مرکزی، هر روز بر سر مردم نگونبخت دهکده باریدن می‌گرفت. البته در این میان پارتیزانهای کارن هم هرازگاهی به عملیات انتقامجویانه دست می‌زدند و تا آنجا که می‌توانستند از نظامیان برمه‌ای به قتل می‌رساندند. در زمانی که مون‌نای پانزده ساله و زائو دوازده ساله شده بودند هم، مادر بزرگ آنها بر اثر آتش‌سوزی که پس از گلوله باران واقع شده بود جان باخت و تنها در لحظات آخر او به دو نوه خود گفت که هرچه زودتر زندگی خود را برداشته و از آن جهنم فرار کنند. و بدین ترتیب مون‌نای منتظر فرصت مناسب شد تا دست خواهرش را گرفته و به آنسوی مرزها فرار کنند.

فرار از جهنم

از روی عمد، مون‌نای دو سالی صبر کرد تا خواهرش هم از نظر جسمانی و قدرت بدنی به شرایطی برسد که تحمل راه طولانی و زجرهای احتمالی برایش، امکان‌پذیر باشد. در این مدت هم مون‌نای به تلاشهایی دست زد، از جمله فرستادن شرح حال و عکسهای خود و خواهرش به یکی از کمپ های آوارگان در آنسوی مرز در تایلند، توسط یکی از پارتیزانها که برای تهیه مایحتاج غالباً به تایلند رفت و آمد می‌کرد. چرا که مون‌نای جسته و گریخته شنیده بود که خانواده‌هایی که در دیگر کشورها بدون فرزند هستند، از میان آوارگان برمه‌ای در کمپ ها تعدادی را به فرزندی قبول می‌کنند. البته خودش هم چندان به واقعیت داشتن این شایعه امیدوار نبود، اما در هر حال برای نجات خود و خواهرش از هیچگونه تلاش و فرصتی نمی‌گذشت. سرانجام پس از آنکه مون‌نای هفده ساله و زائو چهارده ساله شدند، مون‌نای دیگر انتظار را جایز ندانست و یک روز ساعتی پس از گلوله باران توپخانه‌ای و روزانه‌ای که بر سر دهکده فرو ریخته می شد، هر دوی آنها حرکت از بیراهه‌ها در جنگل‌ها را آغاز کردند. به همین دلیل هم زمان طی کردن راهها بسیار طولانی‌تر می گذشت. آنها مطابق نصایحی که از برخی از پارتیزانها شنیده بودند، اغلب شبها را به طی راه می‌گذراندند، و روزها را به خواب و استراحت در پناه درختان و جنگل‌های انبوه می‌گذراندند.خیلی زود خستگی بر آنها مستولی شد، اما آنها چاره‌ای نداشتند و باید ادامه می‌دادند. دو بار هم به آنها تیراندازی شد، که آنها به سرعت خود را پنهان کردند، اما هرچه که آنها به مرز نزدیک می‌شدند، کار برای آنها مشکل‌تر می‌شد چرا که تراکم نظامیان در نزدیکی‌های مرز بیشتر می‌شد.

مارک و و ملیسا

در یک خانه بزرگ در حومه شیکاگو، مارک و ملیسا براند، در کامپیوتر خود در جستجوی یافتن مورد و موقعیتی مناسب بودند. آنها یازده سال بود که با یکدیگر ازدواج کرده بودند و علیرغم علاقه و عشق فراوان نسبت به یکدیگر، به دلیل مشکلاتی که در ملیسا وجود داشت بچه‌دار نشده بودند و حالا هم آگاه شده بودند که در کمپ های آوارگان در نقاط مختلف جهان، اطفال و کودکان بی‌سرپرست فراوانی وجود داشتند که در وضعیت اسفناکی روزگار می‌گذراندند. مارک و ملیسا هر دو از نظر مذهبی انسانهای فعال و معتقدی بودند و حالا ترجیح داده بودند که در میان اطفالی که دچار زجر و بدبختی بودند، به دنبال یافتن فرزندی مناسب برای پذیرش باشند. آنها پس از آنکه چند روزی را در کامپیوتر خود به جستجو پرداخته بودند، ناگهان تصویر مون‌نای و خواهرش، به انضمام سرگذشت آنها را در برابر خود یافتند. هرچه که آنها بیشتر می‌خواندند به تاثر و شگفتی بیشتری می‌رسیدند. آنها از اینکه چگونه این دو خواهر پس از آنکه در برابر چشمانشان مادر، پدر، برادر خردسال و مادربزرگ خود را هلاک شده یافتند و باز هم نسبت به آینده امیدواری نشان داده بودند، به شدت خود را شیفته این دو خواهر یافتند و بلافاصله مکاتبات خود را با صلیب سرخ آغاز کردند تا خبری از مکان زندگی و آدرس آنها به دست آورند. پس از تماسهای بسیار سرانجام، یکی از پارتیزانهای کارنی، به مامور صلیب سرخ در تایلند گفت که آنها از دهکده خود فرار کرده‌اند و احتمالاً به سوی کمپ آوارگان در منطقه مرزی در تایلند، حرکت کرده‌اند. زمانی که ملیسا و مارک این خبر را شنیدند، بلافاصله و با نخستین پرواز به سوی بانکوک مرکز تایلند حرکت کردند و در بانکوک هم با نخستین وسیله ممکن به سوی کمپ آوارگان در مرز حرکت کردند. آنها بی‌صبرانه در انتظار بودند که مون‌نای و زائو را به آغوش‌های باز خود بپذیرند.

در چنگال دشمن

اما از سوی دیگر دو خواهر پس از آنکه افتان و خیزان خود را به رودخانه مرزی رساندند، در پس درختان جنگلی در انتظار تاریکی شب پنهان شدند تا با استفاده از تاریکی از رودخانه مرزی عبور کنند، اما گویی اصولاً بخت با خانواده پائو سر لج داشت چرا که درست در زمانی که آنها در شب هنگام قدم به رودخانه گذاشتند، ناگهان نورافکن نظامیانی که در منطقه مرزی پنهان شده بودند، روشن شد و دستور ایست به آنها داده شد و بدین ترتیب دو دختر در چنگال یک مشت سرباز برمه‌ای اسیر شدند و در همان آغاز هم بدرفتاری نسبت به آنها آغاز شد. تنفر سربازان نسبت به دخترها که از اقلیت کارنی بودند، به گونه‌ای بود که آنها را زیر ضربات مشت و لگد گرفتند و لباس آنها را بر تنشان پاره کردند. دو ساعتی بر همین منوال گذشت و دو دختر تقریباً مطمئن بودند که سرانجام آنها را با گلوله‌ای که به مغز آنها شلیک می‌شود خواهد کشت. در این گیر و دار ناگهان صدای چند گلوله از نزدیک به گوش رسید و بلافاصله چند سرباز برمه‌ای به خاک و خون غلطیدند، ضمن آنکه چند تن بقیه هم دستهای خود را به نشانه تسلیم بالا بردند. آری پارتیزانها آنها را مورد حمله قرار داده و در آخرین لحظات مون‌نای و زائو را از مرگ حتمی نجات داده بودند و سرانجام زمانی که دو خواهر در میان پارتیزانها از رودخانه مرزی عبور کردند، خورشید بالا آمده و روز آغاز شده بود. آنگاه مون‌نای و زائو درحالی که بر اثر کتکها و شکنجه های نظامیان برمه‌ای، به زحمت راه می‌رفتند، افتان و خیزان به حاشیه کمپ آوارگان رسیدند، اما درست در آستانه دروازه کمپ، این ملیسا و مارک بودند که با چشمانی اشکبار در انتظار دو خواهر بودند. آنها قبلاً عکسهای دو خواهر را دیده بودند و علیرغم همه جراحت‌ها و چهره خسته و درهم کوبیده شده به سرعت آنها را شناسایی کردند. مامور صلیب سرخ که در کنار ملیسا و مارک و در حکم راهنمای آنها بود، به مون‌نای و زائو زن و شوهر را نشان داد و گفت: «با پدر و مادر خود آشنا شوید و خود را آماده سفر کنید... شما عازم شیکاگو هستید.» دو خواهر با چهره‌ای بهت زده به زن و شوهر مهربان خیره شدند و درحالی که سیل اشک از چشمانشان سرازیر شده بود، در یک آن آنچه را در زندگی کشیده بودند، چون تصاویر لحظه‌ای از ذهنشان گذشت. آنها بر این باور بودند که روح پدر، مادر، مادربزرگ و حتی برادر خردسالشان حامی آنها شده بود و خواسته آنها بود که دو خواهر را پس از آن همه بدبختی و فلاکت سرانجام به سوی آینده‌ای توأم با آرامش رهنمون شود.

■

مون‌نای و زائو پس از رسیدن به کمپ و در انتظار نقل مکان به شیکاگو.

ملیسا و مارک درحالی که عکسهای هر دو خواهر را در مقابل خود دارند.

نسبت به همه با ادب و با عده‌ای معدود دوست صمیمی باش ● ژرژ واشنگتن

رازهای کودکان

آذر دلخوش

تحسین کودکان به خاطر کارهای خوب

والدین باید بدانند که بی تفاوت بودن در مورد کارهای خوب کودکان یک خطر جدی است. آنها باید کار خوب کودکان را تحسین و همیشه از کلمه من استفاده کنند، مانند: «من از تو راضی هستم». گفتن کلمه «من» باعث می شود که سخن شما اثر بیشتری داشته باشد. هر گاه خواستید آنها را تحسین کنید، طوری وانمود کنید، کودکان اینگونه فکر کنند که شما به خاطر اینکه آنها از توانایی های خودشان بهتر و صحیح تر استفاده کرده‌اند، کارشان را مورد تحسین قرار داده‌اید.

علل دندان قروچه در کودکان

ساییدن دندان در طول شب در کودک را دندان قروچه می گویند و آن علت‌های مختلفی از جمله موارد زیر دارد:

۱-به علت داشتن انگل

۲-مشکلات ارتودنسی دندان

۳-استرس و اضطراب که در شب خود را نمایان می کند.

به عقیده پزشکان، کودکانی که دندان قروچه دارند دچار آسیب‌های جدی دندان می شوند، ولی کودکان متوجه ناراحتی خود نمی‌شوند.

مردن یک حیوان خانگی و یا حتی تغییر و تحول در محیط زندگی و... می‌تواند بر استرس کودک بیفزاید

بی‌خوابی در کودکان

بی‌خوابی در کودکان به منزله این است که کودک ساعتها در رختخواب خود وول می خورد تا بخوابد. یا دیدن خوابهای وحشتناک و بیدار شدن و گریه کردن، و یا اضطراب از دست دادن والدین و یا حتی گم کردن اسباب بازی، مردن یک حیوان خانگی و یا حتی تغییر و تحول در محیط زندگی و... می تواند بر استرس کودک بیفزاید که باید مشکل را بررسی و راهکار مناسب را پیدا کرد.

وحشت شبانه کودکان

در کودکان وحشت شبانه خود را به صورت فریاد زدن با صدای بلند یا گریه کردن، همراه بی‌قراری و اضطراب نشان می دهد.

کودکی که از خواب بیدار می شود، با حالتی وحشتزده در رختخواب می‌نشیند و جیغ می‌زند و گریه می کند و حتی رختخواب خود را خیس می کند. در این زمان، والدین باید به آرامی کنار کودک بنشینند و او را آرام کنند و تا زمانی که نخوابیده از کنار او نروند. به علاوه او را سرزنش نکنند و عصبانی نشوند و بعد توسط یک روانشناس مشکل را حل کنند. ■

مشاوره حقوقی

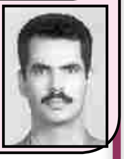

آقای سعید مجیدی نژاد (وکیل پایه یک دادگستری و کارشناس ارشد حقوق خصوصی)
چهارشنبه ها از ساعت ۱۴/۳۰ الی ۱۶/۳۰
با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۲۳۸

«جریمه خلاف‌های اجتماعی»

خلاصه سوال:

اینجانب زنی شصت ساله و دارای یک فرزند مهجور سی ساله هستم. در سال ٧٦ با فریبکاری هایی که همکارانم برای من و فرزندم انجام دادند و صرفاً به خاطر دشمنی و کینه توزی بود نه تنها فرزندم لطمه روحی و جسمی شدیدی خورد بلکه بنده هم ناگزیر از بازنشستگی زودهنگام شده و بدون اینکه حقوق و مزایای خود را بگیرم بیکار شدم. در این خصوص شکایتی به دیوان عدالت اداری نوشتم که رأی به نفع اینجانب صادر شد. از همان زمان هم همین همکاران به انواع مختلف سعی در بدنام کردن من در شهر داشتند به نحوی که بنده را دوست و معاشر افراد فاسد معرفی کرده و برایم صحنه‌سازی و پرونده‌سازی می نمایند تا حسابی آبرویم ریخته شود. همچنین در این مدت افراد بسیاری را برای این موضوع اجیر کرده‌اند. شکنجه‌های روحی آنها همچنان ادامه دارد و از رمضان سال گذشته اقدام به تهیه روغن زیتون فاسد و مواد شیمیایی بدبو و ریختن آن به در و دیوار خانه می نمایند که استشمام آنها حالت مسمومیت و تهوع شدید ایجاد می نماید. حتی برخی مواقع روی سقف ماشین می روند و آن مواد بدبو را به داخل خانه می ریزند که تا درون هال و روی کفش ها و تمام وسایل زندگیم ریخته می شود. چگونه می توانم مانع آنها شوم و اجازه ندهم زندگی من و فرزند مهجور و بیمارم به سیاهچال نابودی کشیده شود؟

طاهره-م-زنجان

«دو تا پنج روز زندان و جزای نقدی»

پاسخ:

از اتفاقی که برای فرزندتان و شما افتاده بیش از ۹ سال می گذرد. مدت زمانی که برای پوشیده شدن حقایق آن هنگام کاملا کافی است، بنابراین از ابراز نظر در این خصوص معذورم. اما در رابطه با تلاش دشمنان شما برای اینکه جنابعالی را فردی فاسد جلوه دهند باید گفت که خود مردم بهترین قاضی هستند و می توانند از نحوه رفتار و گفتار و افکار اشخاص پی به شخصیت واقعی آنها ببرند. کسانی هم که حسابشان پاک است از محاسبه و حرف مردم ترسی ندارند.

بنابراین لازم است صبوری بیشتری پیشه کنید و توجه خاصی به این قضیه نداشته باشید. صرف رفت و آمد اوباش و افراد معلوم الحال جرم نیست و نمی توان برای این موضوع از آنها شکایت کرد. ولی اگر بر علیه شما پرونده کیفری تشکیل گردیده و سپس رأی بر برائت صادر شده حق دارید بر علیه شخصی که به شما تهمت زده ولی نتوانسته ثابت کند به اتهام افترا شکایت کنید.

ریختن مواد بدبو به درب و دیوار منزل جنابعالی به موجب ماده واحده مربوط به مجازاتهای خلافی و آیین نامه امور خلافی مصوب سال ١٣٢٤ قابل مجازات است. ماده اول آیین نامه مربوطه اشخاصی را که مرتکب تخلفات خاصی شوند مستحق دو تا پنج روز حبس و جزای نقدی دانسته است. ریختن مواد بدبو و کثیف که مغایر نظافت و بهداشت عمومی می باشد از جمله این تخلفات است. برخی موارد دیگر هم که ممکن است در رفع افراد شرور به کار آید و یا کاربری اجتماعی داشته باشد به شرح ذیل به آگاهی می رسد.

١-کسانی که دیوارهای معابر عمومی و امکنه خصوصی و منازل اشخاص را مخطط (خط خط شده) نمایند و یا از صورت نظافت خارج کنند و یا در آن به عنوان آگهی و غیره چیز بنویسند.

٢-اشخاصی که با منع صاحب منزل اصرار در توقف درب منزل یا نشستن روی سکوی منزل غیر نمایند.

٣-کسانی که دخترها، پسرها، زنها را مصراً تعقیب نمایند.

٤-کسانی که از روی بام و دیوار و امثال آنها به خانه دیگری عمداً سرکشی و نگاه کنند.

با عنایت به مقررات فوق و در صورتی که مرتکب تخلف را می شناسید می توانید در صورت تکرار سریعاً در دادسرای منطقه اقامت خود از ایشان شکایت کنید. همچنین پیشنهاد می شود با ریاست کلانتری محل نیز ملاقاتی داشته و موضوع را برای وی تشریح نمایید. ممکن است با تدابیر انتظامی مشکل مرتفع شود.

اعتیاد به کنترل دیگران

اشاره:

آیا باید همیشه همه چیز مطابق میل و خواسته همسر شما باشد، وگرنه بسیار ناراحت خواهد شد؟

آیا در ترس همیشگی از اینکه مبادا کاری کنید که همسرتان را مکدر یا عصبانی کنید، زندگی می کنید؟ به عبارتی آیا می باید همیشه کارها را به دلخواه او انجام دهید، وگرنه دلخور خواهد شد؟

آیا احساس می کنید که همسرتان مدام از شما انتقاد کرده و محاکمه تان می کند؟ آیا این احساس را دارید که او مدام شما را زیر نظر دارد؟

اگر به هریک از سوالات فوق پاسخ مثبت دادید، این امکان وجود دارد که درگیر یک فرد «معتاد به کنترل دیگران» شده باشید. بیشتر انسانها مایلند که کنترل زندگیشان را به دست خود داشته باشند و هنگامی که اوضاع از کنترل آنها خارج می شود، احساس خوبی ندارند، اما تفاوت در اینجاست که معتادان به کنترل، باید کنترل همه چیز در دستشان باشد و همه کاری خواهند کرد تا مبادا احساس کنند چیزی تحت تسلط و کنترل آنها نیست!

مشاوره خانواده

قابل توجه علاقمندان به مشاوره کودک و خانواده، این مشاوره به مدت یک هفته برقرار نخواهد بود.

من یک عروسک زیبا هستم!؟

زنی ۳٤ساله، خانه‌دار و دارای یک فرزند پسر هستم. سیزده سال از زندگی مشترکم می گذرد، ولی اصلاً احساس خوشبختی نمی کنم. همسرم به من اجازه هیچ کاری را نمی دهد. شما ممکن است باور نکنید، من حتی اجازه ندارم به تنهایی خرید کنم. اگر لباس برای خودم یا پسرم بخواهم با هم برای خرید می رویم. خرید خانه را هم خودش انجام می دهد. اگر خانه مادرم بخواهم بروم، همسرم مرا آنجا می برد می گذارد و بعد دنبال من می آید. خانه مادر خودش هم به همین صورت است. من فقط این دو جا حق دارم از صبح تا بعداز ظهر بدون وجود همسرم باشم. بقیه جاها فقط با حضور او می توانم بروم. وقتی ازدواج کردیم، من دانشجوی مهندسی صنایع غذایی بودم. او به من گفت: دوست ندارد من درس بخوانم، من هم قبول و درسم را رها کردم. شوهرم دوست ندارد من رانندگی، کار و... بکنم. و من باز هم قبول کردم! اما کم کم متوجه شدم که من دیگر به عنوان یک شخصیت وجود ندارم و فقط یک عروسک زیبا در دستان او هستم. او می گوید: تو عروسک خوشگل منی! در ضمن همسرم در شغلش بسیار موفق و از لحاظ مالی موقعیت خوبی دارد.

شما در مقابل رفتارهای همسرتان چه واکنشی نشان می دهید؟

دعوا و جر و بحث می کنم. می گویم خسته شدم، تو مرا زندانی کرده‌ای. او می گوید: تو خوشی زیر دلت زده، من تو را دوست دارم. ببین چه رفاهی برایت در خانه درست کرده‌ام! تو چیزی کم نداری! وقتی دعواهایمان خیلی شدید می شود، کتکم می زند. من هم قهر می کنم و توی خودم می روم و بعد از مدتی با وساطت اطرافیان دوباره آشتی می کنم. این قصه همیشه این طوری بوده است. او راست می گوید، من توی یک خانه خیلی لوکس و قشنگ زندانی شدم!

مردسالاری و پدرسالاری

با توجه به آنچه شما بیان کردید به نظر می رسد که همسرتان فردی بسیار کنترل کننده و سلطه جوست. بسیاری از اوقات این نوع مردان و (گاه زنان) افراد بسیار محترم و موفقی در جامعه‌اند، اما از رفتار کنترل کننده خود ناآگاهند. آنها صرفاً شیوه‌ای از زندگی را دنبال می کنند که به نظرشان عادی می رسد. آنها یا الگویی را که در کودکی مشاهده کرده‌اند تکرار می کنند، یا از طرحی که در شخصیت شان ترسیم شده، پیروی می کنند. یعنی افرادی که در کودکی توسط بزرگترها و یا اوضاع و شرایط کنترل می شده‌اند و این کنترل ضعف آنها را سبب شده، ممکن است این تصمیم ناخودآگاه را گرفته باشند که هرگز در بزرگی اجازه ندهند که کنترل چیزی از دستشان خارج شود!

به نظرم تکرار الگوی کودکی و تحت سلطه پدری مستبد و سخت گیر درست باشد، چون همسرم دقیقاً عین پدرش رفتار می کند.

راه مقابله با فرد کنترل کننده

دو راه منفی برای برخورد با همسر کنترل کننده وجود دارد، یکی بحث و جنگ قدرت و دیگری نگرش مطیعانه و بنده‌وار است.

شما با بحث کردن نمی توانید روی کنترل کننده اثر بگذارید. بحث کردن با این افراد مثل ریختن بنزین روی آتش است. کنترل کننده از قبل عزم جزم کرده که به هدفش برسد و جر و بحث شما صرفاً یک مانع بیشتر در راه کسب آن هدف است. این بحث او را وادار می کند تا بر شما غلبه کند و ثابت نماید که راه او بهترین راه است. نگرشی که به نظر من از همه مفیدتر است، نگرشی است که من آن را تاثیر گذاری از راه موافقت می نامم. بدین صورت که شما با استدلال کنترل کننده موافقت می کنید، اما به خودتان اجازه نمی دهید که با آن استدلال‌ها کنترل شوید.

شاید بگویید یعنی چه؟ موافقت با آن استدلال‌ها؟! واقعیت این است که شما تقریباً همیشه می توانید با استدلال‌های همسرتان موافقت کنید. چرا؟ زیرا آن استدلال‌ها از دیدگاه او درست هستند. به عنوان مثال شما استدلال همسرتان که می گوید شما را خیلی دوست دارد و نمی خواهد بیرون از خانه صدمه ببینید را قبول می کنید، اما به او راههای دوست داشتن واقعی و صدمه ندیدن را نشان می دهید. روش تاثیر گذاری از راه موافقت و با این حال اجازه کنترل شدن را ندادن، قابلیت عظیمی برای تغییر یک همسر کنترل کننده دارد. شما با این برخورد به احساس ارزشمندی یا احساس اهمیت همسرتان صدمه نمی زنید و اهداف او را تایید و با عقایدش موافقت می کنید، اما فوق العاده مهم است که بخش دوم این نگرش را هم دنبال کنید و اجازه ندهید که تحت کنترل درآیید. وقتی شما آزادی خود برای تصمیم گیری را تصریح می کنید به همسرتان کمک می کنید تا با عمل شما بفهمد که آزادی خیابانی دوطرفه است و همه ما تا حدی به آزادی نیاز داریم. شما خواهان آزادی کامل نیستید و درعین حال چنین آزادی هم به فرد کنترل کننده نمی دهید. وقتی همسرتان ببیند که شما هم عقیده خاص خودتان را دارید و تحت کنترل او نیستید، احتمالاً به این نتیجه می رسد که به آزادی شما احترام بگذارد. چنانچه این نگرش به طور پیگیر در یک دوره زمانی به کار گرفته شود، می تواند بسیاری از کنترل کننده‌ها را وادارد تا دیدگاه متعادل‌تری نسبت به زندگی اتخاذ کنند.

مشاوره دندانپزشکی

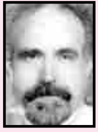

آن دسته از عزیزانی که از بیماری دهان و دندان رنج می برند و استطاعت مالی اندکی دارند و قادر به کاشت دندان، ارتودنسی، جراحی لثه و دندان مصنوعی نمی باشند می توانند روزهای چهارشنبه از ساعت ۱۳ الی ۱۴ با شماره تلفن ۲۹۹۹۳۲۳۸ با دکتر چرامین تماس حاصل فرمایند.

مشاوره حقوقی

آقای اکبر خوبکردار
وکیل دادگستری
در روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۳ الی ۱۵ با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۴۳۵ در خدمت خوانندگان خواهد بود.

مشاوره حقوقی

خانم الهام السادات طباطبایی وکیل دادگستری، کارشناس ارشد حقوق خصوصی و مدرس دانشگاه
در روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۰ الی ۱۳ با شماره تلفن: ۲۹۹۹۳۴۳۵ در خدمت خوانندگان خواهد بود.

هر چه دوستان شخص کمتر باشد، وی به قدر دوستی بیشتر پی خواهد برد

جنگ دوم از نگاه سوم

برگردان بهروز بهرامی

SECOND WORLD WAR

یاران هیتلر

> **«برخلاف گفته‌های بسیاری، هیتلر را نمی‌توان به تنهایی مسوول به قدرت رسیدن نازیسم و دیکتاتوری نازیها در آلمان دانست، بلکه چند نفری از همان آغاز تا لحظات پایانی در کنار او بودند و حتی نیرو و قوه محرکه در پس بسیاری از نظرگاهها و فلسفه‌های نازی گری و نازیسم را باید در ذهن برخی از یاران هیتلر، جستجو کرد که در این بخش از سلسله یادداشتها پیرامون جنگ جهانی دوم به سرگذشت بعضی از وفادارترین یاران هیتلر می‌پردازیم.»**

فلسفه نازیسم

گرچه بسیاری از مورخین تبلور و تجسم نازیسم در ذهن هیتلر را معلول ایده‌ها و عقاید و آرای فیلسوفی که از بیماری روحی رنج می‌برد، یعنی آلفرد روزنبرگ، و یا تئوریهای گل آلود که شاعری الکلی به نام دیتریش اکارت، به میان کشیده بود، می‌دانستند، اما همگان بر این عقیده اتفاق نظر دارند که تبدیل ساختن همه این آراء و فلسفه‌های بیمارگونه به نظامی که به مرحله عمل درآید و در ابتدای کار ملتی چون آلمان را شیفته خود کند، تنها می‌تواند معلول ذهن کاوشگر هیتلر و یاران صمیمی او باشد. درباره هیتلر و سرگذشت او بارها با ذکر جزییات نوشته ایم و اکنون نوبت آن رسیده که ذکری هم از یاران صمیمی که از آغاز تا پایان در کنار او بودند، به میان آوریم تا از این نکته آگاه شویم که به واقع چه ذهن‌هایی باید در کنار هم قرار گیرند تا بتوانند شرایطی در جهان به وجود آورند که پنجاه میلیون کشته در بر داشته باشد.

«کسانی که ربع قرن در کنار هیتلر و همراه با او مسوول بزرگترین کشتارها در تاریخ بودند»

هانریش هیملر

آرشیتکت و معمار اصلی در پس ایجاد بازداشتگاهها و اردوگاههای مرگ، درواقع یکی از نازیهای اولیه بود که حتی در کودتایی که به آبجوفروشی در تاریخ مشهور شده و در سال ۱۹۲۳ در مونیخ اتفاق افتاد، هم در کنار هیتلر بود. درواقع هیملر در کنار گورینگ و گوبلز، سه یار اصلی هیتلر بودند که در به وجود آوردن بسیاری از استراتژیهای حزب نازی نقش اصلی را ایفا کرده بودند. درواقع همین دوستی دیرین میان هیتلر و هیملر بود که باعث شد دیکتاتور نازی، هیملر را به فرمانده کل ارتش در جبهه شرق (جنگ با روسیه) منصوب کند. این در حالی است که در اواخر جنگ روسها به سرعت مشغول پیشروی بودند و آلمانها در همه جا با شکست مواجه می‌شدند، اما از همه بدتر اینکه هیملر به هیچ وجه در حد و اندازه‌های یک فرمانده نظامی نبود و به کار گماردن او در چنین مسوولیتی، نتیجه‌ای به غیر از فاجعه به بار نداشت. سرانجام در آوریل سال ۱۹۴۵ هیتلر که از شکست‌های فاحش در برابر روسها به نارضایتی بسیاری رسیده بود، یار صمیمی خود یعنی هیملر را از کار برکنار کرد، اما این پایان ماجرای هیملر نبود. او که عمل هیتلر در برکناری خودش را نوعی خنجر زدن از پشت به یک دوست تلقی می‌کرد، برآن شد تا مقابله به مثل کند و به همین دلیل نقشه‌ای مبنی بر صلح با متفقین بدون حضور و شرکت هیتلر طراحی کرد و درصدد اجرای آن برآمده بود که هیتلر از این جریان آگاه شد و دستور بازداشت هیملر را صادر کرد. هیملر که بازداشت خودش را همان و اعدام شدن به جرم خیانت را هم همان می‌دید، فرار اختیار کرد تا اینکه در شهر برمن و در حالی که با لباس مبدل حرکت می‌کرد، توسط نیروهای انگلیسی به دام افتاد. اما قبل از آنکه انگلیس‌ها بازجویی از هیملر را آغاز کنند، او کپسول محتوی سم سیانوری را که در اختیار داشت بلعید و دردم جان باخت.

هانریش هیملر در هنگام ادای سلام هیتلری

جسد هیملر پس از خودکشی به وسیله بلعیدن سم

رودلف هس

یکی از جنجالی ترین و عجیب ترین یاران هیتلر که اتفاقاً او هم در کودتای آبجوفروشی شرکت داشت رودلف هس بود. درباره نزدیکی او و هیتلر، همان بس که گفته شود که این دو دوران مجازات زندان را پس از کودتا در کنار یکدیگر طی کردند و درواقع هیتلر کتاب مشهور خود یعنی «نبرد من» را در سلول برای هس دیکته کرد و رودلف هس آن را به رشته تحریر درآورد. هس که از نوعی بیماری روحی و مشکلات مربوط به حافظه رنج می‌برد، در بحبوحه جنگ جهانی دوم یعنی در سال ۱۹۴۱ به تنهایی به سوی اسکاتلند پرواز کرد و ظاهراً پیام صلحی را به همراه داشت که خیلی زود متفقین پی به غیرواقعی بودن پیام برده و او را به زندان افکندند. البته همین پرواز داوطلبانه هم باعث شد که پس از پایان جنگ جهانی دوم و در طی محاکمات نورنبرگ، برای هس یک درجه تخفیف قائل شده و به جای مجازات اعدام، او را به حبس ابد محکوم نمایند. هس ۳۲ سال در زندان باقی ماند و سرانجام در سال ۱۹۸۷ بر اثر سکته و به روایتی بر اثر خودکشی جان باخت.

مارتین بورمن

یار جدانشدنی هیتلر که در دوران جنگ توسط هیتلر به عنوان معاون او انتخاب شد. بورمن درواقع در مراسم ازدواج هیتلر و اوا براون که در پناهگاه دیکتاتور نازی و ساعاتی قبل از مرگ او انجام گرفت، به عنوان ساقدوش داماد و شاهد عروسی حضور داشت و سپس در خودکشی هیتلر و اوا براون و نوشتن وصیتنامه هیتلر هم به عنوان شاهد عمل کرد و در آخرین دقایق قبل از ورود نظامیان روسی به پناهگاه، فرار اختیار کرد. اینکه او در فرار خود موفق شد و یا در هنگام انجام آن، هدف گلوله قرار گرفت، موضوعی بود که در طی سالها مورد بحث بود و نظریات ضد و نقیضی پیرامون آن گفته می‌شد. تا اینکه در سال ۱۹۷۲ چند کارگر برلینی، چند استخوان را از زیر خاک در شهر برلین بیرون آوردند که آن استخوانها از آن مارتین بورمن دانسته شدند.

هرمان گورینگ

یکی دیگر از یاران وفادار هیتلر و از حاضرین در کودتای آبجوفروشی بود که به عنوان فرمانده کل نیروی

جسد گورینگ پس از خودکشی بر اثر بلعیدن سم در زندان پیدا می‌شود

هرمان گورینگ در هنگام اعلام مجازات مرگ توسط قاضی، در محاکمه نورنبرگ، سراپا ایستاده است

هوایی در ارتش رایش، دارای قدرتی بی چون و چرا در میان فرماندهان آلمانی و یاران هیتلر بود. او که در جنگ جهانی اول هم یکی از خلبانان برجسته آلمان و دریافت کننده مدال بود، مانند بسیاری دیگر از یاران هیتلر در روزهای پایانی از زمامداری او، مورد سوءظن واقع شد و هیتلر دستور اخراج او از حزب نازی و بازداشت او را هم صادر کرد. اما قبل از هر عمل دیگری، او به چنگ نیروهای متفقین افتاد و در محاکمات نورنبرگ به عنوان جنایتکار جنگی محاکمه و محکوم به اعدام شد، اما قبل از عملی شدن مراسم اعدام، او هم شیشه کوچک و یا کپسول سم سیانوری را که در دهان خود پنهان کرده بود، بلعید و جان خود را تسلیم مرگ کرد.

مارتین بورمن (چپ) و رودولف هس (راست) در مراسم سلام نظامی

جوزف گوبلز

یکی از تئوریسین‌ها و طراحان اصلی حزب نازی و یکی دیگر از یاران اصلی هیتلر بود که او هم در کودتای آبجوفروشی حضور داشت و تا لحظات پایان در کنار هیتلر یا پیشوای خود باقی ماند، اما از همه جالب‌تر عنوانی بود که گوبلز با آن شناخته می‌شد چرا که او را وزیر تبلیغات رایش می‌شناختند و تا پایان با همین عنوان در زمره قدرتمندترین و بانفوذترین رهبران نازی، باقی ماند. او در سال ۱۹۲۲ به عنوان ادیتور و سردبیر روزنامه ارگان حزب نازی، کار خود را در حزب آغاز کرد و هوش بالا و قدرت تفکر در گوبلز باعث شد که او یک به یک مدارج ترقی را در حزب طی کند. در سال ۱۹۲۹ یعنی حتی چهار سال قبل از آنکه هیتلر گرفتن قدرت را در چنگال خود آغاز کند، گوبلز به عنوان مسوول تبلیغات برای حزب نازی انتخاب شد. علاقه و باور او به هیتلر به قدری بود که او به عنوان نزدیکترین و وفادارترین یار هیتلر تا لحظات آخر زندگی پیشوا باقی بماند. این علاقه به حدی بود که حتی او به همراه همسر و شش فرزند کوچک و بزرگش در روزهای پایانی هیتلر و آلمان نازی به پناهگاه زیرزمینی هیتلر در برلین نقل مکان کردند. گوبلز هم در مراسم ازدواج هیتلر و اوا براون یکی از شهود بود و بلافاصله پس از خودکشی هیتلر و کشته شدن اوا براون، و در حالی که نظامیان روسی به پناهگاه نزدیک می‌شدند، گوبلز و همسرش از پزشک مخصوص هیتلر خواستند تا با تزریق مرفین، شش فرزند آنها را با خوابی عمیق مواجه کنند و سپس با استفاده از همین فرصت، گوبلز و همسرش، کپسول‌های حاوی سم سیانور را به داخل دهان فرزندان گذاشتند و مرگ جگرگوشه‌های خود را باعث شدند. آنگاه جناب وزیر تبلیغات و همسرش مرگ خودشان را هم با شلیک دو گلوله باعث شدند. چند دقیقه بعد، اجساد آنها و کودکانشان به همان شکلی که کشته شده بودند، توسط نظامیان روسی، کشف و در همان حالت از آنها عکس برداشته شد. ■

گوبلز، همسر و دو فرزند کوچکتر از میان شش فرزند آنها

جسد گوبلز در کنار اعضای خانواده پس از خودکشی و کشتار بچه‌ها

رویارویی پایان ناپذیر کلمبیا و فارک

بقیه از صفحه ۷

حمله نظامیان کلمبیا به پایگاهی در خاک اکوادور که با مرگ تعدادی از شورشیان فارک همراه بود بر این مساله تاکید داشت که آنها برای مقابله با شورشیان مصمم هستند. گروه فارک که از سوی آمریکا، اتحادیه اروپا و دولت کلمبیا یک گروه تروریستی لقب گرفته دارای رابطه قابل قبولی با ونزوئلا و کوباست و در دهه ۱۹۶۰ به عنوان شاخه نظامی حزب کمونیست کلمبیا فعالیت خود را آغاز کرد، اما از دهه ۱۹۸۰ وارد قاچاق کوکایین شد که همین مساله سبب جدایی آنها از حزب کمونیست گردید.

دولت کلمبیا معتقد است این گروه دارای ۶ تا ۸ هزار عضو است در حالی که در سال ۲۰۰۱ تعداد اعضای آن ۱۶ هزار نفر اعلام شده بود. فارک از قدیمی‌ترین گروههای چریکی در قاره آمریکاست که گفته می‌شود کنترل ۱۵ تا ۲۰ درصد خاک کلمبیا خصوصاً کوهپایه‌های آند و جنگل‌های جنوب شرقی این کشور را در اختیار دارد.

فارک دارای یک شورای رهبری ۶ نفره است اما در سالهای اخیر با مشکلاتی مواجه شد، زیرا تعدادی از رهبران کشته شده و یا در اثر بیماری جان دادند. ماریا مدیوس رهبر این گروه در اسپانیا نیز چند ماه قبل بازداشت شد.

این گروه خود را مارکسیست –لنینیست می داند و مخالف آمریکا، خصوصی سازی و کمپانی‌های چندملیتی است و معتقد به جنگ چریکی می باشد و تصور می کند از این طریق می تواند به قدرت برسد.

سالهاست که فارک خود را محدود به آدم‌ربایی، قاچاق مواد مخدر و قاچاق اسلحه کرده است.

افرادی که گروگان گرفته می شوند دو دسته هستند. **یک دسته** خارجی‌ها و افراد صاحب نفوذ که برای دریافت پول به اسارت در می آیند و **گروه دیگر** که عمدتاً محلی هستند برای تحت فشار قرار دادن دولت، اسیر می شوند.

فارک اعلام کرده که سربازها و افراد زیر ۱۵ سال را نمی پذیرد ولی سازمانهای حقوق بشر بارها گفته‌اند این گروه دارای چریک‌های بچه‌سال است و ۲۰ تا ۳۰ درصد چریک‌ها کمتر از ۱۸ سال دارند.

در این سالها بارها مذاکراتی برای صلح با فارک صورت گرفت ولی نتیجه‌ای در پی نداشته است. اوضاع امروزه نیز چندان به نفع این گروه نیست و مرگ و دستگیری رهبران و شرایط ناگواری که پدید آمده این ذهنیت را ایجاد کرده که زمینه مساعدی برای مذاکره و آشتی فراهم آمده است. با این حال باید تلاشهایی صورت بگیرد تا هم گروگانها آزاد شوند و هم مشکلات مذاکره با دولت از سر راه برداشته شود. ■

آنچه می خورید، باعث زخم معده نمی شود بلکه آنچه شما را می خورد موجب پیدایش این زخم می شود ●فوتناکو

خواهران دوقلوی عجیب و غریب

از: کیانا نصرت زاده

فرق من و لیلا می دانید در چه بود؟ در یک چیز ساده... لیلا حسود بود و دست و دلباز... و من خسیس بودم و مهربان...

لیلا دلش می خواست خوشگل ترین دختر شهر باشد و من دلم می خواست پولدارترین دختر خانواده...

او مثل ریگ پول خرج می کرد و من روغن داغ از دستم چکه نمی کرد... او چشم آبی بود با صورتی سفید و من سبزه بودم با چشم آبی... او کم حرف و من پر حرف...

خلاصه از آن دوقلوهای عجیب دنیا بودیم. ریاضی را من نمی فهمیدم و حفظیات او افتضاح بود... مادرم دائم دست به دعا بود که عاقبت به خیر شویم. به خدا می گفت: آخه چرا این دو تا بچه که انگار مثل یک سیب هستند که از وسط نصف کرده‌اند، اینقدر با هم فرق دارند.

مادر از دست ما کلافه بود. با هم نمی ساختیم و مدام جر و بحث داشتیم... همه می گفتند، بزرگ که بشوند خوب می شوند و ما ۲۰ ساله شدیم و سرنوشت، بلایی سر ما آورد که یک عمر دلمان برای همان دعواها و جدالها تنگ شود.

لیلا همان سال اول کنکور قبول شد و من قبول نشدم. او برای ادامه تحصیل به شهرستان رفت. و من سخت مشغول خواندن درس بودم تا سال بعد قبول شوم... البته بیشتر ترجیح می دادم شوهر کنم تا درس بخوانم و همین طور هم شد. خواستگاری به خانه‌مان آمد و یک دل نه صد دل عاشق چشم های آبی و صورت سبزه من شد و من به سرعت برق به عقدش درآمدم و او مرا با خود به انگلستان برد. حتی فرصت خداحافظی حسابی هم با لیلا پیدا نکردم... درست وسط امتحاناتش بود که من راهی سفر شدم. تلفنی به او گفتم: من می روم که تو دیگر راحت شوی و همه وسایل اتاقم را علیرغم میلم به تو می دهم!

و او گفت: حالا اینقدر پز شوهر کردن و خارج رفتنت را نده... من هم می مانم که خوب درس بخوانم و برای خودم کسی شوم...

در انگلستان روزهای تنهایی خیلی زود شروع شد و شاید باور نکنید که دلم برای لیلا از همه بیشتر تنگ می شد. سراغش را تلفنی از مادرم می گرفتم و او می گفت: سخت درس می خواند که مبادا کسی توی دانشکده یک نمره از او بیشتر بگیرد!

دو سال گذشت. دیگر به روال زندگی در انگلستان عادت کرده بودم که مادر خبر داد لیلا به زودی شوهر می کند. او گفت: برای عروسیش به تهران بیا.

گفتم: خودش باید دعوتم کند!

دل تو دلم نبود که لیلا از خر شیطان پایین بیاید و این کار را بکند. و بالاخره یک روز صدای لیلا را پشت تلفن شنیدم که گفت: اگر به شوهر خوش تیپ و خوش هیکلم حسودی نمی کنی، می تونی به مراسم عروسی‌ام بیایی!

این بار حرفها بوی شوخی و طنز می داد. به هر شکلی بود بلیت هواپیما گرفتم و به تهران آمدم. توی جشن عروسی‌اش مثل فرشته‌ها شده بود. دلم می خواست به اندازه همه عمری که او را در آغوش نگرفته بودم و نبوسیده بودم، به او بچسبم و به او بگویم، هزاران هزار بوسه به من بدهکار است.

دوری و تنهایی ما را مهربان‌تر کرده بود چند هفته‌ای که آنجا بودم، بهترین روزهای زندگی‌ام بود. برای اولین بار با لیلا درددل می کردم و او انگار آدم دیگری شده بود و سراپا گوش می داد...

به انگلستان که برگشتم، ارتباطمان قطع نشد و مدام از هم نامه داشتیم. خبر بارداری لیلا را وقتی شنیدم که دخترم سه ماه قبل به دنیا آمده بود. انگار دنیا را به ما داده بودند. او حتی می خواست اسم بچه‌اش را هم شبیه به اسم بچه من بگذارد که مثل دوقلوها باشند.

هفت ماه بعد خبر ناگواری به من رسید... شوهر لیلا در اثر یک حادثه فوت کرد... بچه قبل از دیدن پدرش به دنیا آمد... می دانستم که حالا همه مسوولیت بچه به عهده لیلاست، اما خواهر نحیف و رنجورم که توان کافی برای این کار نداشت... سراسیمه خودم را به تهران رساندم. وضع بدتر از آن بود که تصورش را می کردم... پدرشوهر لیلا، خانه را از او گرفت و از دادگاه تقاضای عدم صلاحیت لیلا برای بزرگ کردن بچه را کرده بود... دنیا روی سر همه ما ویران شده بود. همه تلاشم را کردم که این اتفاق نیفتد. بهترین وکیل تهران را استخدام کردم. می دانستم پدرم توان پرداخت حق وکالت را ندارد. از شوهرم خواستم وامی از بانک بگیرد تا من این کار را انجام بدهم. وکیل پدرشوهر لیلا، بیماری و ضعیفی لیلا را بهانه کرد و وکیل ما حق مسلم مادری لیلا را.

جلسات دادگاه پشت سر هم برگزار شد و بالاخره حکم به نفع پدرشوهر لیلا داده شد، چون لیلا نه توان مالی داشت و نه می توانست به بچه شیر بدهد و نه...

لیلا در آغوش من اشکهایی می ریخت که پوست تنم را چنگ می زد... انگار یکی بودیم... در رحم مادر چسبیده به هم... معنای دوقلو بودن را حس می کردم. غم او غم من بود. درد او درد من بود... سه ماه مثل او زمین گیر شدم تا یکدفعه معجزه‌ای رخ داد و مادرشوهر لیلا دست بچه را گرفت و آورد خانه و گفت: بچه را به زور از شوهرم گرفتم و آوردم به شما بدهم. در این مدت که بچه را از شما گرفته‌ایم، دنیا روی سرمان خراب شده در خواب می بینم، بچه دخترم با یک تب ساده مرد... شوهرم مثل دیوانه‌ها توی خواب فریاد می زند و... پسرم هر شب به خوابم می آید و مرا نفرین می کند... این بچه را باید به شما برمی گرداندم...

باور کردنی نبود. جایی که دست ما از قانون، دنیا و همه چیز کوتاه شده بود. خدا از آن بالا به اشاره‌ای همه چیز را درست کرد... بچه که به آغوش لیلا برگشت، من تازه یادم افتاد که هشت ماه است که از شوهر و بچه‌ام دور هستم...

این بار وقتی سوار هواپیما می شدم و به انگلستان برمی گشتم، حس می کردم تکه‌ای از وجودم در ایران باقی مانده. در رحم مادرم، هنوز من و لیلا به هم چسبیده‌ایم...

■

شکوفه های زندگی

چاپ عکس رایگان می باشد

بیتا پیماندار

محمدجواد رحیمی

سعید دهتوی

پرسش ویژه پاسخ ویژه

مشاور خانوادگی بهمن بهروزی (روان پزشک)
چهارشنبه ها از ساعت ۹ الی ۱۱ پنج شنبه ها مشاور
حضوری از ساعت ۱۴ الی ۱۷
تعیین وقت قبلی با شماره تلفن ۲۲۲۲۶۲۵۰

پرسش ویژه

گذر از چالش‌ها

از خوشحالی به تلخی

سرکار خانم الف – الف از اراک چنین نوشته‌اند:

زنی ۳۳ساله هستم که از ده سال پیش تر زندگی مشترک خود را با شوهرم آغاز کردم. البته ما علاقه فراوانی به یکدیگر داشتیم و برای ازدواج با یکدیگر از موانع بسیاری عبور کردیم که مخالفت خانواده‌ها یکی از مهمترین و مشکل ترین این موانع بود. ما هم مانند بسیاری دیگر از زوجهای جوان پس از شروع زندگی مشترکمان هم با مشکلات و نارسایی هایی مواجه بودیم. شوهرم که پنج سال هم از من بزرگتر بود، قادر به پیدا کردن یک شغل مناسب نبود تا اینکه پس از آنکه سومین سال زندگی مشترکمان را پشت سر گذاشتیم سرانجام لطف خداوند شامل حالمان شد چرا که از طرفی صاحب دختری ملوس و زیبا شدیم و از جانب دیگر هم شوهرم موفق شد تا در صنایع اتومبیل سازی در اراک صاحب شغل نسبتاً خوبی شود. از آن پس زندگی ما بهتر شد، گویی دخترکی که من به دنیا آورده بودم خانه ما را پر از رونق و صفا کرده بود و شانس به ما روی آورده بود. چرا که مشکلات مالی ما به پایان رسید و همراه با آن بسیاری از مشکلات دیگر که کم و بیش به آن پیوسته بودند هم آهسته آهسته ناپدید شد، اما این روند تنها پنج سالی ادامه داشت و پس از آن درست مثل آنکه ما استحقاق خوشی را نداشته باشیم، مشکلات بین ما آغاز شد که متاسفانه بیشتر توسط خانواده‌های دو طرف، که از همان آغاز هم چندان احترامی برای یکدیگر قائل نبودند، به آنها دامن زده می شد. من نمی خواهم وارد جزئیات آن مشکلات بشوم چرا که هم برایتان خسته کننده است و هم چندان ربطی به مشکل کنونی من ندارد. فقط این را به طور خلاصه می گویم که خواهر شوهرم از سالها پیش تر در هنگام تحصیل در دبیرستان از من متنفر بود، در ایجاد مشکلات بین من و شوهرم دخیل بود که سرانجام با اصرار پدر و مادر من کار به قهر و قهرکشی کشیده شد و من به مدت یک سال و نیم، و با حالت قهر خانه شوهرم را به اتفاق دختر خردسالم ترک کردم و به خانه پدر و مادرم نقل مکان کردم. در این مدت عده‌ای بر آن بودند تا کار ما را به طلاق بکشانند و عده بسیاری هم بر آن بودند که بین ما آشتی را حکمفرما کنند و سرانجام این عشق و علاقه قلبی ما به یکدیگر بود که باعث شد تا تلاشهای گروه دوم به نتیجه برسد و من پس از یک سال و نیم دوباره به خانه شوهرم بازگشتم. در ابتدا می توانید میزان خوشحالی مرا حدس بزنید، اما ناگهان من پی به حقیقتی بردم که مانند پتکی بر مغز من فرود آمد. واقعیت این است که شوهرم در آن مدتی که ما قهر بودیم به یک ازدواج موقت دست زده بود و دختر ۱۹ ساله‌ای را صیغه کرده بود. البته آن ازدواج موقت اکنون به پایان رسیده، اما در ذهن من این جریان به پایان نرسیده، بلکه گویی تمامی ساعات و دقایق زندگی من، همه تفکرات من و حتی خورد و خوراک مرا کنترل می کنند.

من نمی توانم بپذیرم که با آن عشق و علاقه‌ای که شوهرم به من داشت، به چنین عملی دست بزند و حالا تصور من این است که آن عشق و علاقه دیگر وجود خارجی ندارد. البته شوهرم قسم می خورد که عاشق من و فرزندمان می باشد و هرگز حاضر نیست که ما را از دست بدهد، اما من قادر به پذیرفتن این حرفها نیستم و چنان روزگارم سیاه شده که هر روز چهره آن دختر که عکس او را تنها یکبار دیده‌ام در ذهنم جان می گیرد و حالا هم چاره را در آن دیده‌ام که با شما مشورت کنم چرا که به واقع احساس می کنم که جدایی بهترین راه برای من است چرا که حداقل از این تفکر خلاص می شوم. ضمن آنکه من دیگر هیچ اعتمادی به شوهرم ندارم. از طرفی نگاههای افراد خانواده هم به من که گویی همه مرا تمسخر می کنند مزید بر علت شده است و بیشتر مرا به جدایی ترغیب می کند. حال لطفاً به من کمک کنید و نظر خود را در این مقوله رک و راست بیان کنید که بی صبرانه در انتظار پاسخ شما هستم.

پاسخ ویژه

آزمایشگاهی به نام زندگی

سرکار خانم الف – الف از اراک:

در ابتدا باید در برابر شما اذعان کنم که واکنش ها و تفکرات شما کاملاً طبیعی است و در چنین شرایطی هر کس دیگری هم به جای شما بود، دچار اضطراب و تزلزل فراوان می شد، چرا که به یکی از بهترین پدیده‌های موجود در شما به عنوان یک شخصیت، خدشه‌ای وارد شده و آن عشق و علاقه به شریک زندگی خودتان می باشد، درواقع تمامی عشق و علاقه‌ای که ده تا پانزده سالی روی آن کار کرده بودید و پایه و اساس زندگی مشترک خود را روی آن بنا کرده بودید، اکنون زیر سوال رفته است، اما از طرفی هم باید این را بدانید که درواقع این چالش های زندگی بوده که با آن مواجه شده‌اید و از آنجا که دیگر این چالش ها پشت سر گذاشته شده‌اند، شما هم باید سعی کنید تا آنها را پشت سر بگذارید. درواقع این زندگی تاکنون برای شما آزمایشگاهی بوده که هر دو باید خودتان را به اثبات می رساندید و هر دو در آن دچار اشتباه شده‌اید. هم شما که به خاطر حرفهای خواهرشوهرتان خانه و زندگی را رها کردید و به خانه پدر و مادر رفتید و امیدوارم خودتان هم بدانید که با احساسهای دختر کوچک خود چگونه بازی کرده‌اید و او را از پدرش جدا کردید. پس از اشتباه شما آنگاه نوبت به شوهرتان رسید که او به یک ازدواج غیرلازم دست زد، درحالی که به جای آن باید سعی می کرد تا شما را به خانه بازگرداند. اما او هم تحت تاثیر فشارهای مختلف اعم از خارجی که همانا اهل فامیل و خواهرش بودند و یا داخلی که وسوسه‌های خودش بوده، دچار اشتباه شده و باید این را بدانید که بیشتر از هر کس دیگری خودش از ارتکاب به این اشتباهات متاثر و متاسف می باشد.

از نو بسازید

اما حالا باید متوجه باشید که چه بهای گزافی برای پیدا کردن تجربه‌های مختلف در زندگی پرداخته‌اید و حالا نوبت آن رسیده که زندگی را از نو شروع کنید با این تفاوت که اکنون بسیاری از چالش ها و نبایدها را می شناسید و می دانید که حالا از کنار آنها می توانید عبور کنید و به داخل سقوط نکنید. اکنون ده سال از زندگی مشترک شما گذشته و دختری شش یا هفت ساله هم یک تزیین گرانبها برای این زندگی می باشد. ضمن آنکه با استانداردهای امروزی هر دو هم جوان محسوب می شوید و می توانید فعالیت بدون وقفه خود را به این زندگی مشترک اضافه کنید. شما باید از حالا به یک تلاش دیگر هم دست بزنید و آن هم این است که با رفتار خود در قبال یکدیگر به اعضای خانواده هایتان و فامیل خود حالی کنید که چه بخواهند و چه نخواهند، باید شما را به عنوان زن و شوهر بپذیرند. دیگر جایز نیست که در برابر بدگویی ها و یا وسوسه‌های آنها نقطه ضعف نشان دهید و زندگی مشترکی را که با این همه زحمت و با این همه مشقت سرانجام از تونل تاریک مشکلات عبور داده‌اید، دچار مخاطره سازید. شما هر دو در کنار یکدیگر باید یک سنگر مشترک بسازید و از آن دفاع کنید. و سرانجام این را هم بدانید که شوهرتان هرگز حاضر نخواهد شد که تجربه و کاردانی شما را به عنوان زن زندگی و یک مادر فداکار، قربانی ازدواج دیگری کند. قبول کنید که هیچ عقل سلیمی چنین روندی را در زندگی پیش نمی گیرد. البته آنچه که پیش آمده یک شوک به شما است، اما این شوک بیشتر از آنکه تخریب کننده باشد، باعث بیداری و تلاش شما در آینده است و اکنون خودتان بهتر از هر کسی می دانید که تا چه اندازه از ارزشهای زندگی مشترک خود آگاه شده‌اید. طبیعی است که این تفکر را شوهرتان هم به کار می گیرد و محال است فرصتی را که اکنون به دست آورده و می خواهد چارچوب زندگی مشترک خود را استحکام ببخشد، دچار مخاطره کند، آنهم به خاطر دخالت های دیگران و یا وسوسه‌های بدون نتیجه، بنابراین فکر جدایی را از سر بیرون کنید و از این فرصت تازه به دست آمده استفاده کنید. راه آینده را در پیش گیرید و بدانید که زندگی که از چالش های گذشته باشد، طبعی بس شیرین را در شما و برای همیشه باقی خواهد گذاشت.

موفق و پیروز باشید

از دوست نباید بیش از آن خواست که نسیم صبح و بوی گل توقع داریم

●محمد حجازی

از گوشه و کنار جهان

جنجال و اعتراض برای سفارتخانه‌های تازه آمریکا

معماری بسیار لوکس و وسعت و اندازه‌های عظیمی که اخیراً در ساختن سفارتخانه‌های آمریکا در برلین (آلمان) و پکن (چین) به کار گرفته شده و در واقع به نوعی رقابت با آرشیتکت و معماری اصیل در آن کشورها را به وجود آورده، شدیداً مورد اعتراض مردم و رسانه‌ها در این دو کشور واقع شده است. همانگونه که در تصویر سفارت آمریکا در برلین پایتخت آلمان نشان داده شده، مردم و رسانه‌ها و حتی برخی از رسانه‌ها در داخل آمریکا، آن را نوعی زیاده‌روی و غلو در کار قلمداد کرده‌اند. اینان معتقدند که اصولاً سفارتخانه‌ها بیشتر از آنکه تبدیل به شاهکار در معماری شوند، باید جنبه‌های مردمی داشته و کارایی بهتری از نظر پرداختن به ارباب رجوع و انجام کارهای مردم داشته باشند. در حالی که آنچه که انجام شده و قرار است در اواخر ماه ژوییه در سال ۲۰۰۸، افتتاح شود، بیشتر به خاطر تحت تاثیر قرار دادن است که این کاملاً تناقض با اهداف سفارتخانه‌ها دارد. در واقع رسانه‌های آلمان ساختمان سفارت آمریکا را غول آسا و نمایشی نام نهاده‌اند. ضمن آنکه معماری اصیل شهر برلین را هم که در کنار این سفارت واقع شده، تحت تاثیر قرار می دهد. از قرار معلوم سفارتخانه تازه آمریکا در شهر پکن هم چنین صفاتی را دارا می باشد. در ضمن اعتراض مردم آلمان و رسانه‌ها هرچه که به روز افتتاح نزدیک تر می شوند، بیشتر و جنجالی تر شده است. و حتی قرار است که در روز افتتاح، تظاهرات عظیم و چندین هزار نفری در برابر ساختمان سفارت انجام شود.

تلفن مجانی امکان‌پذیر می‌شود!

این هم آخرین و تازه‌ترین تکنولوژی در مورد تلفن‌های موبایل یا همراه است. اسکایپ که طراح این موبایل است، در آن یک کارایی بسیار تازه را جای داده است و آن هم امکان تماس تلفنی در فواصل مختلف از طریق اینترنت است که بدون شارژ و مجانی انجام می شود.

البته این کار زمانی صورت می گیرد که طرف مقابل هم از تلفن اسکایپ استفاده کند. اسکایپ نام این مدل تازه خود را اسکایپ ۳ گذاشته است و در آن کلید یا تکمه‌ای تعبیه شده که شخص به آسانی می تواند با سایر استفاده کنندگان از اسکایپ تماس گرفته و یا پیامی برای آنها ارسال کند.

البته تماس با سایر موبایل ها هم براساس قرارداد شخصی با شرکت، برای استفاده کننده هزینه دربر خواهد داشت، و تنها تماس با اسکایپ‌های دیگر است که خدمات ارزنده و بسیاری را در بر دارد.

درباره اسکایپ ۳ باید گفت که ابزار تازه‌ای هم در آن تعبیه شده، از جمله دوربین با قابلیت ۲ ام.پی و همچنین یک پخش کننده ام.پی.۳ و سرانجام هم یک حافظه با قدرت یک جی.بی است که همراه با یک کارت میکروس.دی عرضه شده است. هزینه برای خرید اسکایپ ۳ با توجه به قرارداد با شرکت تعیین می شود که از مجانی تا **یکصد دلار** می تواند قیمت آن باشد.

این هم خشک‌ترین کشور دنیا

چندی پیش در اطلاعات هفتگی در مورد وضعیت کنونی محیط زیست و فضای سبز در دنیا شرحی درج شد و در آن خشک ترین و کم‌سبزترین کشور و منطقه دنیا که کشوری به نام نیجر در قاره آفریقا بود، معرفی شد.

اما حالا تصویری از این کشور را مشاهده می کنید که مردم در آن واقعاً به دنبال آب و شرایط غذایی بهتر، مشغول کوچ کردن می شوند.

در واقع کشور نیجر از نقطه نظر جغرافیایی در خشک ترین منطقه جهان یعنی درست در وسط صحرای خشک و بدون آب و علف آفریقا واقع شده و همسایگان آنهم که عبارت از، چاد، لیبی، الجرایر، نیجریه و مالی می باشند، همگی در زمره کشورهای خشک قرار دارند. اما نیجر دست همه را از پشت بسته.

این سرزمین نگونبخت نه تنها با دریا یا اقیانوسی در ارتباط نیست، بلکه در آن نه دریاچه‌ای وجود دارد و نه رود و رودخانه‌ای و میزان بارندگی در این کشور هم کمترین در جهان است.

حالا می توان پذیرفت که از دولت در نیجر چندان هم کاری بر نمی آید و جغرافیای این کشور خود حرف اول را می زند.

المپیک و هتل‌های شیک

در مورد بازیهای المپیک که عنقریب در چین برگزار خواهد شد، باید یک مساله مهم را به خاطر داشت و آن هم این است که همه چیز چندان هم ورزشی نیست و بوی ورزش از آن به مشام نمی رسد. درواقع یکی دیگر از تلاشهای چینی ها برای جلب نظر توریسم و بازدیدکنندگان از المپیک، همانا هتل های شیک است که در آن تا آنجا که امکان داشته باشد سنت و فرهنگ چینی ها به کار رفته باشد. مانند تصویری که مشاهده می کنید و درواقع متعلق به هتل امپریال در چین است، همانگونه که مشخص می باشد دکوراسیون داخلی اتاقهای هتل کاملاً تحت تاثیر فرهنگ اصیل چین است. به کارگیری رنگهای تند مانند زرد و قرمز، آن هم به تعداد فراوان و نقش و نگارهایی که حتی روی بالش ها کار شده و حتی گنجه‌ها و کمدهایی که کاملاً سنتی تزیین شده، نمایانگر چنین تلاشی است. البته این را هم باید توجه داشته باشید که اقامت در هتلی مثل امپریال، چندان هم برای المپیکی ها با بودجه کم مواد، متوسط، مناسب نیست چرا که همین اتاقی را که مشاهده می کنید، باید برای هر شب اقامت درآن ۲۹۲ دلار پرداخت شود.

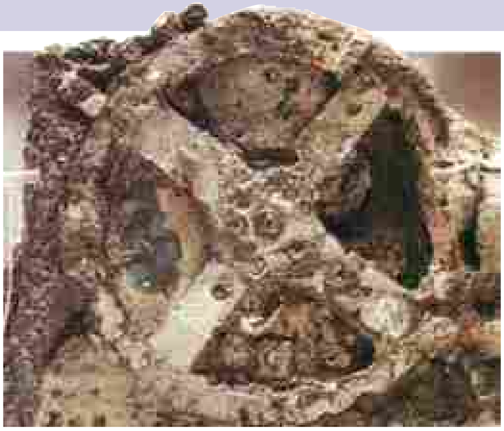

یونانی‌های باستان بسیار بیشتر می‌دانستند!

وسیله‌ای را که مشاهده می کنید، در سال ۱۹۰۰ میلادی توسط یک شیرجه‌روی یونانی که برای شکار صدف به اعماق دریا شیرجه می رفت کشف شده است و در ابتدا چندان اهمیتی برای آن قائل نشده بودند، اما اخیراً پس از آنکه پژوهشگران از دانشگاه برکلی آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار دادند و از تکنیک های جدیدی چون اشعه ایکس و توموگرافی استفاده کردند آنگاه متوجه شدند که این وسیله اولاً تا چه اندازه اهمیت داشته و ثانیاً هم تا چه اندازه پیشرفته بوده است. این وسیله که در یکصد و پنجاه سال قبل از میلاد مسیح یعنی بیشتر از دو هزار و صد سال پیشتر ساخته شده برای تعیین وضعیت ستارگان، حرکات آنها و قرار گرفتن کرات در منظومه خورشیدی بوده است و اطلاعاتی که در آن زمان به دست می داده برابر با داده‌هایی است که در نیمه دوم قرن بیستم توسط دانشمندان علم نجوم به دست آمده است. این وسیله را یونانی ها آنتی کیترا نام نهاده بودند که به معنای مکانیسم ستارگان می باشد. این وسیله یک تحول دیگر هم در ذهنیت دانشمندان به وجود آورده و آن هم این است که تا چه اندازه یونانی های باستان دارای اندیشه و اطلاعات پیشرفته بودند.

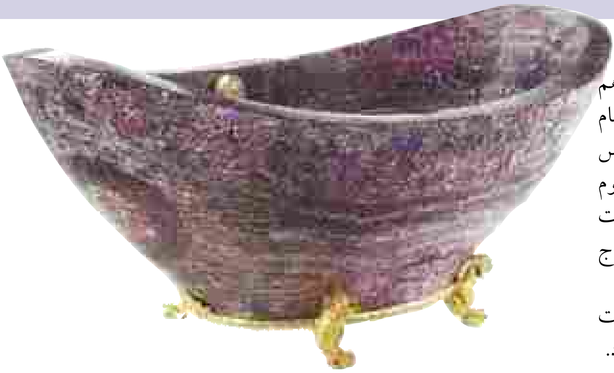

ناپلئون هم...!

آنچه را که در تصویر مشاهده می کنید، یکی از دلایل دیگری است بر اینکه ناپلئون چندان هم از اجسام لوکس و اصولاً «لوکس پردازی!» ناراضی نبوده است. درواقع این وسیله یک وان حمام بنفش و جواهرنشان است که در هنگام سفر ناپلئون به ایتالیا و به شهر فیورنتینا یا همان فلورانس از آن برای استحمام استفاده می کرده است. این وان توسط یکی از طراحان مشهور تاریخ موسوم به بالادی طراحی شده و از سنگ مرمز بنفش که بسیار هم کمیاب است و همچنین جواهرات گرانقیمت ساخته شده است. البته این وان اکنون توسط وزارت فرهنگ و کشور ایتالیان به حراج گذاشته شده، اما چه حراجی؟

درواقع قیمت ابتدایی که برای آن تقاضا شده، ٦۹۵ هزار یورو است، اما بر طبق آنچه که سنت معمول در این حراج ها است، بدون تردید درخواست‌هایی با قیمت بالاتر هم اتفاق خواهد افتاد.

باربادوسی‌ها و مشکل مسکن!

خانه چند قسمتی را که در تصویر مشاهده می کنید، دقیقاً در برابر اقیانوس اطلس واقع شده و حدود ده هزار متر هم وسعت دارد. البته این وسعت شامل بخشی از ساحل هم می باشد که درواقع، برای مالک یک پلاژ خصوصی را در بر دارد و به غیر از آن این خانه علاوه بر امکانات برای تفریحات مختلف مانند اسب سواری، تنیس، سونا، استخرهای داخل و خارج، و حتی یک زمین فوتبال، دارای اسکله‌ای خصوصی و بسیار بزرگی برای پهلو گرفتن قایق های بزرگ و حتی کشتی های کوچک هم هست که ظاهراً این امر در باربادوس اهمیت فراوانی دارد. چرا که باربادوسی ها بر طبق قوانین خود می توانند با هر نقطه از دنیا بدون دخالت دولت، معامله و یا صادرات و واردات راه‌اندازی کنند. حال این خانه و کلیه متعلقات به آن درازای ٤۵ میلیون دلار به معرض فروش گذاشته شده است و به نظر می رسد که باربادوسی ها (جزیره‌ای در دریای کارائیب در آمریکای مرکزی) چندان هم با مشکلی به نام مسکن مواجه نباشند!

کسی که به تمرینات بدنی می‌پردازد، به هیچ درمانی نیاز ندارد

●ابوعلی سینا

ماجراهای خواستگاری

آنها مثل دو فرشته بودند، اما من...

از: کوروش کاشانی

خدا را شکر کردم که آن دخترهای معصوم و پاک را اسیر دنیای بی‌قاعده و بی‌نظم خودم نکرده بودم...

مرتضی اصرار کرد که حتی برای یکبار هم که شده خواهرزنش را ببینم... بلکه بپسندم و من گفتم: آخه مرتضی، من را چه به زن گرفتن؟! نه کار و کاسبی دارم و نه سر و وضع خانه‌ام روبه‌راه است.

مرتضی گفت: چه حرفها! یعنی نویسندگی کاسبی نیست؟ خانه‌ات هم خیلی خوب است. کافی است یک زن وارد آن شود و همه چیز مثل دسته گل چیده شود. تا زن نگیری این بریده روزنامه‌ها و کاغذهای نوشته شده ونشده وسط اتاق ریخته‌اند و همه چیز توی یخچال کپک زده می‌ماند...

گفتم: هرچی تو بگی، ولی هر اتفاقی افتاد گردن خودت. اگر دختره وحشت کرد و یا چیزی گفت، خودت باید جوابش را بدهی.

مرتضی هم قبول کرد. شب نیمه شعبان بود که مرتضی مرا به میهمانی خانوادگی‌شان دعوت کرد تا خواهر زنش را ببینم... اصلاً توی این فکر نبودم که قرار است کسی را بپسندم. فکر می‌کردم این من هستم که باید پسندیده شوم. همه از ریخت و قیافه من بیزار بودند. نمی‌دانم چرا موهایم هیچ وقت شانه نمی‌خورد و لحظه آخر که از خانه بیرون می‌زدم تازه یادم می‌افتاد دکمه بلوزم کنده شده و یا دوخت پایین شلوارم باز شده...

خلاصه آن شب ناهید خانم ما را دید و برانداز کرد و پچ پچ‌هایی هم با مرتضی کرد...

روز بعد مرتضی با عصبانیت به من گفت: آخه مرد حسابی تو یک آینه توی خانه‌ات نبود که قبل از آمدن به میهمانی به سر و وضعت نگاه کنی؟... اما نگران نباش، هنرمند بودن و نویسنده بودن تو را بهانه کردم و ناهید سر و وضعت را نادیده گرفت و... و... و... حاضر شده چند جلسه‌ای با تو صحبت کند، بلکه...

رنگم پرید. باورم نمی‌شد. یعنی ناهید مرا پسندیده بود؟!

قرار را برای آخر هفته گذاشتیم که همراه مرتضی و زنش به لواسان برویم و به بهانه هواخوری، ناهید خانم مرا بیشتر برانداز کند.

وسط هفته بود که رفتم خانه خواهرم که ماجرا را برایش تعریف کنم که یکدفعه خواهرم گفت: همین الان شکوه را صدا می‌زنم بیاید بالا او را ببینی.

گفتم: شکوه؟

گفت: آره... دختر همسایه جدیدمان است. نقاش است... به نظرم آمد که خیلی شبیه به توست. او هم مثل تو اخلاقیات عجیب و غریبی دارد. شاید از او خوشت آمد...

من دیگر هیچ نگفتم و موضوع ناهید را مطرح نکردم. شکوه برای ناهار به خانه خواهرم آمد و سر صحبت باز شد و من از اوضاع ادبیات ایران گفتم و او هم از وضع افتضاح نمایشگاهها گفت و... گفت و... گفت و... و یکدفعه حس کردم عجب دختر جالبی است.

خدا کند از من خوشش بیاید... که اتفاقاً هم همین طور شد و فردای آن روز خواهرم با خوشحالی به من خبر داد که شکوه از من خوشش آمده و حاضر است چند دفعه با هم بیرون برویم و بیشتر صحبت کنیم.

هول کرده بودم. من که یک عمر توجه هیچ زنی را جلب نکرده بودم، حالا از قضا دو دختر خوب همزمان سر راهم قرار گرفته بودند.

واقعیت را به مرتضی گفتم و او به من توصیه کرد که این راز را به هیچ کس نگویم و با هر دو دختر صحبتهایم را بکنم تا بتوانم تصمیم نهایی‌ام را بگیرم.

و کاش این مرتضی با عقل کمش چنین توصیه‌ای

در پیچ و خم دادگاه

عاشق منطقی یا دروغگو؟!

از: راشین مختاری

همه مرا مرد بی‌رحمی می‌دانستند و من آنقدر در ابراز احساساتم ناتوان بودم که هیچ وقت نتوانستم حرف دلم را بزنم...

بین همه آدمها، من باید این مشکل را پیدا می‌کردم؟!! آخه چرا؟ گاهی نمی‌فهمم این بدشانسی‌ها از کجا آمده است و من فکر همه چیز را کرده بودم جز این یکی...

همیشه در مورد ازدواج بسیار منطقی فکر می‌کردم. آن روزها که دوستان جوانم یکی یکی عاشق می‌شدند و به دلایل سطحی و بی منطق همسرهایشان را انتخاب می‌کردند، یا عصبانی می‌شدم و یا آنها را احمق تلقی می‌کردم. دائم نصیحتشان می‌کردم که موضوع ازدواج را ساده نگیرند... هزار دلیل وجود داشت و هزار مشکل بین راه بود که باید به همه آنها فکر می‌کردند، ولی آنها هیچ وقت به حرفهای من گوش نمی‌دادند. می‌گفتند نمی‌شود اینقدر دو، دو تا چهارتا فکر کرد... حالا حق با آنها بود یا نه... نمی‌دانم، ولی مهم این بود که من تصمیم نداشتم مثل آنها فکر کنم و مثل آنها راه زندگی‌ام را انتخاب کنم.

برای همین وقتی درسم تمام شد، سربازی‌ام را گذراندم و سر کار رفتم و به اندازه کافی پول پس‌انداز کردم و به فکر ازدواج افتادم. دیگر وقتش شده بود. ۳۲ ساله بودم. حتی سن من هم مناسب به نظر می‌رسید. پختگی لازم را پیدا کرده بودم و فرصت کافی داشتم که در مورد همسر مورد علاقه‌ام فکر کنم... به خواستگاری خیلی از دخترها رفتم، اما هیچ کدام مورد پسند من نبودند. دلایلم هم منطقی بود. دلم می‌خواست همسرم زن فعال و پخته‌ای باشد، پابه‌پای من زندگی را بسازد، زنی که زندگی را جدی بگیرد و مثل خود من عشق بورزد...

بالاخره بعد از این همه تحقیق و خواستگاری رفتن، با سمیرا آشنا شدم. به نظرم دختری خوب، معقول و دلنشین بود... مهربانی‌اش همه را جذب می‌کرد و من سعی می‌کردم قبل از اینکه به او علاقه‌مند شوم، همه جوانب مساله را بسنجم که مبادا احساساتی تصمیم بگیرم و عمل کنم. بعد از چند ماه رفت و آمد و گفتگو به مادرم گفتم:

این همان همسر مورد پسند من است...

همه‌خوشحال‌شدند. فکرمی‌کردندبااین سخت‌گیری‌ها، من هیچ وقت همسری انتخاب نخواهم کرد...

در جشن عروسی، سعی کردم نظر همه بزرگترها را عملی کنم. سمیرا هم موافق بود و به همین خاطر یک عروسی بی حرف و حدیث داشتیم.

زندگی ساده‌ای را شروع کردیم. هر دو سر کار می‌رفتیم و بعد از یک سال تصمیم به بچه‌دار شدن گرفتیم.

در همان ابتدا پزشک متوجه بیماری خاصی در سمیرا شد و به من گفت: بارداری برای او خطرناک است.

قلبم ایستاد. هر دو ما عاشق بچه بودیم و یکی از دلایلی که با هم ازدواج کردیم، داشتن بچه بود. به چند پزشک دیگر مراجعه کردیم و همه گفتند، بچه سالم نخواهد بود و مادر بچه بعد از زایمان دچار حمله‌های عصبی شدید خواهد شد.

خیلی سخت بود، ولی چند ماه با هم حرف زدیم و به این نتیجه رسیدیم که قید بچه را بزنیم و درست جایی که به توافق رسیدیم، مشکلاتمان از سر گرفته شد...

هیچ کس فکر نمی‌کرد من با آن ذهنیت منطقی توانسته باشم قید بچه را زده باشم، همه فکر و ذکر من داشتن یک زندگی راحت و درعین حال سعادتمند بود.

باورش آسان نبود... البته برای دیگران. نه برای خودم... حتی برای سمیرا هم مشکل‌ساز شد. کم کم دچار بدبینی شد. بدبینی‌هایی که هم خودش را آزار می‌داد و هم من را... به من شک می‌کرد. مدام تصورش این بود که کسی، زنی در زندگی من است و دیر یا زود او را طلاق می‌دهم. هرچه می‌خواستم به او ثابت کنم که اینطور نیست، باور

نمی کرد، چون اول بدبختی ام بود... یک روز با ناهید بیرون می رفتم و یک روز با شکوه... یک وقتهایی بعضی حرفها را تکراری به یکی از آنها می گفتم و گاهی هم سر قرار اشتباهاً ساعت را عوض می کردم...

خدای من... زندگی آرام و بی دردسرم یکدفعه تبدیل به جهنم شده بود. صبح زود بلند می شدم تند تند به کارهایم می رسیدم تا وقت داشته باشم برای هر دو آنها...

بعد از چند هفته به مرتضی گفتم: اینجوری نمی شود. دارم از پا درمی آیم. باید کاری کنم.

مرتضی گفت: خب تصمیم خودت را بگیر. یا ناهید یا شکوه.

سخت ترین کار ممکن همین بود. باورتان نمی شود که این دو دختر مثل دو فرشته و یکی از یکی بهتر بودند. چطور می توانستم تصمیم نهایی را بگیرم... تنها مشاورم مرتضی بود که عقل درست و حسابی هم نداشت. هر دفعه یک چیز می گفت، اگر با زنش دعوایش گرفته بود، می گفت با شکوه ازدواج کنم و اگر رابطه اش با زنش خوب می شد، اصرار می کرد که شک نکنم و با ناهید عروسی کنم. کلافه ام می کرد. بالاخره یک روز یک فکر به ذهنم رسید و گفتم: واقعیت را به ناهید و شکوه می گویم تا خودشان تصمیم بگیرند...

و همین کار را کردم و چه شد!! اول هر دو آنقدر عصبانی شدند که تا چند روز از آنها خبری نبود. بعد ناهید زنگ زد و گفت: بهتر است با شکوه عروسی کنی! او هنرمند است و تو را بهتر می فهمد.

روز بعد شکوه زنگ زد و گفت: بهتر است با ناهید عروسی کنی. او زندگی تو را سر و سامان می دهد.

باز به نقطه اول رسیده بودم. دلم خیلی آشوب شده بود. بالاخره یک روز تصمیم نهایی ام را گرفتم و گفتم: من اصلا زن نمی گیرم.

از هر دو آنها عذر خواستم و زندگی ام دوباره برگشت به همان روال سابق... آرامش، بی قیدی، ریخته پاشیدگی، بی نظمی، نوشتن، خواندن... فکر کردن و... تنهایی دل نشینی که خیلی وقت بود دلم برایش تنگ شده بود... انگار به اصل و ریشه خودم دوباره برگشته بودم و خدا را شکر کردم که آن دخترهای معصوم و پاک را اسیر دنیای بی قاعده و بی نظم خودم نکرده ام...

■

نمی کرد و می گفت: تو مرد کاملاً منطقی هستی و هیچوقت به احساساتت اهمیت ندادی و حالا هم منطق می گوید، مرا رها کنی و بروی سراغ یک زن دیگر.

قسم می خوردم که این طور نیست... حتی همکارها و دوستانم مدام از من می پرسیدند، بالاخره چه کار می کنم؟ یکی از آنها با پوزخند به من گفت: یعنی می خواهی بگویی بعد از این همه سال که ما تو را مردی کاملاً منطقی می شناختیم و حتی به خود ما هم توصیه می کردی که مغلوب احساساتمان نشویم، خودت می خواهی چنین احساساتی عمل کنی؟

نمی دانم حق با آنها بود یا نه... من هم قلب داشتم. من هم می توانستم معنی عشق و علاقه را بفهمم سمیرا را دوست داشتم و در کنارش سعادتمند بودم، ولی سمیرا باور نمی کرد. می دانست من بعد از سنجیدن همه جوانب منطقی با او ازدواج کرده ام. او می گفت، دوستش ندارم و فقط چون با محاسبات من می خواند با او عروسی کرده ام... ولی از شما چه پنهان ندای اصلی را قلبم به من داده بود. هر چند آن را از همه پنهان کرده بودم...

سمیرا حالش روز به روز بدتر می شد. به همه چیز شک داشت... کارش را از دست داد. و از اینکه دیگر نمی توانست کمک خرج خانه باشد، ناراحت بود. به او می گفتم هیچ عیبی ندارد، ولی او می گفت، تو دروغ می گویی. تو همیشه زنی می خواستی که پا به پای تو زندگی را جلو ببرد...

این بحث ها کم کم به جدال تبدیل شد. طوری که حتی خانواده سمیرا فکر می کردند من دخترشان را دیوانه کرده ام. همه مرا مرد بی رحمی می دانستند و من آنقدر در ابراز احساساتم ناتوان بودم که هیچ وقت نتوانستم حرف دلم را بزنم...

در چهل سالگی کارم به طلاق کشید. امروز به قاضی گفتم: کاش هیچ وقت اینقدر سعی نمی کردم مردی منطقی باشم و احساساتم را مخفی کنم. حالا حتی وقتی با صدای بلند می گویم سمیرا را دوستت دارم، همه به من به چشم یک دروغگو نگاه می کنند.

قاضی سری تکان داد و گفت: کاش همه اعتدال را در زندگی پیشه خود می کردند...

و حالا به دستور مشاور چند جلسه ای باید مشاوره کنیم، بلکه... شاید این یخ سخت چند ساله آب شود و دیگران باورم کنند...

■

شکوفه های زندگی

چاپ عکسها رایگان می باشد

پارمیدا
حاجی سیدابوالقاسم تهرانی

بردیا
حاجی سیدابوالقاسم تهرانی

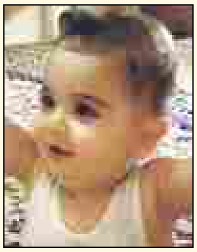

سیدمهرشاد هاشمی

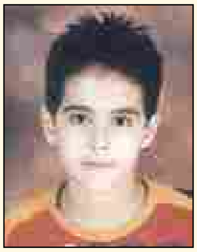

سیدماهان هاشمی

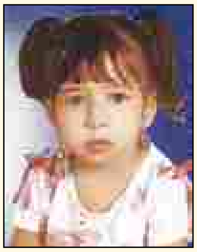

فاطمه شجاعی

آناهیتاسادات حسینی

سیده زهرا عظیمی

سپیده پوررضافرد

سارا صادقی پور

فائزه شهمیرزادی

جواد غلامی

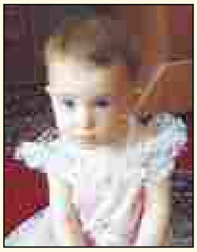

آیدا امدادی لشکریانی

اگر مابه خود زحمت تباه کردن طبیعت خود را ندهیم، طبیعت ما هرگز ما را به تباهی نمی کشاند ● کارلدن

پرواز شیرین!

غلامرضا نیرودل – تهران

«پرواز شیرین» نوشته «غلامرضا نیرودل» داستانی است معنامحور که در ساختار و شکل متناسب با موضوع و مضمون دوگانه‌اش، خوش نشسته است. از این نویسنده جوان تا به حال چندین داستان و مقاله در روزنامه‌ها و مجله‌ها به چاپ رسیده است.

مرد که ساعتی پیش «نوشابه فرنگی» خورده بود، مجموع خانه‌ها و ویلاهایش را در سراسر جهان می‌دید... بالاخره چراغ مطالعه را خاموش کرد و قبل از آنکه به سمت رختخواب برود تلو تلو خوران به راه افتاد. اول پرده‌های اتاق خواب خود واقع در آخرین طبقه برج مسکونی را کنار زد. این عادت هر نیمه شب او بود که درحالی که در رختخوابش دراز کشیده به آن سوی شیشه‌بند و به آسمان شب زل بزند تا خواب به چشمانش راه بیابد. آن شب آسمان مثل بیشتر شب‌های تابستان ستاره باران و ماه نشان بود. بخصوص از شبهای پیش چشم‌نوازتر و رویاانگیزتر بود. چون که مصادف بود با زمان اوج بارش شهاب اسدی و فرود هزاران هزار تیر سوزان و فروزان که نرسیده به جو زمین به یکباره خاموش و غیب می‌شدند. از تماشای این همه بازی خلسه‌آور رنگ و نور بر پهنه تابلوی زنده آسمان شب پلک‌های مرد دیگر سنگین و نیم بند شده بود که دفعتاً در روشنی پرپرزننده انتهای نگاهش که می‌رفت تا به روی عالم بیداری بسته شود، قامت تمام نمای آدمیزاده‌ای در پشت شیشه‌بند نقش بست.

از دیدن این صحنه خواب از سر و چشم مرد پرید و چون هنوز مطمئن نبود آدمیزاد معلق در میان زمین و هوا در رویای مغشوشش دیده یا در واقعیت، هراسان در رختخواب نشست و چند بار پلک برهم زد. اما نه، آنچه دیده بود و می‌دید کاملاً واقعیت داشت. یک نفر درحالی که میان زمین و هوا به پشت شیشه‌بند چسبیده بود، داشت برایش دوستانه دست تکان می‌داد تا پیش برود و او را به درون راه دهد. مرد اول به شدت از جان خود نگران شد و از خودش پرسید: «این مرد عنکبوتی غریبه چطور تونسته از تمام حفاظهای امنیتی برج رد بشه و خودش‌رو تا این بالا برسونه؟ یعنی دوربینها و تلویزیونهای مداربسته چیزی نشون حراست برج ندادن؟! نه، بهتره که سریع با دفتر حراست تماس بگیرم تا بیان بالا و ماجرا روشن بشه!»

امادست مرد فوری روی گوشی تلفن متوقف شد و از تصمیم خود برگشت، با خود اندیشید:

«آخه مردی که تونسته بر دامن این کوه از روی یه برج سی طبقه خودش‌رو بالا بکشه قطعاً اگه نیت بدی تو سر داشت میتونست طوری بیاد تو که روحم هم خبردار نشه. درحالی که اون خودش‌رو نشون من داده! آره، شاید هم اون یکی از همون کوهنوردهای لجوج یا سنگ نوردهای قهاره که چون در طول روز نتونسته صخره مناسبی برای صعود پیدا کنه تو راه برگشت از کوه و تو این شب مهتابی و شهاب بارون وسوسه شده تا اینطوری روح حادثه‌جویی‌ش‌رو ارضا کنه... پس بهتره تا دیر نشده و کار دست خودش و من نداده کمکش کنم تا آخرین قدمش‌رو هم برای فتح قله برداره!»

با این فکر و تصمیم تازه فوراً به پشت شیشه‌بند شتافت و درحالی که با وضعی نااستوار آن را باز می‌کرد با لحنی شاکی گفت: «هی آقای دیوانه ارتفاع! زود خودت‌رو بنداز داخل وگرنه می‌افتی پایین و برای همه‌مان شر به پا می‌کنی!»

مرد در وضع جسمی و روانی نامتعارفش نفهمید چرا وقتی این حرف را زد حس و حال غیرعادی و عجیبی به او دست داد. این حس مربوط به مواجهه با آن مزاحم شبانه بود و تازه وقتی او خودش را داخل اتاق انداخت، شدت گرفت. اما این حس مرموز و غریب باعث نشد تا باز لب به شکایت باز نکند و نگوید:

«آخه مرد ناحسابی! مگه روز روشن‌رو ازت گرفتن که نصفه شب تاریک راه می‌افتی و خطر می‌کنی؟ تازه آخه مگه کم ریخته این همه برج و ساختمون تو این شهر درندشت که تو صاف اومدی سراغ این یکی؟! ای بابا! حالا این جور خجالت زده نگام نکن که انگار هیچ عمل گناهی مرتکب نشدی! می‌دونی که می‌تونم به جرم ایجاد مزاحمت و شکستن حریم خصوصی مردم، ازت به پلیس شکایت کنم. آره همین یه ماه پیش حراست برج یکی انگ خودت‌رو که دم غروبی هوای برج‌نوردی از همین ضلع شمالی برش داشته بود و از طبقه اول هم بالاتر نرفته بود، گرفت. با این که جوانک اهل و عاقلی هم بود و قبل از رسیدن پلیس خودش پایین اومد، ولی چون خانم ساکن طبقه اول پیش پلیس ادعا کرد که در تمام مدتی که رو تختش دراز کشیده بوده توسط جوانک تحت نظر بوده، درجا توقیف شد و تمام فریادهاش و حرفش هم که می‌گفت انگیزه‌ش فقط بستن دهن رفقای نیمه راهش بوده که اونروز صبح توی کوه به بی‌عرضگی و بی‌مهارتی متهمش کرده بودن به جایی نرسید و مامورها کت بسته بردش. راستی ببینم...»

مرد که همچنان همان حس مرموز را داشت درحالی که در اینجا ذهن هنوز آشفته‌اش به یکباره متوجه مساله دیگری شده بود گفت:

«تو که رخت و ریختت همچین هم اسپرت و کوهنوردی نیست! اصلاً ببینم، وسایل و تجهیزات صعود از ارتفاعت کو؟ دست خالی از این ارتفاع سی طبقه بالای اومدی؟!»

مزاحم شبانه که تا اینجا ساکت و آرام بود، گفت:

– «آقا! تجهیزات صعود فقط برای کسانی است که از پایین بخوان بیان بالا، نه برای من که از بالا و از آسمون آمده‌ام خدمت شما!»

مرد از این جواب پشتش لرزید، اما زود خودش را پیدا کرد و درحالی که تلاش می‌کرد ترسش را پشت لحن تمسخرآمیزش پنهان کند گفت: «فکر می‌کنی من احمقم؟ لابد بعدش هم می‌خوای بگی که موجود مریخی هستی و از سیاره سرخ اومده‌ی!؟»

مزاحم شبانه با لحنی آرام و شیرین در جواب گفت:

«اگه ازم نمی‌رنجی باید بگم که متاسفانه وسعت نگاهت زیادی کمه و ذهن و فکرت بدجور اسیر عالم ماده و خاکه. راستش اگه نترسی باید برات بگم که من یه فرشته‌ام و از اونور آسمونها آمده‌ام؛ آمده‌ام تا در این شب قشنگ و نورباران به رسم هر ساله آرزویی از آرزوهای بنده‌ای از بندگان‌رو برآورده کنم!»

مزاحم شبانه آنقدر جدی و بی‌تعارف این جمله‌ها را ادا کرد که مرد برای چند لحظه سرگیجه گرفت که نزدیک بود از حال برود. او حالا تا حدی معنی آن حس و حال مرموزی را که به او دست داده بود می‌فهمید و درحالی که به دشواری خودش را سرپا نگه می‌داشت، گفت: «ولی جناب فرشته آسمانی، اگه جسارت نباشه، میشه بپرسم پس اون یه جفت بال معروف پروازتون کو؟ آخه به من حق بدین که باور نکنم... شما اینقدر شبیه خود ما آدمها هستین که اصلاً و ابداً نمی‌شه باور کرد که یک فرشته هستین!» مرد مزاحم پوزخند زد و گفت:

«خب، البته ذهن و باور شما آدم‌ها توان و قدرت پذیرش صورت حقیقی فرشتگان را نداره. برای همین هم هست که تا حد ممکن به شکل خودتون درمی‌آییم تا مبادا با دیدن چهره واقعی ما از ترس عقلتون‌رو از کف بدین یا نابهنگام سکته کنین و خلاص! ولی برای اینکه خیالت راحت بشه که من راست می‌گویم بیا، ببین! این هم یه جفت بال که می‌خواستی ببینی!»

هنوز مزاحم شبانه این حرف را نزده بود که دو بال شفاف و بلوری بر روی شانه‌هایش شروع به روییدن کرد. بالهای فرشته آنقدر بلند بود که وقتی بازشان کرد تمام اتاق خواب را از این سر تا آن سر پوشاند. مرد که مبهوت زیبایی بالهای او شده بود، درحالی که زبانش از هیجان به لکنت افتاده بود، گفت: «عج... عجب...! من باور کردم... باور می‌کنم که تو یه فرشته‌ای و از آسمون اومدی! وای، چه بالهای ظریف و قشنگی داری! پس گفتی اومدی تا یکی از آرزوهای من‌رو برآورده کنی، هان؟ من همه چیز دارم، همه چیز... فقط خیلی دلم می‌خواد یه جفت از این بالهای قشنگ و بزرگ داشته باشم تا هر وقت که دلم خواست درشون بیارم و بازشون کنم و ببندمشون به خودم و تو آسمونها چرخ بزنم... می‌شه این آرزوی من‌رو برآورده کنی؟» جواب شنید:

«چرا نمیشه؟ خواست و آرزوی تو از همین حالا برآورده شده... فقط کافیه جلوی شیشه‌بند بری و از پنجره بیرون بپری. درست در لحظه‌ای که فکر می‌کنی داری پایین میری یکهو دوتا بال بلند درمیاری و اوج میگیری. اونوقت می‌بینی نه‌تنها تو این آسمون که میتونی تو آسمونهای بالاتر هم پرواز کنی... زودباش برو از پنجره بپر بیرون... برو، برو که من هم پشت سرت میام و اولین پروازت‌رو در کنار خودم تجربه می‌کنی! خیلی بهت خوش می‌گذره!»

* * *

سه روز بعد از آن شب یکی از کسانی که در مراسم ختم مرد همه چیزدار بیچاره شرکت داشت خود «شیطان رجیم» بود. او درحالی که زهرخند بر لب داشت، با ولع حلوای آن مرحوم را می‌خورد و زیر لبی می‌گفت: «به به، به به چه پرواز شیرینی!»

■

علی اصغر شیرزادی

پیام و پاسخ

آقای فرامرز نویدی - «زرند» کرمان

«شبه داستان» بلندی که «کپی» رنگ پریدهٔ آن را — با سطرهای جویده و ناخوانا! — بر روی دو طرف برگهای کاغذ فرستاده‌اید، در کل نشانه‌هایی از ذوق داستانسرایی شما دارد. اما، صریح و روشن باید برایتان بنویسم که تنها با تکیه بر «ذوق داستانسرایی» نمی‌توان «داستان‌نویس» شد. با مروری چند باره بر آن چه نوشته‌اید، که — بدون تعارف و رودربایستی! — به علت بدخط و آشفته بودن «کپی» ارسالی باعث مختصری خستگی چشمی و ذهنی‌ام شد، باید گفت که شما دوست گرامی برای «نویسنده» شدن — حتی در اندازه‌های متوسط — راهی دراز پیش رو دارید. بخوانید و بنویسید و صبر و حوصله صرف کنید. این نکته اساسی و مهم را هم هرگز از یاد نبرید که اساساً در کار هنر، و از جمله «داستان‌نویسی» آسان‌گیری، سهل‌انگاری و شتابزدگی، بسیار بعید است که هیچ بنی‌بشری را به جایی برساند. ضمناً، اگر مطالعه را جدی بگیرید، درخواهید یافت که برای نوشتن هر مطلبی — حالا، داستان‌نویسی پیشکش! — ضرورتاً و لزوماً مجبور خواهید شد قواعد درست و صحیح نوشتن واژه‌ها را رعایت کنید. این آغاز راه و کار است. موفق باشید.

خانم صدیقه هوشیاری — شیراز

با توجه به سن و سال و نوجوانی‌تان، نثر و زبان نوشتاری پاکیزه و هموار و دلنشینی دارید. همین امر می‌تواند نقطه قوی و روشنی برای حرکت و تلاش شما در راه دشوار و بلند نویسندگی باشد. نوشته‌ای که با عنوان «خانه زرد» برای چاپ در این صفحه‌ها فرستاده‌اید، در تعریف و برداشتی امروزی و کارگاهی، «پیش داستان» خوانده می‌شود. به عبارت دیگر «خانه زرد» نشانه‌ای است چشمگیر از ذوق و قریحه شما در عرصه داستان‌نویسی — بر مقطع سنی و تجربی فعلی شما — که اگر با مطالعه و خواندن و نوشتن متمرکز و برنامه‌ریزی شده کار را با جدیت ادامه دهید، در آینده‌ای نه‌چندان دور، قطعاً با توانمندی و تسلط موفق به خلق و نوشتن «داستان»هایی تمام عیار و دلپذیر و تفکربرانگیز خواهید شد. توصیه‌ام این است که هر داستان شاخص و درخشان نویسندگان قدر اول و تثبیت شده ایران و جهان را چندین بار بخوانید و به لطف جستجوگری هوشمندانه‌تان، شگردهای هنری و صناعتی را که هر نویسنده در طرح‌ریزی، ایجاد صحنه، شخصیت‌پردازی و پیش راندن ماهرانه روایت داستانی به کار می‌برد دریابید. نکته پایانی پیامم برای شما این است که: هر داستان‌نویس حقیقی، تا زمانی که توان ذهنی و نیروی جسمی «نوشتن» را در خود حس می‌کند، بی‌وقفه برای افزودن بر مهارت‌هایش در کاربرد خلاق هر عنصر داستانی می‌کوشد. یادگیری و تلاش همه سویه آموزشی در این هنر و حرفه پایانی ندارد. از این که نوشته پاکیزه و زیبای شما نویسنده نوقلم، انگیزه نوشتن این پیام شده، از شما سپاسگزارم. شاد و پیروز باشید.

آقای علی محمد مشتاق اصل — اهواز

با تاملی بر کاربردهای متنوع و چندین سویه زبان — به ویژه زبان نوشتاری — تفاوت‌های ماهوی و بارزی را که — فی‌المثل — زبان مقاله‌نویسی، زبان غالباً خبری روزنامه‌نگاری، زبان فنی یا حقوقی نویسی با «زبان داستانی» دارد، درخواهید یافت. نوشته‌ای که با عنوان «بیراهه» ارسال داشته‌اید، یک «حکایت» آشکارا «عبرت‌آموز» را با زبان فقیر روزنامه‌ای بیان می‌کند. درواقع با نوشتن «بیراهه» تلاش کرده‌اید از دیدگاه یک «ناصح» و «مصلح» اجتماعی — و با نگاهی از بالا! — یک «واقعه» را در قالب خبری — گزارشی به سمع و نظر مخاطبان برسانید. این تلاش و حرکت شاید در جای خود اعتباری داشته باشد، اما کوچکترین پیوند و شباهتی با کوشش آفرینشگرانه و خود بنیاد یک «داستان نویس» ندارد. اگر می‌توانید، «داستان» بنویسید و به عبارتی دیگر، «واقعیت واقعی» را به «واقعیت داستانی» تبدیل کنید! مهرتان پاینده.

آقای منصور رشیدپور — تهران

توانایی شما در تصویرسازی داستانی، یا به عبارتی دیگر «نوشتن تصویری» تحسین‌برانگیز است و نویددهنده. بی‌گمان این توانمندی بازمی‌گردد به نوع نگاه و دیدگاهتان که به تعبیری، ریشه در ذوق و پسند و همچنین قدرت «مشاهده» تان دارد. با تکیه بر این ویژگی و قوت درونی شده، می‌توانید — بدون غلو و با سنجیدگی هرچه بیشتر — در زمینه ایجاد صحنه داستانی، شخصیت‌پردازی و بیان حال و هوا و القای موقعیت، داستانهایی تراش خورده، با ساختار و شکل‌های متناسب بنویسید. آنچه را که با عنوان «عبور از خط» نوشته‌اید بادقت بازخوانی کرده‌ام؛ و عجالتاً این نکته پراهمیت را می‌توانم برایتان زیر ذره‌بین بگذارم که هنوز و همچنان — به‌رغم هر روز نو و نوتر شدن داستان و داستان‌نویسی در جهان — کمتر نویسنده پیشرو، مبتکر و به اصطلاح «آوانگارد»ی را سراغ داریم که یکباره و به کلی طرح (پیرنگ) را از کار خود کنار گذاشته باشد. به عنوان نمونه و مثال، داستان‌نویس یکسره متفاوتی چون «ریچارد براتیگان» آمریکایی — نویسنده مجموعه داستان‌های کوتاه شگفت‌انگیزی، چون «اتوبوس پیر» یا «صید قزل‌آلا در آمریکا» هم، به رغم مجموع نوآوری‌ها و مفهوم‌گرایی و طنز خاص و سیاهی که در جان و عمق داستانهایش نهان است، به شیوه خود داستانهایش را بر پایه طرحهایی دقیق سر و سامان می‌دهد. شما هم با تامل بر اهمیت بنیادی طرح Plot نوآوری و اندیشه‌های تخیلی شده‌تان را در داستان به جلوه‌ای سزاوار درآورید. مطمئن باشید که جهان و زمان مقابل شماست و می‌توانید با شکیبایی و سنجیدگی هنرمندانه و خلاق، داستانهایی نو، درخشان و ماندگار بنویسید. در انتظار داستانهای جدیدتان، برای شما موفقیت آرزو می‌کنم.

فکر و قضاوت ما مستقیماً وابسته به فشار خون و قوت اعصاب و عضلاتمان می‌باشد ● آلکسیس کارل

امیر پرندک

زمین‌های نساجی را حراج کردند

رئیس جمهور محترم، آذرماه سال ۸۵ قول احیاء کارخانه‌های نساجی در قائم‌شهر را دادند. امیدواریم امسال سوت این کارخانه‌ها هرچه زودتر به صدا درآید.

اما در حال حاضر این سؤال مطرح است که چرا زمین‌های مربوط به نساجی به حراج گذاشته شده و قرار است به مجتمع تجاری تبدیل شود؟ نکته مهم این که در قلب شهر نیاز به پارک و فضای سبز بیشتر احساس می‌شود تا یک مجتمع تجاری. این زمین‌ها اگر تبدیل به مجتمع تجاری شود، دیگر فضایی برای ایجاد پارک باقی نخواهد ماند!

عباس توکلی شهمیرزادی

جاده رامهرمز – اهواز آنتن همراه ندارد

در حالی که وزارت مخابرات بارها اعلام کرده است که بیشتر جاده‌های ارتباطی کشور، دارای آنتن تقویت کننده تلفن همراه است، ولی متأسفانه جاده رامهرمز – اهواز که یکی از جاده‌های مهم ارتباطی کشور است، در مسافت‌های زیادی فاقد آنتن تلفن همراه بوده و دارای نقاط کور زیادی در منطقه است این مسئله مشکلاتی برای مردم به وجود آورده است. مردم رامهرمز از مسوولان وزارت مخابرات و شرکت مخابرات خوزستان، خواستار رسیدگی به این مشکل هستند!

محمدعلی یوسفی - خبرنگار اطلاعات هفتگی

مارلیک، نیازمند شعب بانک‌های بیشتر است

شعبه بانک‌های موجود در شهرک مارلیک به دلیل افزون شدن جمعیت آن، جوابگوی مراجعه کنندگان نیستند. مردم باید ساعتها در انتظار بمانند تا بتوانند در پرداخت قبوض و رسیدگی به سایر امور بانکی خود موفق شوند. جا دارد مسوولان ذیربط در این زمینه اقدام عاجل و شایسته به عمل آورند و مانع اتلاف وقت مردم شوند.

عندلیب از مارلیک

گرانی را حل کنید

این درست نیست که صداوسیما به نقل از مسوولان، مدام توی بوق می کند که فلان قدر به حقوق بازنشستگان اضافه شده است. یا در آینده فلان خدمات را به آنها خواهیم داد و آنها را صاحب خانه خواهیم کرد و غیره. چرا که بعضی از بازاریان سودجوی از خدابی خبر با شنیدن این اخبار فکر می کنند، باید به سرعت دست به کار شوند و این پولهایی که به دست جماعت بازنشسته می رسند را از آنها بگیرند! آنها با ایجاد گرانی به دنبال گرفتن این چندرغازها از دست بازنشسته‌ها هستند. دولت بهتر است به جای وعده و وعید مشکل گرانی را حل کند.

هادی درخشان

صعود اطلاعات به سبلان

گروه کوهنوردی موسسه اطلاعات به مناسبت هشتاد و سومین سال حضور این موسسه در عرصه مطبوعات و اطلاع‌رسانی کشور در سپیده‌دم دهمین روز مرداد ۸۷ صعودی به قله زیبای ۴۸۱۱ متری سبلان داشت.

صعود گروه کوهنوردی روزنامه اطلاعات
قله سبلان

اعضای گروه از چپ به راست:
مجتبی طیاری آشتیانی – محمدرضا مافی – شهرام شهدی نژاد – داوود محمدنژاد – کورش غلامی و علیرضا لاری.

یاد قدیم به خیر!

هنوز در قائم‌شهر از این صحنه‌ها دیده می‌شود اصلاح بی درنگ و فنگ با هزار تومان، آنهم برخلاف آرایشگاههایی که کار خود را کش می دهند و سر و صورت می‌شویند تا چند هزاری بیشتر پول بگیرند!

بانک‌های نورآباد به حقوق مشتریان توجه کنند

عده‌ای از مردم نورآباد لرستان با مراجعه به دفتر اطلاعات هفتگی، از کم کاری برخی از کارکنان بانکها در نگرفتن فیش آب، برق، گاز و تلفن گله کردند. این عده از بستن در برخی بانکها قبل از پایان ساعت اداری و نپذیرفتن مراجعان گله داشتند.

این عده همچنین از ازدحام و شلوغی برخی از شعب بانکها در ساعت اداری و معطلی مردم و عدم برنامه‌ریزی در این مورد گلایه و پیشنهادات ذیل را مطرح کردند:

۱. نوبتی کردن ارائه خدمات به مشتریان خاص در ساعات غیراداری مثلاً عصرها و استفاده از دستگاههای نوبت‌دهی برای جلوگیری از اتلاف وقت.

۲. الفبایی کردن روزهای ارائه خدمات به مشتریان خاص، مثلاً روز شنبه از حرف الف تا حرف ح، روز یکشنبه از ...

۳. جداسازی روزهای خدمات رسانی به خانمها و آقایان و ... مثلاً شنبه خانمها، یکشنبه آقایان و ...

این افراد از فرماندار محترم شهرستان، خواستار اقدام عاجل در این زمینه و الزام همه بانکها به گرفتن تمام قبوض مردم و رعایت ساعات اداری از طرف بانکها و برنامه‌ریزی جهت جلوگیری از ازدحام و شلوغی برخی شعب در ساعات اداری شدند تا ضمن جلوگیری از سردرگمی و بلاتکلیفی مردم، مشکلات آنان در این زمینه حل شود.

سیدحسینعلی حسینی - خبرنگار اطلاعات هفتگی

نوشته‌های ناب

به وجود خدا دل گواهی می دهد نه عقل! پاسکال

سنگ آسمانی Neveshte_Nab@yahoo

○ خدایا، به من زیستن عطا کن که در لحظه مرگ بر بی‌ثمری لحظه‌ای که برزیستن گذشته‌است حسرت نخورم و مردنی عطا کن که بر بیهودگی‌اش سوگوار نباشم.

دکتر علی شریعتی – ستاره دنباله‌دار

نازنینم!

تمام امید من این واژه‌هاست، کویرم ببین برگ و باری ندارم، وسیعم چو صحرا، پر از سنگ خارا، ولی خاطر آسوده ماری ندارم، زمستان اگر سالها هم بماند ندارم خیالی، که من انتظار بهاری ندارم، اگر سرد و تنها درون سکوتم بدان نازنینم، که یاری ندارم!

سنگ آسمانی

○ به خاطر رخ زیبای گل رنج خار را باید تحمل کنی

غلامعلی چریکی

○ چون سنگ‌ها صدای مرا گوش می کنی، سنگی و ناشنیده فراموش می کنی.

سما

○ اگر می خواهی بدانی تا چه حد به کار خود علاقه داری ببین تا چه حد کارهایت عاقلانه است.

سیده فاطمه حسینی

○ یک اراده قوی بر همه چیز غالب می‌شود حتی بر زمان.

ناپلئون – بهناز عجم اکرامی

○ تلخ‌ترین اشکهایی که بر مزار رفتگان می‌ریزیم، به خاطر حرفهای ناگفته و کارهای ناکرده است.

اصغر شاهنظری

○ هر رحمتی که ندیده گرفته شود تبدیل به لعنت می‌شود.

پوربنکدار

○ عشق خطای فاحش فرد در تمایز یک آدم معمولی از بقیه آدمهاست.

برنارد شاو – الهام شیخ‌الاسلامی

○ من به تاراج خزان می‌مانم، تو به یک شاخه گل، من به این فاصله‌ها دلشادم!

عباس عابد

○ همیشه در حدی به خودت و توانایی هایت اعتماد و ایمان داشته باش که در عین حال نه به خودت مغرور شوی و نه خودت و شخصیتت را کوچک شماری.

صبا مهربانی‌فر

دل من

یادت باشد قلب من دل غم گرفته تو را بیشتر از شبهای مهتابی و روزهای آفتابی دوست دارد و تو باید بدانی رویای من با وجود تو جان می گیرد و عشق را در نگاه آسمان دلم هزار بار زنده می کند.

ماه تمام من

اطلاعات مفتکی

از: رضا رفیع

www.raffie.persianblog.ir

شکستن غیر انتفاعی شاخ غول در سه پرده!

پرده اول:

جراح حاذقی از اتاق عمل بیرون آمد و هیجان زده به شاگردانش گفت: همین الان یک غده ۲ کیلویی از فلان جای یک مریض بیرون آوردم. شاگردانش پرسیدند که خود مریض الان کجاست؟ گفت: هیچی... کجا می خواستید باشد؟ بردنش سردخانه! یکی از شاگردان انترن لبخند ملیحی زد و گفت: جسارت یکی است استاد، ولی اگر قرار به مردن بیمار فلک زده بود که من می توانستم یک غده ۲۰ کیلویی از بدن او در بیاورم!

پرده دوم:

یک شکارچی قهاری داشت در جمع دوستان قهارتر از خودش داستان یکی از شکارهای نمونه و بی نظیرش را با آب و تاب تعریف می کرد. حکایت بریدن دم شیر غران و قوی پنجه ای را نقل کرد که شکار شده بود. گفتند: خب مرد حسابی، چرا سرش را (سر شیر را) نبریدی که ابهتش بیشتر بود. نگاه عاقل اندر سفیهی کرد و گفت: خیلی پرتید!... سرش را قبل من یک نفر دیگر بریده بود.

پرده سوم:

اخیراً بعضی از مدارس نمونه و غیرانتفاعی (که بنده های خدا هیچ انتفاع مادی نمی برند و با باد هوا زنده اند) اعلام کرده اند که از دانش آموزانی برای مدرسه شان ثبت نام به عمل می آورند که دارای معدل بالا (حول وحوش ۲۰) و شرایط ممتاز باشند. این افراد با داشتن امتیازات عالی ــ که ان شاء الله خداوند متعالی بفرماید ــ می توانند پس از شرکت در آزمون، با سر وارد مدرسه شوند. یکی از دوستان ما که عمه اش هنوز هم مکتبخانه دارد، می گفت: این مدارس غیر انتفاعی واقعاً شاخ غول می شکنند. این جور دانش آموزان مستعد و نمره بالایی اگر تحویل مکتب عمه ما هم داده شوند، بدون شهریه و با کمترین هزینه های جانبی به شدت وارد دانشگاه خواهند شد. این مدارس اگر راست می گویند، شاگردان ضعیف الدرس را بگیرند چنان پایه های درسی شان را تحکیم و تقویت کنند که تاکسی دربست بگیرند وارد دانشگاه شوند.

حکایت بی پرده: عبید نقل می کند که از آسمان تگرگ باریدن گرفت و از قضا بر سر کچلی اصابت کرد و سرش بشکست. پس به خانه داخل شد و یک سر هاون با خودش بیرون آورد و رو کرد به آسمان تگرگی و با عصبانیت و اعتراض آرام غیرسیاسی گفت: اگر مردی، سر این هاون سنگی را بشکن. شکستن سر من که کاری ندارد!

شرایط تازه مدارس غیرانتفاعی: داشتن معدل بالا و والدین دارای درآمد بالا بد نیست. اصلاً نگاه آدم باید همیشه رو به بالا باشد. سعی هم باید بکند که خودش را بالا بیاورد. در همین راستا چند مورد دیگر هم به عنوان شرایط پیشنهادی برای ثبت نام در مدارس غیر انتفاعی به شرح زیر اعلام می داریم. لطفاً به زیر نگاه کنید:

۱ـ تضمین قبولی: پدر و مادر دانش آموز در صورت قبولی در آزمون مدارس، تعهد کتبی و ضمانت محضری بدهند که بچه شان در دانشگاه هم قبول خواهد شد.

۲ـ امکانات ماشینی: عصر، عصر ماشین و ماشینیسم است. فلذا آن دسته از دانش آموزانی که از ماشین پدرشان برای آمدن به مدرسه استفاده کنند و در مسیر برگشت نیز به طور دلبخواهانه و آزاد، اقدام به سوار کردن و رساندن پاره ای از معلمان عزیز غیر انتفاعی نمایند که یا اتومبیل ندارند، یا اگر دارند، آرم طرح ترافیک ندارند؛ در اولویت دخول در مدارس قرار گیرند.

۳ـ توسعه غذایی: به خاطر پاره ای گرانی های محدود و مختصر در راستای گوشت گاو و گوسفند و مرغ و سایر طیور، به اضافه اندکی گرانی در زمینه برنج و روغن و سیب زمینی و پیاز و سایر چیزهای مورد نیاز؛ دانش آموزانی که در غذای خود از این قبیل چیزها استفاده کنند، چون باعث بالا رفتن عملکرد برخی از معلمان دلسوز در محیط مدرسه خواهد شد، جزو پذیرشی های اول باشند.

٤ـ داشتن لبخند: نظر به اهمیت داشتن روحیه شاد و اثرات شگرف و عمیق و پهناور آن در ارتقاء سطح کیفی مدارس غیر انتفاعی و کوک شدن اطرافیان و باز شدن نطق دبیران خسته از کار و تلاش بی وقفه؛ دانش آموزان خندان به سرعت جذب مدارس شوند. حفظ این روحیه شاد و داشتن لبخند مداوم (ولو در حد فتوژنیک) به هنگام گرفتن خودیاری از والدین آنها بسیار کارگشا خواهد بود. گاهی با یک لبخند ساده می شود مشکلات زیادی را حل یا منحل کرد. چرک کف دست دنیا که سهل است.

توضیح ناتمام: یک چند تا شرایط پیشنهادی دیگر هم توی آستین گشاد ما هست که اگر کسی انتقاد نکرد، از طریق تبلیغات سطح شهر، به اطلاع عموم شهروندان وعلاقه مندان به ثبت نام جگر گوشه هایشان در مدارس غیرانتفاعی خواهد رسید.

هیچ جای من تورم ندارد!

دیروز پریروز، جناب آقای احمد توکلی، رئیس مرکز پژوهش های مجلس، در راستای تورم موجود در جامعه، به نکات ظریفی اشاره کردند که چند موردش را به ترتیب قد خدمت با سعادت شما نقل به عین می کنیم:

۱ـ مسوولان نسبت به تورم روانی جامعه حساس باشند.

۲ـ از اتخاذ مواضعی که باعث تشدید تورم در جامعه می شود، بپرهیزند.

۳ـ بنده اطلاعی از میزان تورم ندارم، ولی اگر هم داشته باشم، آن را بیان نمی کنم.

٤ـ یکی از عوامل تورم، تلقی از تورم است.

۵ـ برخی از رسانه ها برای بازار گرمی در خصوص تورم اغراق می کنند و این امر کار خوبی نیست و به ضرر مردم و اقتصاد کشور است.

٦ـ ....

صد بار به این پدربزرگ دست به عصامان توصیه کردیم که لازم نیست از سیر تا پیاز اخبار یومیه را دنبال کند. هم فشارش بالاست، برای همه جاش ـ از جمله پاش ـ خطر دارد؛ و هم چون به خاطر مختصری حواس پرتی بیش از حد استاندارد، گاهی قدرت حل و هضم هر مساله ای را ندارد، می بینید که یکهو می زند الکی ربط و یابس را به هم ربط می دهد. نه که خیلی هم قائل به ربط نمی باشد، فلذا در پاره ای موارد حادثه ساز هم می شود.

بیت وارده:

سن که رسید به هشتاد   قافیه می زند قاط !

تازه ترین نمونه آزمایش شده اش همین دیروز اتفاق افتاد. مدتی است که از ناحیه پا دچار کمی تورم شده، اما هرچی به ایشان اصرار و ابرام می کنیم که رضایت بدهد ببریمش دکتر، افاقه نمی کند که نمی کند. دلایل من درآوردی خودش را هم دارد. به نکات بیخودی اشاره می کند. می گوید:

۱ـ من در مقابل تورمم احساس مسوولیت می کنم. به شما چه؟... شما از بس به من گیر دادید که تورم دارم، از نظر روانی روی من تاثیر منفی گذاشتید. از کجا معلوم که این تورم من جنبه روحی ـ روانی نداشته باشد. اصلاً تو به روح اعتقاد داری؟...

۲ـ حالا آمدیم و از متورم شدن پام اظهار ناراحتی کردم. خب، فردا چارتا آدم سالمند مساله دار دیگر هم از من یاد می گیرند، می آیند علناً از برخی مواضع متورم خود ابراز ناراحتی می کنند. آن هم الان که هرچه غیر متعهد خارجی هست، در تهران، دور هم جمع شده اند.

۳ـ تازه، بنده هنوز اطلاع دقیقی از سایز تورمم ندارم که عرضه کنم. آن هم بالفرض اگر تورمی در کار بوده باشد. خب پس چه دردی دوا می شود از گفتنش؟.....

خامشی به که ضمیر دل خویش
با کسی گفتن و گفتن که مگو!

٤ـ جدا از اینها، از کجا معلوم که اینجام [در اینجا اشاره به پای راستش می کند] حتماً دچار تورم است؟ شاید ناشی از طرز تلقی ما باشد؟ مگر مولوی نفرموده:

«پیش چشمت داشتی شیشه کبود
زین سبب عالم کبودت می نمود.»؟....

اون عینک دودیت رو بردار بچه!

۵ـ از همه اینها که بگذریم، تو یک وجب قدی در همین حد و انداز] خودت یک پا رسانه سیاری. می ترسم هرچه که از تورم پام بنالم، بروی یک جایی توی بوق کنی و در نهایت به ضرر مردم و اقتصاد مملکت تمام شود. در صورتی که یک موی تنم به این کار راضی نیست. مگر این که درد پام فشار بیاورد، یا که خدای نکرده تورم از پام بزند به یک جای دیگر.

با این که می فهمم پدربزرگ موقتاً و مجدداً ربط و یابس را زده با هم قاطی کرده، عرض می کنم که در مجموع، اینهایی که فرمودید، کلهم اجمعین چه ربطی موز دارد با شقیقه؟ می گوید: اولاً حرف دهنت را بفهم؛ در ثانی درست صحبت کن. ثالثاً اون پای بی صاحبت رو جلو من دراز نکن!... آدم خوب است که پایش را به اندازه گلیمش دراز کند. تازه، جنابعالی پایت هم تورم ندارد. حالا مال ما را بگویی، یک چیزی..... شایعاتی هست!

حقیقت یقین، در تو کل داشتن به خداست ● امام علی(ع)

بازیهای المپیک در کجا برگزار می شود

المپیک تابستانی ۲۰۰۸ به عنوان بزرگترین رویداد ورزشی جهان رسما از روز هشتم اوت مصادف با ۱۸ مرداد در شهر پکن آغاز شده و تا ۲۴ اوت به طول خواهد انجامید. مراسم افتتاحیه بازیهای المپیک در استادیوم ملی شهر پکن در ساعت ۸:۸:۸ به وقت رسمی چین برگزار می شود.

در آستانه برگزاری معتبرترین رویداد ورزشی دنیا که امسال با شعار «یک دنیا، یک آرزو» برگزار می شود خالی از لطف نیست نگاهی گذرا به ورزشگاه های محل برگزاری رقابت های المپیک داشته باشیم، برخی از این ورزشگاه ها همچون استادیوم ورزش های آبی دارای معماری شگفت انگیزی هستند:

ورزشگاه سرپوشیده دانشگاه فناوری چین با ظرفیت ۷هزار و ۵۰۰ نفر محل برگزاری مسابقات بدمینتون و ژیمناستیک

ورزشگاه بسکتبال المپیک پکن با ظرفیت ۱۸ هزار صندلی میزبان رقابت های بسکتبال

مجموعه بیسبال شامل دو زمین مسابقه و یک زمین تمرینی با ظرفیت ۱۵ هزار نفر

استادیوم ملی پکن معروف به «آشیانه پرنده» با گنجایش ۹۱ هزار صندلی که میزبان مراسم افتتاحیه و اختتامیه المپیک بوده و مسابقات دو و میدانی و فینال فوتبال نیز در این استادیوم برگزار خواهد شد.

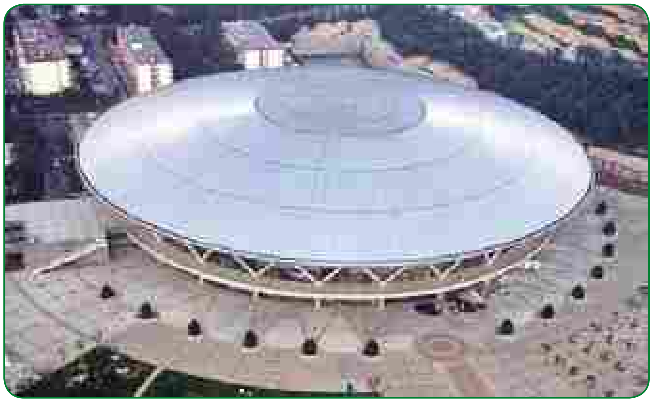

ورزشگاه «لائوشان ولودروم» میزبان مسابقات دوچرخه سواری داخل سالن با گنجایش ۶هزار صندلی

استادیوم ملی ورزش های آبی پکن موسوم به «مکعب آب» با ظرفیت ۱۷ هزار نفر محل برگزاری ورزش های آبی و شنا

مرکز تنیس سبز المپیک پکن دارای ۱۰ زمین مسابقه تنیس و ۶ زمین تمرینی با ظرفیت ۱۷ هزار و ۴۰۰ نفر

سالن سرپوشیده دانشگاه کشاورزی چین محل برگزاری مسابقات کشتی با ظرفیت ۸هزار و ۲۰۰ صندلی

زمین تیراندازی با ظرفیت ۵ هزار نفر

ورزشگاه سرپوشیده دانشگاه هوانوردی و کیهان نوردی پکن با ظرفیت ۵ هزار و ٤۰۰ صندلی میزبان رقابت های وزنه برداری

ورزشگاه دانشگاه علوم و فن آوری پکن با ظرفیت ۸هزار نفر میزبان مسابقات جودو و تکواندو خواهد بود

مجموعه ورزشی هاکی دارای دو زمین مسابقه با ظرفیت ۱۷ هزار صندلی

استادیوم ملی بازیهای سالنی پکن با گنجایش ۲۰ هزار تماشاگر ویژه مسابقات هندبال المپیک

زمین والیبال ساحلی با ظرفیت ۱۲ هزار تماشاگر

ورزشگاه ٦ هزار نفری دانشگاه پکینگ تا چند روز دیگر میزبان مسابقات تنیس روی میز خواهد بود

ریشه شقایق پژمرده، ناله‌ای است به درگاه خدا ● جبران خلیل جبران

«بیگ بن»

ساعتی برای تمام فصول

از: سیدعلی موسوی‌پور

در گوشه گوشه جهان بزرگ آثار و شاهکارهایی از توانمندیهای انسان به چشم می خورد. جالب اینجاست که اکثر بناها و ساختمان‌های شگفت‌انگیز جهان مربوط به گذشته‌ای دور می شود. در آن زمان ابزار و وسایل و امکانات امروزی نبوده اما مردم آن دوران با مهارتی خاص توانسته‌اند آثاری زیبا و به یاد ماندنی برای نسل های آینده خود به یادگار بگذارند.

یکی از بناهای عظیم و معروف قرن ۱۹ در لندن واقع است که ساعت «بیگ بن» نام دارد. اکنون قصد داریم درباره‌ی تاریخچه ساخت این ساعت صحبت کنیم. در نیمه‌های شب ۱٦ اکتبر ۱۸۳٤ یک قصر قدیمی در «وست مینیستر» لندن در آتش سوخت. گفته شده «چارلز باری» معمار چیره‌دست انگلیسی همان زمان از برینگتون به لندن باز می گشت. او در آنجا طراحی یک کلیسای عظیم را به پایان رسانده بود؛ ناگهان چشمش به شعله‌های فروزان آتش افتاد که در نزدیکی ساختمان‌های مجلس انگلیس به چشم می خورد.

دولت انگلیس برای بازسازی بنای سوخته شده مسابقه‌ای میان معماران گذاشت. «چارلز باری» پیشنهاد ساخت یک برج عظیم ساعت را داد. حتی طراحی آن را نیز ارائه کرد. او همان شب جرقه‌ای در ذهنش پدیدار شد که می توانست در جای این قصر سوخته ساعتی بر روی برجی عظیم بنا نماید. پیشنهاد او از میان ٤۰۰ معمار برجسته انتخاب گردید. او ساعتی طراحی کرد که صفحه‌ای به قطر ۹ متر بر بلندی بیش از ۲۰۰ متر قرار داشت.

تنها طراحی یک ساعت لازم نبود، او نیاز به یک ساعت ساز ماهر داشت. «بنیامین لویس وولیامی» ساعت ساز معروف آن زمان به یاری «باری» آمد. او بهترین ساعت ساز انگلیس به شمار می رفت. اکنون نیز در موزه‌های انگلیس ساعت‌های ساخت دست «وولیامی» نگهداری می شود که بسیار با ارزش و بی نظیر است. «باری» و این ساعت‌ساز مشهور مشغول طراحی و ساخت بزرگترین ساعت جهان شدند، اما متأسفانه «وولیامی» عمرش کفاف نداد و در سال ۱۸۵٤ در حالی که هنوز ساعت نیمه تمام بود از دنیا رفت. لذا «سر جورج آیری» ستاره‌شناس سلطنتی، ادامه طراحی و ساخت ساعت را به عهده گرفت و از سال ۱۸۵۵ همکاری خود را با «باری» آغاز نمود. او توانست ساعت را به نحوی طراحی نماید که ثانیه‌هایش هم به طور دقیق باشد. در همین سال «آیری» تصمیم گرفت «ادوارد جان دنت» را که یکی از ساعت‌سازان سلطنتی بود به همکاری دعوت نماید.

او ساعت‌های آفتابی زیادی ساخته بود که بسیار دقیق عمل می کرد. اما متأسفانه او نیز عمرش به پایان ساخت ساعت نرسید و در سال ۱۸۵٦ از دنیا رفت. «فردریک دنت» برادرزاده‌اش که شاگرد «دنت» هم بود، جای عمویش را گرفت. «ادموند بکت دینسون»، طراح ساعت‌های ملکه انگلیس به جمع آنان پیوست. او در دقیق‌سازی ساعت بی نظیر بود. او در دانشگاه کمبریج قضاوت و حقوق خوانده بود. اما در کارهای فنی توانایی خاصی داشت. این گروه زبردست طراحی و ساخت گوشه‌ای از ساعت را به عهده گرفتند که همه آنان تحت نظر باری بودند و از او راهنمایی می گرفتند.

البته در ابتدا با مشکلاتی روبه‌رو شدند. اولین مسئله‌ای که پیش آمد چگونگی استقرار ساعت بر روی برج بود. «باری» که معمار برج محسوب می شد معتقد بود ساعت را قطعه قطعه کرده و بر روی برج سرهم کنند. همین طور هم شد اما کار بسیار سخت و پیچیده‌ای بود. آنان مجبور بودند ساعت ساخته شده را تکه‌تکه کرده و بر روی برج قرار دهند.

در سال ۱۸۵٦ «جان وارنر» و پسرانش ناقوس ساعت را ساختند. این ناقوس حدود ۱٦ تن بود که یک چکش به وزن ٦ تن نیز داشت. اما یک سال بعد در سال ۱۸۵۷ ناقوس بزرگ، ترک خورد و شکست. دلیل ترک خوردن آن را وزن سنگین چکش دانستند. در سال ۱۸۵۸ ناقوس دیگری به وزن ۱۳/۵ تن ساخته شد که تا امروز همواره باقی مانده است.

نام «بیگ‌بن» توسط «وارنر» پیشنهاد شد. مشخص نیست چرا چنین نامی را بر روی این ساعت نهادند. بیگ‌بن در معنی یعنی درون بزرگ که شاید به خاطر ناقوس های بزرگ و سنگین وزن درون این ساعت بود که چنین نامی را بر روی آن نهادند.

یک ناقوس برای رساندن صدای اعلام ساعت کافی نبود. در نتیجه ٤ ناقوس دیگر ساخته شد که بر روی چهارچوب به صورت آویزان و معلق قرار داشتند.

مشکل دیگر قرار دادن عقربه‌های ساعت بر روی صفحه ساعت بود. عقربه‌های ساخته شده بسیار سنگین بود، به نحوی که به راحتی حرکت نمی کرد و مکث کوتاهی در حد یک صدم ثانیه داشت و همین توقف سبب می شد ساعت دقیق نشان داده نشود.

لذا «باری» در سال ۱۸۵۹ دستور ساخت عقربه‌های سبکتر را داد. این بار موفق شدند و تا به امروزه عقربه‌های ساعت بیگ‌بن به طور دقیق مشغول چرخیدن به دور خود هستند.

کارکرد دقیق ساعت مدت کوتاهی به طول انجامید. بعد از یک ماه دوباره یکی از ناقوس ها که به وزن ٦ تن بود، ترک خورد. باز هم چکش سبب خرابی ناقوس شده بود. این بار تصمیم گرفتند از چند شیمیدان کمک بگیرند و جنس ناقوس ها را تغییر دهند تا در برابر ضربات چکش ها آسیب نبینند. آنان ناقوس ها را از فلزی تهیه نمودند که محکم باشد و بالاخره در سال ۱۸٦۲ ساعت در سر جای خود قرار گرفت و شروع به کار کرد.

در سال ۱۹۰٦ برای روشن نمودن صفحه ساعت از چراغ های گازی استفاده نمودند که شب هنگام صفحه ساعت به خوبی دیده شود.

در سال ۱۹۱۲ چراغ های برقی جایگزین چراغ های گازی شد و در سال ۱۹۳٤ همه قطعات ساعت تعمیر و روغن کاری شد. اولین ایستگاه رادیویی توسط «بی.بی.سی» در بیگ بن مستقر شد و در شب ۳۱ دسامبر ۱۹۲۳ از این ایستگاه آغاز سال نو را به مردم انگلیس اعلام کردند.

در طول جنگ جهانی دوم نیز تمامی اخبار جنگ توسط بی.بی.سی از این ایستگاه مخابره می شد و هنوز هم بیگ‌بن ایستگاه رادیویی BBC است.

در سال ۱۹۷٦ به طور غیرمترقبه‌ای ساعت از کار افتاد. جریان از این قرار بود که در ساعت ۳/٤۵ صبح ۵ آگوست ۱۹۷٦ هنگامی که ساعت در حال کار کردن بود و مردم لندن در خواب به سر می بردند، میله فلزی ساعت بر اثر سایید گی شکست و با وزنی حدود ۱/۲۵ تن بر روی دیگر قسمت‌های موتور ساعت افتاد و سبب خرد شدن ماشین ساعت شد و صدای مهیبی از درون ساعت بلند شد. مهندسین دست به کار شدند و همه قسمت‌های قدیمی ساعت را مدرن کردند و یک موتور برقی برای آن قرار دادند تا مشکلی پیش نیاید.

و اکنون نیز در آغاز هر سال جدید اصواتی دلنشین و گوش نواز از ساعت شنیده می شود و به این ترتیب سال نو اعلام می گردد.

در ذیل مطالبی درباره‌ی جزئیات ناقوس ها، صفحه و عقربه‌های ساعت به اطلاعتان می رسانیم.

در برج ساعت ۵ ناقوس وجود دارد که بزرگترین آن ۱۳/۵ تن وزن و به قطر ۳ متر است. ٤ ناقوس دیگر حدود ۱ و ۱/۲۵ و ۳/۵ تن وزن دارند. وقتی ناقوس ها بر اثر ضربات چکش ترک خورد، «دینسون و وارنر» ناقوس های کوچکتر و سبک‌تر و در نتیجه چکش های کم وزن‌تری ساختند.

چکش ها حدود ٤ و ۳ و ۲ و ۱ و ۰/۵ تن وزن دارد. اکنون آنچه از درون ساعت شنیده می شود آوای همان ناقوس ها و چکش هایی است که در سال ۱۸٦۲ ساخته شده است. هم چنین همه ساله ناقوس های ساعت را روغن کاری و مرمت می کنند. البته تغییراتی در درون ساعت و ناقوس و چکش ها به وجود آمده که ساعت دقیقاً کار کند.

حال درباره‌ی برج و صفحه‌ی ساعت مطالبی را بیان می کنیم:

بنای برج ساعت را در سال ۱۸۳۵ نهادند. برج ساعت حدود ۹۷ متر ارتفاع دارد. ارتفاع خود ساعت تا زمین ٦۱ متر است. در بالای برج چندین اتاق نیز ساخته شده. ۲۹۰ پله تا اتاق ساعت و ۳٤۰ پله تا پشت بام برج ساعت وجود دارد. صفحه ساعت توسط «آگوستوس پوچین» ساخته شد که ۹ متر قطر دارد و از ۳۱۲ تکه سنگ سیلیسی مانند شیشه شیری رنگ ساخته شده است. اعداد ساعت حدود ٦۰ سانتی متر بلندی دارد و به صورت رومی نوشته شده است.

هر یک سال یک بار نیز با دقت تمام صفحه ساعت تمیز می شود، به نحوی که به عقربه ضربه وارد نشود.

آخرین باری که صفحه ساعت تمیز و گردگیری شد، در آگوست ۲۰۰۱ بوده است. در زیر صفحه ساعت نوشته شده است: «لرد از تو می خواهیم ملکه ویکتوریای اول را نجات بدهی» هم چنین اسامی طراحان و سازندگان برج و ساعت در زیر برج ساعت حک شده است.

۲۸ چراغ در پشت صفحه ساعت قرار گرفته که صفحه را روشن می کند. عقربه ساعت شمار ٤ متر بلندی و ۲/۵ تن وزن دارد.

باریکتر از مو

سمیه داودبیگی beigi_somayeh@yahoo.com

تو نیز رشد می کنی

روزی تصمیم گرفتم که دیگر همه چیز را رها کنم. شغلم را، دوستانم را، زندگی ام را! به جنگلی رفتم تا برای آخرین بار با خدا صحبت کنم. به خدا گفتم: آیا می توانی دلیلی برای ادامه زندگی برایم بیاوری؟ و جواب او مرا شگفت زده کرد. او گفت: آیا درخت سرخس و بامبو را می بینی؟

پاسخ دادم: بلی.

فرمود: هنگامی که درخت بامبو و سرخس را آفریدم، به خوبی از آنها مراقبت نمودم. به آنها نور و غذای کافی دادم. دیر زمانی نپایید که سرخس سر از خاک برآورد و تمام زمین را فرا گرفت اما از بامبو خبری نبود. من از او قطع امید نکردم. در دومین سال سرخسها بیشتر رشد کردند و زیبایی خیره کننده ای به زمین بخشیدند اما همچنان از بامبوها خبری نبود. من بامبوها را رها نکردم. در سالهای سوم و چهارم نیز بامبوها رشد نکردند. اما من باز از آنها قطع امید نکردم. در سال پنجم جوانه کوچکی از بامبو نمایان شد. در مقایسه با سرخس کوچک و کوتاه بود اما با گذشت ٦ ماه ارتفاع آن به بیش از ۱۰۰ فوت رسید. ۵ سال طول کشیده بود تا ریشه های بامبو به اندازه کافی قوی شوند. ریشه هایی که بامبو را قوی می ساختند و آنچه را برای زندگی به آن نیاز داشت را فراهم می کرد.

خداوند در ادامه فرمود: آیا می دانی در تمامی این سالها که تو درگیر مبارزه با سختیها و مشکلات بودی در حقیقت ریشه هایت را مستحکم می ساختی. من در تمامی این مدت تو را رها نکردم همانگونه که بامبوها را رها نکردم.

هرگز خودت را با دیگران مقایسه نکن. بامبو و سرخس دو گیاه متفاوتند اما هر دو به زیبایی جنگل کمک می کنند. زمان تو نیز فرا خواهد رسید تو نیز رشد می کنی و قد می کشی!

از او پرسیدم: من چقدر قد می کشم.

در پاسخ از من پرسید: بامبو چقدر رشد می کند؟

جواب دادم: هر چقدر که بتواند.

گفت: تو نیز باید رشد کنی و قد بکشی، هر اندازه که بتوانی.

مهروز لاریمی

ما چقدر می توانیم عاشق باشیم

این یک داستان واقعی است که در ژاپن اتفاق افتاده است. شخصی دیوار خانه اش را برای نوسازی خراب می کرد خانه های ژاپنی دارای فضایی خالی بین دیوارهای چوبی هستند. این شخص در حین خراب کردن دیوار در بین آن، مارمولکی را دید که میخی از بیرون به پایش کوفته شده است دلش سوخت و یک لحظه کنجکاو شد وقتی میخ را بررسی کرد تعجب کرد این میخ ده سال پیش هنگام ساختن خانه کوبیده شده بود! چه اتفاقی افتاده؟

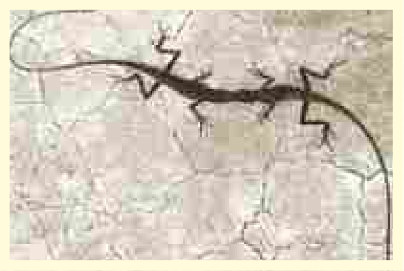

مارمولک ده سال در چنین موقعیتی زنده مانده! در یک قسمت تاریک بدون حرکت چنین چیزی امکان ندارد و غیر قابل تصور است متحیر از این مساله کارش را تعطیل و مارمولک را مشاهده کرد تا بفهمد در این مدت چه کار می کرده؟ چگونه و چه چیز می خورده؟ همانطور که به مارمولک نگاه می کرد یکدفعه مارمولکی دیگر با غذایی در دهانش ظاهر شد مرد شدیدا منقلب شد ده سال مراقبت چه عشقی! چه عشق قشنگی! اگر موجود به این کوچکی بتواند عشق به این بزرگی داشته باشد پس تصور کنید ما تا چه حدی می توانیم عاشق شویم اگر سعی کنیم...

امید

چهار شمع به آهستگی می سوختند. در آن محیط آرام صدای آنها به گوش می رسید. شمع اول گفت: من صلح و آرامش هستم هیچ کس نمی تواند شعله مرا روشن نگاه دارد من باور دارم که به زودی می میرم. سپس شعله صلح و آرامش ضعیف و ضعیف تر شد و به کلی خاموش شد...

شمع دوم گفت: من ایمان و اعتقادم. من برای بیشتر آدمها دیگر ضروری نیستم پس دلیلی ندارد دیگر روشن بمانم. سپس با وزش نسیمی ملایم خاموش شد.

شمع سوم با ناراحتی گفت من همانا عشق هستم ولی توانایی آن را ندارم که دیگر روشن بمانم. انسانها مرا در حاشیه زندگی وارد کرده‌اند و اهمیتی به من نمی دهند آنها مرا فراموش کرده‌اند حتی به نزدیکترین کسان خود عشق نمی ورزند. طولی نکشید که عشق هم خاموش شد.

ناگهان کودکی وارد اتاق شد سه شمع را دید و گفت: شما خاموش شده‌اید همه از شما انتظار دارند که تا آخرین لحظه روشن بمانید، پس شروع به گریستن کرد.

پس شمع چهارم گفت: نگران نباش تا زمانی که من اینجا هستم ما می توانیم بقیه شمعها را روشن کنیم، همانا من امید هستم.

با چشمانی که از اشک شوق می درخشید، کودک شمع امید را برداشت و بقیه شمع ها را روشن کرد.

کاش نور امید هیچگاه از زندگی محو نشود.

زهرا مترجمی – جزه

شکی که انسان را عوض می کند

در فولکور آلمان قصه‌ای هست که می گوید مردی صبح از خواب بیدار شد و دید تبرش ناپدید شده است. شک کرد که همسایه‌اش آن را دزدیده باشد، برای همین تمام روز او را زیر نظر گرفت. متوجه شد که همسایه‌اش در دزدی مهارت دارد مثل یک دزد راه می رود، مثل دزدی که می خواهد چیزی را پنهان کند، پچ پچ می کند. آنقدر از شکش مطمئن شد که تصمیم گرفت به خانه برگردد، لباسش را عوض کند و نزد قاضی برود و شکایت کند.

اما همین که وارد خانه شد، تبرش را پیدا کرد. زنش آن را جابجا کرده بود. مرد از خانه بیرون رفت و دوباره همسایه‌اش را زیر نظر گرفت و دریافت که او مثل یک آدم شریف راه می رود، حرف می زند و رفتار می کند.

سارا پوربنکدار – رشت

خطر کنید!

خرچنگ دریایی لاک ضخیمی بر پشت دارد که اندامش را محافظت میکند، این جانور با داشتن این لاک که جسم او را محبوس کرده است نمیتواند رشد کند، تنها با دور انداختن این لاک است که میتواند رشد کند و بزرگتر شود وقتی خرچنگ دریایی لاکش را از خود جدا میکند در حقیقت سپر خود را از دست میدهد و آسیب پذیر میشود زیرا تا لاک تازه بر پشتش نروید پوستی نازک و صورتی اندامش را می پوشاند که قدرت حفظ او را در برخورد با تخته سنگها و جانوران دیگر ندارد. به عبارت ساده تر او به خاطر رشد بیشتر مایل است زندگی خود را به خطر بیاندازد ..

خطر کنید و با شگفتی شاهد رو آوردن بخت و اقبال به سوی خود باشید، و ببینید که چگونه باران نعمتهای خداوندی بر شما خواهد بارید.

اگر سعی کنی همواره «خودت» باشی و در هر وضعیتی خودباشی «شخصیت» داری ● دکتر هرمز انصاری

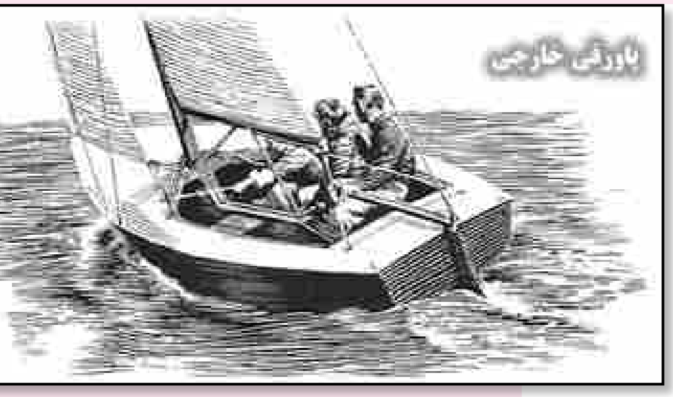

کارآگاه «مک آلن» با چهره‌ای ناامید، قدم به خیابان گذاشت. منتظر شد تا یک تاکسی از راه برسد و او را سوار کند. از اینکه اجازه داده بود که ملعبه دست «آرانگو» شود، بدجوری خونش به جوش آمده بود. در زندگی‌اش آدمهای ناتویی مثل «آرانگو» زیاد دیده بود که اگر هم چیزی به کسی می‌دادند، در آخرین لحظه از دستش قاپ می‌زدند! اما کاری از او ساخته نبود. فعلاً دور، دور «آرانگو» بود. امیدی نداشت که از جانب این شخص خبری بشود! به هر حال، می بایستی تا فردا صبر می‌کرد و دوباره به او تلفن می‌زد. شاید می‌توانست یک کپی از فیلم صحنه جنایت در اختیار بگیرد.

هنگامی که تاکسی جلوی پایش توقف کرد، روی صندلی عقب نشست. حوصله حرف زدن با راننده را نداشت. از کارت شناسایی راننده که روی داشبورد نصب شده بود دانست که ملیت روسی دارد. نشانی بازار «شرمن» را روی تکه کاغذی یادداشت کرد و به دست راننده داد. قصد داشت به فروشگاه کوچکی که «گلوریا توریس» در آنجا به قتل رسیده بود، سری بزند.

سرانجام تاکسی مقابل فروشگاه کوچک توقف کرد. مغازه‌ای بود مثل هزاران مغازه کوچک دیگر که روی ویترین آن برچسب حراج دیده می‌شد. اما به هر حال، این قاتل سنگدل به منظور سرقت و کشتن دو انسان بی گناه، این مغازه را برگزیده بود.

برچسب‌های متعددی که روی شیشه فروشگاه چسبانده شده بود، تا اندازه‌ای داخل فروشگاه را از نظر پنهان می‌ساخت. «مک آلن» پنداشت شاید قاتل به همین دلیل این فروشگاه را انتخاب کرده بود، زیرا کسانی که سوار بر اتومبیل از آنجا می‌گذشتند به سختی می‌توانستند داخل مغازه را ببینند!

کارآگاه «مک آلن» از تاکسی پیاده شد و به راننده گفت که منتظر بماند. سپس خود به سوی مغازه به راه افتاد. با ورود او، زنگوله‌ای که بالای در نصب شده بود به صدا درآمد. صندوق فروشگاه — که او آن را در فیلم دیده بود — درست روبروی در، نزدیک دیوار قرار داشت و زن سالخورده‌ای پشت آن ایستاده بود. به محض ورود، به «مک آلن» خیره شد. این زن که نژاد آسیایی داشت، همسر «چان هو کانگ» صاحب مقتول فروشگاه بود. «مک آلن» یک بسته آب‌نبات برداشت و به طرف پیشخوان رفت. آن را روی پیشخوان گذاشت. درست در جایی ایستاد که «گلوریا توریس» چند لحظه قبل از مرگ در آنجا ایستاده بود و به آقای «کانگ» بینوا لبخند می‌زد. با حالتی غمگین به پیرزن نگریست و سری تکان داد. پیرزن پرسید:

– چیز دیگری نمی‌خواهید؟

– نه، فقط همین یک بسته آب نبات!

از حرکات زن دانست که دچار ترس شده، زیرا او مشتری غریبه‌ای بود و آن زن، پس از قتل شوهرش، از همه غریبه‌ها وحشت داشت! هنگامی که «مک آلن» بقیه پول خود را می‌گرفت، متوجه شد که آن زن ساعت بزرگی با بند مشکی به مچ دست خود بسته است. یک ساعت مردانه بود. او آن ساعت را می‌شناخت. چرا که قبلاً آن را در فیلم، روی مچ دست آقای «کانگ» دیده بود. پرسید:

– شما خانم «کانگ» هستید. اینطور نیست؟

آن زن کار خود را نیمه تمام گذاشت و پاسخ داد:

– بله، ولی شما را به جا نمی‌آورم؟

– درست است. شنیدم که در اینجا اتفاق ناگواری رخ داده. از بابت مرگ شوهرتان متاسفم!

آن زن اندوهگین سری تکان داد و زیر لب تشکر کرد. و پس از لحظه‌ای سکوت گفت:

– تنها راه جلوگیری از ورود شیطان، بستن در مغازه نیست. ما باید کاسبی بکنیم و یک لقمه نان بخوریم!

«مک آلن» سری به نشانه تایید تکان داد و پس از تشکر از او، از مغازه خارج شد. هنگام خروج، دوباره زنگوله بالای در به صدا درآمد. «مک آلن» به سوی تاکسی رفت و سوار شد. یکبار دیگر نمای بازارچه را ورانداز کرد. چرا سارق این مکان را انتخاب کرده بود؟ در این هنگام چشمش به تلفن عمومی بیرون مغازه افتاد. یادش آمد که مرد نیکوکار، از همان جا به پلیس زنگ زده و جریان جنایت را به آنها اطلاع داده بود. نمی‌دانست پس از آنکه آن مرد، تمایلی برای شناخته شدن نشان نداد آیا ماموران آگاهی اثر انگشت او را ضبط کرده بودند یا نه؟ به هر حال، اکنون دیگر خیلی دیر شده بود! راننده با لهجه روسی‌اش پرسید: «کجا بروم؟»

کارآگاه «مک آلن» با انگشتانش روی تشک صندلی ضرب گرفت، بعد انگار چیزی به خاطرش رسیده باشد گفت:

– چند دقیقه همین جا صبر کن. بگذار کیلومتر شما روشن باشد. من باید چند تا تلفن بزنم.

دوباره از تاکسی پیاده شد و به طرف تلفن عمومی رفت. کارتش را داخل دستگاه فرو برد و از روی دفتر یادداشتش، شماره خانم «کیشا راسل» را در روزنامه «لس آنجلس تایمز» گرفت:

– سلام «کیشا». من «تری مک‌آلن» هستم. می‌خواستم از بابت آن مقاله، ازت تشکر کنم. می‌بخشی زودتر نتوانستم با تو تماس بگیرم.

– اشکالی ندارد. خدا را شکر که تو باز هم یک جو معرفت داری. دیگران که هیچ وقت به خاطر هیچ چیز از من تشکر نمی‌کنند!

– اما من هم آنقدر بامعرفت نیستم. باید بگویم که سلام گرگ بی طمع نیست. بهت تلفن زدم تا لطفی در حق من بکنی. آیا کامپیوترت روشن است؟

– آره، تو هم که اجر خودت را ضایع کردی! خب، بگو ببینم چه می خواهی؟

کارآگاه مک آلن افسر کار کشته پلیس، با وجودی که به خاطر عمل جراحی قلب از کار کناره گرفته اما وقتی که می فهمد قلب پیوندی که در سینه اش می تپد متعلق به زنی است که ناجوانمردانه کشته شده و قاتل آن هنوز پیدا

– راستش دنبال چیزی می‌گردم. دنبال مقالاتی می‌گردم که درباره یک سارق نوشته شده باشد. سارقی که مردم را می‌کشد!

خانم «راسل» خنده بلندی سر داد:

– عجب حرفی زدی ها! اینجا «لس آنجلس» (شهر فرشتگان) است. سارقین هم مثل آب خوردن آدم می‌کشند! نمی‌دانم تو چه می‌خواهی؟

– می‌دانم. اما اضافه می‌کنم سارقش یک ماسک اسکی به چهره داشته باشد و سرقت هم در حدود هیجده ماه اخیر اتفاق افتاده باشد!

خانم «راسل» فوراً دستگاهش را به کار انداخت و در همان حال که روی کلمات «سرقت» و «ماسک اسکی» و «تیراندازی» تمرکز می‌کرد پرسید:

– «تری» باز چه خبر شده؟ فکر می‌کردم تو بازنشسته شده‌ای!

– آره، بازنشسته شده‌ام.

– اما اینطور که می‌بینم هنوز داری ادای روزهای قدیم را درمی‌آوری! آیا باز هم دنبال قاتل می‌گردی؟

– یک همچین چیزی. دارم اطلاعاتی برای یکی از دوستان جمع‌آوری می‌کنم. خودت می‌دانی که وقتی مجوز نداشته باشی، برای اداره پلیس «لس آنجلس» هم غریبه‌ای بیش نیستی!

«خانم راسل» به اقتضای حرف روزنامه‌نگاری‌اش کنجکاوی نشان داد:

– می‌شه بگی جریان چیه؟

– هنوز ارزش خبری ندارد «کیشا». اگر بعداً موضوع معلوم شد یقین داشته باش تو اولین نفری خواهی بود که به او خبر خواهم داد!

خانم «راسل» با دلخوری گفت:

– ناسلامتی من خبرنگار روزنامه هستم. آن وقت تو برای هر موضوعی ارزش خبری تعیین می‌کنی! به هر حال اشکالی ندارد. سعی می‌کنم کمک‌ات کنم.

«مک‌آلن» لحظه‌ای مکث کرد، سپس پرسید:

قسمت ششم

بازی مرگ و زندگی

ترجمه: سیروس گنجوی

نشده، همه توصیه ها را به کناری گذاشته و به دنبال پرونده قتل می رود و برای آگاهی بیشتر از پرونده ماجرا به اداره پلیس و نزد دو مأمور می رود و فیلم مدار بسته روز قتل را مشاهده می کند و...

– چیزی پیدا کردی؟

–آره، در ۱۸ ماه گذشته، شش مورد سرقت با ماسک صورت گرفته، اول تیتر مطالب را می گویم. اگر خواستی بعداً مقاله‌اش را برایت می خوانم.

هنگامی که سرگرم خواندن تیترها بود، رسید به ماجرای کشته شدن «گلوریا توریس» که او را از کارمندان روزنامه «لس آنجلس تایمز» معرفی کرده بودند. گفت: اوه، خدای من، به طوری که اینجا نوشته شده این زن، کارمند روزنامه خودمان بود. هیچ وقت این خبر را نشنیده بودم. یادم بماند بعداً بخوانمش!» و آخرین مطلب: پلیس دنبال مرد نیکوکار می گردد!»

«مک آلن» لحظه‌ای به فکر فرو رفت. ظاهراً سه تا از این ٦ مقاله در رابطه با قتل «گلوریا توریس» نوشته شده بود. اما فعلاً کاری با آنها نداشت. از این رو گفت:

–ممکن است سه مقاله اول را اگر زیاد طولانی نیستند برایم بخوانی!

درحالی که صدای دکمه های کیبورد کامپیوتر را می شنید، نگاهی به اطراف خیابان انداخت. علاوه بر تاکسی که منتظرش بود، اتومبیل دیگری را دید که در آن نزدیکی پارک شده است. مردی داخل اش نشسته بود. همین که نگاه «مک آلن» به آن سو دوخته شد، آن مرد روزنامه‌ای را جلوی صورتش گرفت و چهره خود را در پشت روزنامه پنهان کرد.

«مک آلن» حدس زد که احتمالاً آن مرد را «آرانگو» مامور تعقیب او کرده بود!

هنگامی که خانم «کیشا راسل» از روی صفحه کامپیوترش شروع به خواندن مطالب روزنامه کرد، «مک آلن» نگاهش را از آن اتومبیل برگرفت و حواسش را به سخنان خانم «راسل» معطوف کرد.

–خب، اولین سرقت در هشتم اکتبر سال گذشته اتفاق افتاده. مطلب کوتاهی است. یک زن و شوهر مورد اصابت گلوله یک سارق ناشی قرار گرفتند و جراحاتی برداشتند. بنا به گفته پلیس، عابرین پیاده موفق به دستگیری سارق شدند. این زن و شوهر، در ساعت ۱۱ شب در امتداد بلوار «منچستر» سرگرم قدم زدن بودند که ناگهان مردی با ماسک مخصوص اسکی راه را بر آنها بست و ...

«مک آلن» حرف او را قطع کرد و پرسید:

– گفتی سارق دستگیر شد؟

–اینجا اینطور نوشته شده!

–خب، این یکی را ولش کن! من دنبال جنایت‌های کشف نشده هستم که پلیس موفق به دستگیری سارق نشده باشد.

–خب، پس مقاله بعدی را برایت می خوانم که روز جمعه ۲۲ ژانویه اتفاق افتاده. مرد ۳۰ ساله‌ای به نام «جیمز کوردیل» هنگامی که در ناحیه «لس آنجلس» درحال برداشت پول از دستگاه خودپرداز بانک بود، از ناحیه سر، مورد اصابت گلوله سارق ناشناسی قرار گرفت. سارق فقط یک گلوله شلیک کرد و سیصد دلاری را که آن مرد از دستگاه گرفته بود به سرقت برد. این حادثه در ساعت ۱۰ شب اتفاق افتاد و مسوول پیگیری این پرونده هم کارآگاه «جای وینستون» است. این خانم کارآگاه، به روزنامه گفته است که فیلمی با دوربین مداربسته بانک از جریان سرقت گرفته شده است، اما این فیلم برای شناسایی این سارق مسلح —که یک نقاب بافتنی سیاه رنگ مخصوص اسکی، سر و صورت او را پوشانده بود— کافی نیست. خانم «وینستون» گفت که این جنایت در کمال خونسردی انجام شده و سارق پس از برداشتن پولها از محل گریخته است. پیکر آقای «کوردیل» که بر زمین افتاده بود آنقدر در همانجا ماند تا مشتری بعدی از راه رسید و جریان را به پلیس گزارش کرد. تقریباً ۱۵ دقیقه طول کشید تا پیراپزشکان به محل حادثه رسیدند، اما در این فاصله، آقای «کوردیل» مرده بود! خب، همه ماجرا همین بود. بریم سر مطلب بعدی؟ حاضری؟

– حاضرم. بزن بریم!

«مک آلن» برخی از جزییات ماجرا را در دفترچه اش یادداشت کرد و زیر نام «وینستون» سه بار خط کشید. او خانم «جای وینستون» را از سالها پیش می شناخت. امیدوار بود این زن کارآگاه بتواند به او کمک کند، خیلی بیشتر از «آرانگو» و «والترز» که جلوی راهش سنگ می انداختند!

«جای وینستون» زن بی تکلف و بامعرفتی بود! «کیشا راسل» گفت«

–این مقاله هم درباره همین حادثه است. چیز تازه‌ای ندارد. نمی دانم توانستم کمکی بکنم؟

– خیلی متشکرم «کیشا». شاید بتواند کمکم کند.

«مک آلن» پس از خداحافظی، گوشی را گذاشت و کارتی را که شماره تلفن «آرانگو» روی آن نوشته شده بود از جیب پیراهنش بیرون کشید. می بایستی تکلیف خود را روشن می کرد. نمی خواست تا فردا صبر کند. او حالا یک سرنخی پیدا کرده بود که می توانست ردش را دنبال کند! برایش مهم نبود پلیس «لس آنجلس» با او همکاری کند یا خیر! هنگامی که شماره «آرانگو» را می گرفت، نگاهی به خیابان انداخت. اتومبیل مشکوک از آنجا رفته بود!

سرانجام پس از شش بار زنگ خوردن، «آرانگو» گوشی را برداشت. «مک آلن» پرسید که آیا مافوق او ستوان «باسکرک» بازگشته است؟ «آرانگو» آب پاکی را روی دست او ریخت و پاسخ داد:

– دوست عزیز، برایت خبرهای بدی دارم. ستوان بازگشته، اما او مایل نیست کمکی به تو بشود!

«مک آلن» درحالی که وانمود می کرد از این حرف رنجیده است پرسید:

– آخر چرا؟

– خب، من ازش سوال نکردم، اما فکر می کنم چون اول به دیدار او نرفتی، ازت دلخور شده باشد. بهت که گفتم. بهتر بود سلسله مراتب را رعایت می کردی!

– من هم به تو گفتم که اول خواستم او را ببینم، اما در اداره نبود. آیا این موضوع را به او نگفتی؟

– چرا بهش گفتم. اما فکر می کنم پس از برگشتن از ماموریت، زیاد سرحال نبود. تلافی‌اش را سر من درآورده به هر حال، تو آدم خوش شانسی هستی که توانستی فیلم صحنه جنایت را تماشا کنی. ما نمی‌بایستی آن فیلم را نشانت می دادیم!

«مک آلن» پوزخندی زد و گفت:

–فکر می کردم فقط توی «اف.بی.آی» آدمهای عوضی پیدا می شوند، اما می بینم عوضی تر از آنها هم وجود دارد. مرده شور تو را با آن فیلم‌ات ببرد!

–اوه، چه غلط ها! انگار یک چیزی هم طلبکار شدی! و حالا اگر از دست ما عصبانی هستی و می خواهی گورت را گم کنی... حتماً این لطف را به ما بکن!

–آره، گورم را گم می کنم، اما تا زمانی که قاتل را گیر نیندازم دوباره به سراغت نخواهم آمد. این بار او را به کله‌ات خواهم کوبید!

– باشه پسر، منتظرت هستم...

«مک آلن» گوشی را روی تلفن کوبید. فکر تازه‌ای در مغزش جرقه زده بود!

کارآگاه «مک آلن» از دور، با انگشت به راننده تاکسی اشاره کرد و به او فهماند که باید یک شماره دیگر بگیرد. قبل از هر چیز به کارآگاه «جای وینستون» اندیشید. این زن می توانست به او کمک کند. اما تصمیم گرفت صبر کند. درعوض به «گراسیلا ریورز» خواهر مقتول در بخش اضطراری بیمارستان «هولی کراس» زنگ زد. شماره‌اش را خود آن زن به او داده بود. هر چند «مک آلن» برایش توضیح داد که آن روز، کار زیادی برای یافتن قاتل خواهرش انجام نداده، اما زن، اظهار علاقه کرد که ناهار را با او بخورد. ساعت ۱۱/۳۰ دقیقه در بیمارستان با او قرار گذاشت.

ادامه دارد

اگر می خواهید در زندگی دوستان وفادار و یاران غمخوار داشته باشید، کم و خیلی دیر با مردم دوست شوید ●مورتل

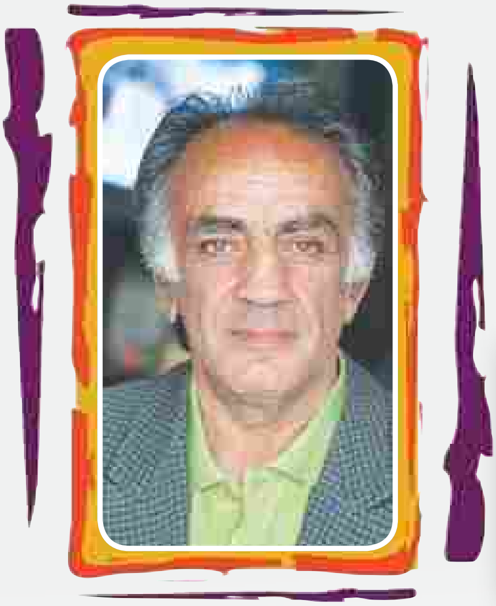

در مسابقات همیشه برنده بودم، اما در زندگی بازنده!

ناصر آقایی: بوکس من باقدرت، زیبا و نمایشی بود

داوود غرانوش

مهمان این هفته، پیش کسوت ورزش ایران در رشته بوکس است. کسی که نخستین مدال طلای بوکس ایران را از مسابقات قهرمانی آسیا به سال ۱۹۶۳ در بانکوک تایلند برای کشورمان صید کرد.

-«ناصر آقایی» غیر از آن یک مدال، دو مدال برنز دیگر هم برای کشورمان از مسابقات آسیایی هدیه آورده است. ناصر آقایی که در زمان خود با قهرمانان بزرگ آسیا و جهان مسابقه می‌داد و همیشه هم برنده بود، در زندگی، خود را برنده نمی‌داند! چون به قول خودش برای اسکان خود و همسرش بیش از پانزده بار اثاث‌کشی کرده و هنوز خانه‌ای مستقل ندارد. بسیاری از قهرمانان که از کارکنان وزارت کشاورزی هم نبودند از آن وزارتخانه، خانه و ملک و تسهیلات گرفتند، اما به او سرپناهی ندادند تا اجاره‌نشین نباشد- راستی چرا او در مسابقات برنده، اما در زندگی بازنده است؟ از زبان خودش بخوانید.

بچه محل دو بوکسور معروف بودم

ناصر آقایی، متولد سال ۱۳۲۱ محله معروف شاه‌آباد -یعنی خیابان منوچهری و صدالبته چهارراه سیدعلی- هستم. به قولی بچه محل ورزشکاران نامداری چون امیر یاوری، صادق علی‌اکبرزاده دو بوکسور معروف سابق ایران -که این دومی در وزن سوم مشت می‌زد- البته صادق خان فوت کرده است، خدابیامرزدش. انسان بسیار خوبی بود. امیر یاوری نیز ۱۳ سال بزرگتر از من بود. من تحصیلات خود را تا دیپلم ادامه دادم، آنهم در دبیرستان خامنه‌ای پور واقع در تهران نو -شرق تهران -میدان امامت فعلی یا وثوق سابق -معلم‌های ورزش‌های ما در آن ایام آقایان ناصر ملک‌مطیعی هنرپیشه معروف سینما و پرویز زاهدی نویسنده و خبرنگار فعلی ورزش بودند. البته خانواده ما یک نسبت فامیلی هم با امیرخان یاوری دارد و آن اینکه، بنده دایی سه فرزند محمدآقا یاوری برادر بزرگ امیرخان هستم. البته تنها خواهر بندۀ سال گذشته بر اثر بیماری مرحوم شده‌اند.

هوک و آپرکات

آن ایام، وقتی مبارزات آقای یاوری را روی رینگ بوکس می‌دیدم، علاقه‌ام به این رشته بیشتر می‌شد. مرتباً راهم را به گونه‌ای انتخاب می‌کردم که حتماً سر از باشگاه نیروراستی درآوردم. خیلی دوست داشتم، مثل امیرخان شوم؛ قوی و معروف و صاحب عنوان. آخر ایشان سمت استادی من را هم دارد. وی هر وقت مسابقه‌ای داشت، من تماشاگر آن مسابقه بودم. مخصوصاً با حریفان خارجی که با هوک‌ها و آپرکات‌های قوی خود آن‌ها را روی رینگ می‌انداخت. از سال ۱۹۶۱ (۱۳۴۰) ورزش بوکس را در سالن شهید فهمیده (جعفری سابق) زیر نظر امیرخان یاوری آغاز کردم. جالب است بدانید که من ضمن اینکه تمرینات سخت و محکم بوکس را انجام می‌دادم، در رشته‌های فوتبال، شنا و پینگ پنگ نیز فعال بودم. سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۷ در دبیرستان‌ها و آموزشگاههای تهران، قهرمان برخی رشته‌های فوق بودم.

حق‌کشی!

سال‌ها قبل -آن زمان که من در اوج بودم -روزی قرار شد، مسابقه‌ای بین من و حریفی از باشگاه تاج در سالن بوکس امجدیه برگزار شود، حریف نمی‌توانست بر من چیره شود، اما پطروس به مسئولان برگزاری مسابقه گفته بود که نتیجه این مسابقه باید به نفع حریف ناصر اعلام شود و ناجوانمردانه هم مرا بازنده کردند! همه در سالن ناراحت شدند و جو سالن ناگهان به نفع من به هم ریخت و من نیز برای احقاق حقم، روی رینگ «بست» نشستم، اما امیرخان یاوری وقتی وضع را اینگونه دید، آمد بالای رینگ و با دلداری از من خواست که اوضاع و احوال را ناجور نکنم و بهانه دست «تاجی‌ها» ندهم! این یک حق‌کشی بزرگ و آشکار در حق من بود که هنوز هم پس از سال‌ها از یادم نمی‌رود.

وزن کم می‌کردم

من آن سال‌ها برای اینکه سر وزن برسم، آن قدر برای وزن کم کردن به زحمت می‌افتادم که گاهی بیحال می‌شدم، اما با خوردن یک وعده غذا سر حال شده و موفق می‌شدم. قبلاً به شما گفتم که حاصل شرکت من از مسابقات آسیایی یک طلا و دو مدال برنز است که کمتر بوکسوری را در کشور می‌توانید پیدا کنید که چنین کارنامه خوبی داشته باشد. بوکس من باقدرت، زیبا و نمایشی بود. البته الان امکانات و تجهیزات و پول فراوان است و یک بوکسور راحت می‌تواند هم در مسابقات گوناگون حضور یابد و هم حقوق خوب بگیرد.

سال ۱۹۶۳- ناصر آقایی بر روی سکوی اولی آسیا طلا صید کرد

اما داستان طلای من

طی سال‌های ۱۹۶۰ به بعد به علت تمرینات مستمر و شرکت در مسابقات قهرمانی کشور و شکست دادن حریفان خود، به مرز آمادگی آرمانی رسیدم تا حدی که برای عضویت در تیم ملی انتخاب شدم، آنهم اعزام به مسابقات قهرمانی آسیا در سال ۱۹۶۳ بانکوک تایلند. در این مسابقات در وزن اول شرکت داشتم و موفق شدم، در شلوغ‌ترین وزن با شکست دادن حریفان قدر خود از کشورهای چین، کره، ژاپن و ... بر سکوی اول آسیا بایستم و نخستین مدال طلای آسیایی بوکس را برای کشور کسب کنم. البته در بازی‌های المپیک ۱۹۶٤ توکیو ژاپن نیز تیم بوکس ایران حضور داشت که موفقیتی نصیبم نشد، اما در سال ۱۹٦٦ -مسابقات آسیایی بانکوک- یک مدال برنز گرفتم و دریافت این مدال را نیز در مسابقات قهرمانی آسیایی در ۱۹٦۷ کلمبو هند (سیلان) تکرار کردم. البته در آن ایام، هر روز وزن‌کشی می‌شد، اما حالا فقط روز اول مسابقات وزن‌کشی می‌شود!

ترک وطن

من پس از بارها قهرمانی در مسابقات آسیایی و کسب مدال و افتخار برای کشورم ایران -خصوصاً پس از کسب مقام سوم مسابقات کلمبوی سیلان -به علت بیکاری، وطنم را به مقصد آمریکا ترک کردم. قبل از آن به عنوان کارمند وزارت کشاورزی کار می‌کردم. یکی از همکارانم در آن وزارت‌خانه، مرحوم مهراب شاهرخی فوتبالیست معروف باشگاه پرسپولیس و تیم ملی بود. در قسمت سازمان دامپروری آن وزارت‌خانه کار می‌کردم و بالاخره بیکار شدم. پس از بازگشت از آمریکا ازدواج کردم که همسری مهربان و خانه‌دار نصیبم شده است. البته فرزندی ندارم، اما زندگی راحتی دارم به شرطی که اثاث‌کشی نداشته باشم!

پیکار با ایلخانوف

یکی از خاطرات جالب و شنیدنی زندگی ورزشی من در بوکس، مسابقه نمایشی با ایلخانوف آسوری قهرمان

اسبق تیم ملی است. او عضو باشگاه تاج سابق (استقلال فعلی) بود. تازه با مدال از مسابقات آسیایی آمده بودم. قرار بود آن سال، نخستین سالن بوکس اختصاصی ورزشگاه شهید شیرودی (امجدیه سابق) در همین محل سالن فعلی بوکس افتتاح شود. من آن موقع، عضو باشگاه جعفری (شهید فهمیده فعلی) بودم. آن روز شاه به سالن آمده بود. این بازی در پایان یک برنده داشت که آن هم من بودم. تاجی‌ها به من گفته بودند، تو بازی خودت را بکن. حتی امیرخان یاوری مربی تیم ملی آن ایام به من تأکید بسیار کرد که گول آن‌ها را نخوری. به حریف من هم گفته بودند، تو بازی خودت را بکن! امیر یاوری گفته بود، تو وزن اول هستی و ایلخانوف هم وزن اول. نباید به او ببازی. خلاصه ایلخانوف را ناک‌دان کردم. چون آن‌ها تصمیم داشتند با برنده کردن او، ایلخانوف را به خارج ببرند و مرا کنار بگذارند. اما خدا نخواست.

قهرمان دستکش طلایی شدم

من وقتی به آمریکا رفتم، در اوج آمادگی و قدرت بودم. دوست داشتم در آن دیار نیز قهرمان شوم. یانکی‌ها با سابقه‌ای که از من در دست داشتند، می دانستند قهرمان آسیا هستم. بنابراین اسپانسرهای بوکسورهای معروف آمریکایی ترتیب مسابقاتی را برای من و حریفان فراهم کردند. ضمن آنکه در آمریکا کار می کردم. تمرینات سختی را نیز در دستور کار خود داشتم. بارها در وزن ۶۰ کیلو مسابقاتی را در رده آماتورها انجام دادم. پیشرفت من به گونه‌ای بود که با شنل مخصوص ایران روی رینگ ظاهر می شدم. از جمله مسابقات مهم من در آمریکا، مبارزه با قهرمانی حرفه‌ای به نام «رودلف گانزاس» بود. او قهرمان جهان در وزن لایت ویت (۶۵ کیلو) بود. طی ۱۰ راند بازی محکم با وی، بازی را مساوی اعلام کردند، اما چون او قهرمان اول جهان بود، بازی را به نفع او برگرداندند! ضمناً من قهرمان دستکش طلایی سان‌فرانسیسکو به سال ۱۹۷۵ در آمریکا شدم.

چرا مربی‌گری نکردم

مدتی به کار مربی گری در فدراسیون بوکس دعوت شدم. کار مربی گری من در فدراسیون و حیطه بوکس خوب بود، اما حقوقش بسیار کم، یعنی حدود سی هزار تومان! دو، سه سال با فدراسیون همکاری کردم، چون درخواست حقوق اضافه کردم و به آقای ناطق نوری گفتم این پول خرج کرایه ماشین من هم نمی شود، آنها در آخر کارم در فدراسیون هشتاد هزار تومان به من حقوق دادند! من نیز مربی گری را ول کردم و آمدم خانه‌نشین شدم. مضافاً اینکه گرفتار یکی، دو بیماری شدم که پس از ماه‌ها درگیری با آن و عمل جراحی، دیگر نتوانستم در بوکس بمانم و عطای آن را به لقایش بخشیدم.

توقع من از فدراسیون بوکس

توقع من به عنوان دارنده نخستین مدال طلا از مسابقات قهرمانی آسیا از فدراسیون بوکس کشورمان و خصوصاً مسئولان آن، این است که به مانند یک قهرمان از من یاد کنند. آخر من، قهرمان دستکش طلایی در آمریکا هم شده‌ام. آیا فدراسیون نشینان نباید از حال و احوال امثال من بپرسند و بگویند، تو به عنوان قهرمان گذشته و پیشکسوت، حالا چه می کنی؟

رمز موفقیت

من از نوجوانی و خصوصاً جوانی به تمام رشته‌های ورزشی علاقه خاصی داشتم. در پینگ پنگ قهرمان دوم آموزشگاه‌های تهران شدم، خصوصاً وقتی در دبیرستان هدف تحصیل می کردم. در شنا و شیرجه روی تخته سه متر با پاکیزه تن قهرمان شیرجه آن زمان ایران ـ حدود ۵۰ سال قبل ـ و آقای فصیحی تمرین می کردم، حتی گاهی در کنار آقای اعظمی هم شنا و شیرجه کار می کردم. در فوتبال هم خوب بودم، به گونه‌ای که آقا شعاع مرا به تمرین تیمش در زمین خاکی امجدیه دعوت می کرد، الان در آن زمین خاکی، گرمابه، فروشگاه ورزشی، سوپر و خانه ساخته‌اند. خلاصه در تمام رشته‌های ورزشی تمرین داشتم. جالب اینکه در تمرینات پشتکاری عجیب از خود نشان می دادم و همین پشتکار و استمرار تمرینات و علاقه‌ام به ورزش و مدیریت خوب آقای امیر یاوری، باعث موفقیت من بود.

اما بوکس ایران

بوکس ما آنچنان که باید و شاید نسبت به گذشته موفقیت نداشته و علت آن نیز نداشتن بودجه مناسب نسبت به فدراسیون‌های دیگر است، یعنی فدراسیون‌هایی هستند که هیچ بازده‌ای ندارند، اما بودجه و هزینه بالایی دارند. متأسفانه سازمان تربیت بدنی آن گونه که باید و شاید بودجه‌ای فراخور حال بوکس ایران به آن اختصاص نمی دهد و همیشه این بوکس بی پول است! آن ایام که ما بوکس بازی می کردیم، حتماً سه، چهار نقره و برنز داشتیم، اما حالا چی، هیچ چی! ■

مبارزه ناصر آقایی با وکیل منفرد که برنده آقایی بود

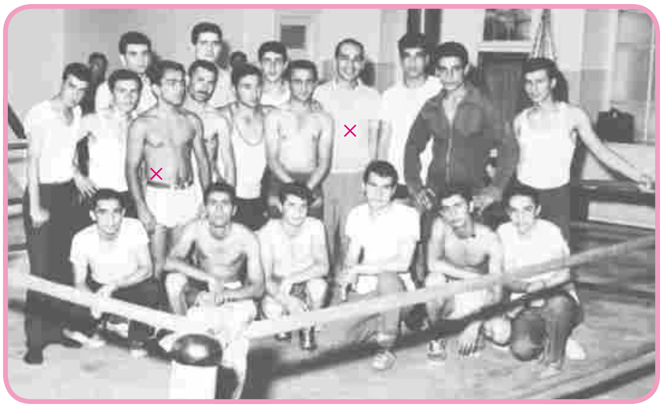

سال های ۱۳۴۰ به بعد- باشگاه شهید فهمیده در عکس امیر یاوری و ناصر آقایی با علامت ضربدر مشاهده می شوند.

به مناسبت ۱۷ مرداد روز خبرنگار

اولین‌ها در مطبوعات ایران

- **اولین سالنامه (۱۲۹۰ ق):** سالنامه دولت علیه ایران در عهد ناصری که در ۲۲ شماره انتشار یافت.
- **اولین حروفچین خارجی (۱۲۹۰ ق):** استخدام یک نفر حروفچین از اسلامبول به وسیله ناصرالدین شاه بنابر توصیه سپهسالار.
- **اولین نشریه ادواری (۱۲۹۳ ق):** نشریه ادواری فارسی ایران با عنوان «گازت انیتکه» ایران در نشریه اختر.
- **اولین شکایت (۱۳۰۳ ق):** شکایت بارون نرمان، سردبیر نشریه اکودوپرس از اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات به مشیرالدوله.
- **اولین کاریکاتور (۱۳۲۰ ق):** چاپ کاریکاتور در نشریه ادب مشهد.
- **اولین تغییر نام (۱۳۲۱ ق):** تغییر نام نشریه ایران به ایران سلطانی.
- **اولین غارت (۱۳۲۱ ق):** غارت دفتر نشریه کمال.
- **اولین جلسه مطبوعاتی (۱۳۲۵ ق):** برگزاری مدیران مطبوعات در منزل وزیر علوم، درباره شیوه نظارت بر مطبوعات.
- **اولین ترور (۱۳۳۳ ق):** ترور میرزا محمودخان اشرف‌زاده سردبیر روزنامه فروردین.
- **اولین جشن (۱۳۰۷ ش):** جشن بزرگ مطبوعات ایران به مناسبت لغو کاپیتولاسیون.
- **اولین ممنوعیت (۱۳۰۸ ش):** ممنوعیت خواندن روزنامه در ادارات.
- **اولین کنسرت (۱۳۲۵ ش):** برگزاری کنسرت به نفع روزنامه آرزو در تماشاخانه تهران.
- **اولین عضویت (۱۳۲۵ ش):** عضویت اتحادیه مطبوعات ایران در سازمان بین‌المللی روزنامه نگاران.
- **برگزاری اجلاس بانوان (۱۳۴۸ ش):** برگزاری اجلاس بانوان روزنامه نگار برای تاسیس تشکیل زنان روزنامه‌نگار.
- **اولین تجدید چاپ (۱۳۵۰ ش):** تجدید چاپ دوره روزنامه شرف و شرافت.
- **اولین تله پرینتر (۱۳۵۱ ش):** نخستین تله پرینتر بین مرکز خبرگزاری پارس در تهران و اصفهان.
- **اولین روزنامه دوشماره‌ای در روز (۱۳۱۶ ش):** انتشار دو شماره در روز (صبح و عصر) روزنامه اطلاعات در هفت روز هفته.
- **اولین ادغام (۱۳۱۸ ش):** ادغام دو روزنامه گذاران توده و پرورش، و انتشار پرورش توده در رشت.
- **اولین مجلس یادبود (۱۳۲۱ ش):** برگزاری مجلس یادبود برای صفرعلی نوعی، مدیر روزنامه مردم از طرف روزنامه‌نگاران حزب توده.
- **اولین بازدید (۱۳۲۲ ش):** بازدید جمعی از سردبیران و نویسندگان مطبوعات اروپا از موسسه اطلاعات.
- **اولین درخواست (۱۳۲۲ ش):** درخواست اداره کل شهربانی راجع به افزایش بودجه و رسیدگی به امور جراید و چاپخانه‌ها.
- **اولین بخشنامه (۱۳۲۲ ش):** صدور بخشنامه راجع به شرایط روزنامه‌نگاری.

فکر و قضاوت ما مستقیماً وابسته به فشار خون و قوت اعصاب و عضلات‌مان می باشد ● آلکسیس کارل

تماشاگه راز

زیر نظر: محمدرضا مهدیزاده

نمونه شعر کلاسیک

پریشانی

آن که آگه بُود از شیوه انسانی ما
آشکار است بر او غصه پنهانی ما
بحر دارد خبر از این دل پرجوش و خروش
موج دارد خبر از بی‌سروسامانی ما
گل پژمرده نمایان کند آسیب خزان
بلبل غمزده داند غم حیرانی ما
لاله دارد اثر از داغ جگر سوختگان
غنچه دارد خبر از سر به گریبانی ما
تا دل ماست پریشان ز پریشانی خلق
دل جمعی است پریشان ز پریشانی ما
دیدمش جغدصفت خانه ویران می جست
آن که آبادی خود یافت ز ویرانی ما
مایه گرمی هر بزم بُود شعر «رباب»
که زحق شور گرفته است غزلخوانی ما

رباب تمدن – ۱۳۴۳

نمونه شعر نو

آیینه‌ای برای صداها

آیینه‌ای شدم
آیینه‌ای برای صداها
فریاد آذرخش و گل سرخ
و شیهه شهابی تندر
در من، به رنگ همهمه جاری‌ست
آیینه‌ای شدم
آیینه‌ای برای صداها
آنجا نگاه کن!
فریاد کودکان گرسنه، در عطر اودکلن
آری شنیدنی‌ست، ببینید:
فریاد کودکان.
آن سو به سوک ساکت گلبرگها وزان
خنیای نای حنجره خونی خزان
آیینه‌ای شدم
آیینه‌ای برای صداها

محمدرضا شفیعی کدکنی

تقدیر

پشت همه پنجره‌ها
درها
خدا ایستاده است
و کنار آیینه‌ها
جوی ها و
جاده ها
و جانمازها
به گاهی در سایه‌های خود رها شدیم
از جاده‌ها
دور
و از خدا دورتر
تقدیر این نبود
رفیق نیمه راه شویم
خود فریفته این راه شدیم

رضا قاسمی (فراز)

بعد از تو

غم‌انگیز است بعد از تو غزلهایی که می گویم
تو را گم کردم و در خاطرات خویش می جویم
تو رفتی با زلال آبها تا دشتهای دور
من اما چون سفال کهنه‌ای ته مانده جویم
چه می خواهم از این بیهودگی های خودم، انگار
به دست بادها سرگشته مثل راز گیسویم
صدای مهربانم ریخت بر خاک شب بی‌تو
به گوش بادهای دور پیچیده‌ست هوهویم
پر است از رد پاهایی که روزی با تو می‌رفتم
بیابانهای وهم‌انگیز آن سوی فراسویم
به من از راز شورانگیز صحرا گفت، چشمانت
اگر صیاد من باشم تو باید باشی آهویم
نمی گفتی که باشم نقطه‌چین تو؟ همانم من
غزلخوان توام دیوانه آن ناز ابرویم
شب پیوسته‌ای دارم، صدای خسته‌ای دارم
نمی‌دانم که بعد از تو، چه می‌جویم، چه می گویم

شعبان کرم‌دخت – بابلسر

این طرف...

این طرف مشتی صدف، آنجا کمی گل ریخته
موج ماهی‌های عاشق را به ساحل ریخته
بعد از این در جام ما تصویر ابر تیره‌ای‌ست
بعد از این در جام دریا ماه کامل ریخته
مرگ حق دارد که از ما روی برگردانده است
زندگی در کام ما زهر هلاهل ریخته
هرچه دام افکندم آهوها گریزان‌تر شدند
حال، صدها دام دیگردر مقابل ریخته
هیچ راهی جز به دام افتادن صیاد نیست
هر کجا پا می گذارم دامنی دل ریخته
عارفی از نیمه راه تحیر بازگشت
گفت: خون عاشقان منزل به منزل ریخته

فاضل نظری

دو شعر از مجموعه شعر جدیدالانتشار «آخرین چهارشنبه» سروده صفیه کوهی – شیروان

شبیه

راه می‌رفت
حرف می‌زد
شبیه من بود
با همان موهای ژولیده
مثل شاگرد اول‌ها
انار را خوب می‌نوشت
حراج کرد
کتاب و عینکش را
نوشت به پای هزینه اول ترم
بی‌تعارف زیر باران
راه می‌رفت
حرف می‌زد
شبیه من بود

اجازه

اجازه هست
روبروی آینه بنشینم
از خودم غیبت کنم
حالا تکلیفمان با
آب و زمین روشن است
کاری کنیم
تا پنجره
رو به حرکت فصلها باز شود

اسیر

من و تو از تبار رنج و دردیم
دو رهرو در شبی تاریک و سردیم
به مانند تمام قاصدکها
اسیر بادهای دوره گردیم

حالا

بین من و خود فاصله را بیش مکن
در دل، دل من این همه تشویش مکن
حالا که شدی دلیل شاعر شدنم
ای عشق مرا قافیه اندیش مکن

منصور علیزاده – امیدیه

جذبه شهود

مست مست مست
رسته از نبود و هست
جذبه شهود را
بیخودانه چرخ می‌زنم
چرخ
چرخ
مست
مست
این که می‌وزد
گل است یا که بوی گل؟
این سرود سرخوشانه
از گلوی بلبل است
یا گلوی گل؟
خون صدبهار در تنم
به جوش آمده است
کو گلوله‌ای که بشکفم؟

آرش شفاعی

جوانه های ادبی

آرزو آباده – آباده

مایلم آثار دیگرتان را ببینم تا بهتر قضاوت کنم. شعر «کویر» با اندکی جرح و تعدیل در همین شماره چاپ شده است.

رحیم فلاحتی – بندرانزلی

شگفتا در قالب نیمایی و نو با زبان و استعاره‌های کهنه حرف می‌زنید!

تو کجایی تو کجا؟
سینه پردرد و سبو بشکسته
جمله یاران ز خماری خسته
راحت خاطر اصحاب و بلاجویانی
به خماری دوصد مجنونت
آب هستی بخشی
درمانی

اصغر رضایی گماری – گتوند

حتماً وزن و قافیه را جدی بگیرید و اگر می خواهید شعر بی‌وزن بگویید به سمت کاریکلماتور نروید:

با هر باران
چترهایمان باز می‌شوند
اما نمی‌دانم چرا
با بارش هیچ لبخندی
اخمهایمان باز نمی‌شوند؟

مهران شرافتی‌نژاد – سلمان شهر

یکی – دو شماره قبل هم به شما گفتم که باید با وزن و قافیه آشنا شوید و این میسر نمی‌شود جز با مطالعه و تمرین، نه اینکه هر هفته شعر ارسال کنید:

من خود چه بگویم از دل عاشق پیشه
سوخته دلان دانند و پروانه بال سوخته
عمریست می‌سوزیم و شمع محفل یارانیم
لیکن از خاطر نرویم همچون مرغ افسانه

ژاله صدیقی – کرج

وزن شعر موردنظر شما مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل است:

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل با ما چها کرد
سحر بلبل = مفاعیلن
حکایت با = مفاعیلن
صبا کرد = مفاعیل
که عشق رو = مفاعیلن
ی گل با ما = مفاعیلن
چها کرد = مفاعیل

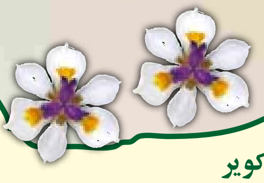

کویر

در کویری که نه بارانیش هست
و نه رویشی
دردا
که این گذر زمان
این آمد وِ شدنهای فصول
باری از گُرده سوخته خاک
برنمی‌دارد
و بهار
حسرتی است
که تنها حاصل این خاک عقیم است

آرزو آباده – آباده

شما

شما از کدامین قله
فرود آمده‌اید؟
از کدامین آسمان
به این شهر پردود؟
دستهای شما بوی ستاره می‌دهد
و چشمهایتان از خورشید
درخشان‌تر است
شما از کدامین قله
به این شهر پردود آمده‌اید؟

راضیه عباسی – شهریار

هنوز

هنوز می‌توانم
تو را در افقهای دور ببینم
در تلاقی دریا و آسمان
و در مرز خورشید و کوه
هنوز می‌توانم
نام تو را
از ستاره‌ها
بپرسم
و در این شب تاریک
روشن شوم

محمدعلی قبادیان – تهران

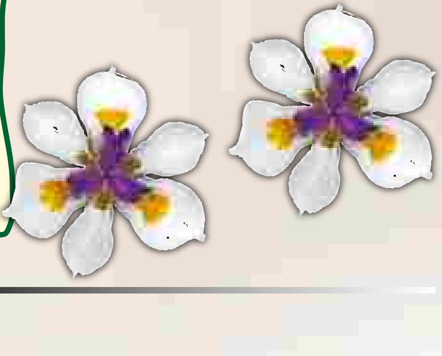

مایه کار و سرمایه افتخار هنرمند، اندیشه اوست.
● ناتل خانلری

مینا(گلبرگ)
aznakojaa@yahoo.com

افراد خجالتی به سکته قلبی نزدیک ترند

محققان دریافتند امکان حمله و سکته قلبی در افراد به خصوص مردان خجالتی بیشتر است. محققان اعلام کردند امکان حمله قلبی برای افراد خجالتی به خصوص مردان بیشتر است افرادی که از نظر شخصیتی خجالتی هستند ۵۰ درصد بیشتر از سایر مردان دچار مشکلات قلبی می شوند. محققان معتقدند مردان خجالتی در تغییرات و محیط های جدید بیشتر دچار استرس می شوند به همین دلیل امکان مشکلات قلبی از جمله سکته قلبی برای این گونه افراد بیشتر است.

یادآور می شود مردانی که احساسات خود را بیان کرده و بروز می دهند نسبت به افرادی که احساساتشان را در خود می ریزند سالم تر هستند.

خطر استفاده از موبایل در بیمارستان

بنا بر آخرین تحقیقات، استفاده از تلفن همراه در کنار تخت بیماران و یا تجهیزات بااهمیت در بیمارستان خطرناک بوده و می تواند باعث متوقف شدن دستگاه تنظیم ضربان قلب یا باطری قلب شود.

محققان دانشگاه آمستردام، نزدیک به ۵۰ مورد تداخل الکترومغناطیسی ناشی از استفاده از تلفن همراه در بیمارستان را ثبت کرده و ۷۵ درصد آنها را در رده مخرب یا قابل اهمیت قرار داده اند. به گفته محققان، تلفن همراه نباید در فاصله کمتر از یک متری تخت بیمار و تجهیزات پیشرفته بیمارستان قرار گیرد.

خوابیدن روی شکم خرخر را تشدید می کند

در مورد خواب و خرخر تحقیقات زیادی انجام شده اما آنچه مشخص است، اینکه وقتی دستگاه گوارش آزاد و رها بوده و در فشار نباشد، خرخر افراد نیز کاهش می یابد. یک گروه تحقیقاتی تاثیر نحوه خوابیدن بر روی سلامتی را مورد مطالعه قرار داده است. نتیجه اینکه خوابیدن آزاد و رها برای سیستم گوارشی بسیار مناسب است. این در حالی است که موارد بسیار صاف و دستها در امتداد بدن یا صاف به پشت و دستها روی سر موجب خر خر کردن شده و خواب خوبی را به همراه ندارند. در عین حال خوابیدن روی شکم فشار بیشتری را نیز به کمر تحمیل می کند و دردهای کمری را تشدید می کند. زمانی که شکم آزاد باشد، افراد راحت می توانند تنفس کنند و اعما و احشا در آرامش کامل قرار می گیرد اما اگر وزن بدن بر روی شکم قرار بگیرد، آن وقت میزان اکسیژن دریافتی تحلیل رفته و فشار بیشتری به شکم وارد می شود که این امر موجب خر خر می شود. البته ممکن است افرادی که در این حالات می خوابند تا صبح از خواب بیدار نشوند اما از ساعات خواب خود بهره کافی نبرده و انرژی زیادی دریافت نمی کنند. جالب است بدانید یکی از شایع ترین حالات خواب، وضعیتی است که فرد مانند دوران جنینی خود را جمع می کند. در تحقیقی که انجام شد ٤١ درصد از ۱۰۰۰ نفری که تحت آزمایش بودند به این حالت می خوابیدند و خانم ها دو برابر بیشتر از آقایان به خوابیدن در این حالت گرایش دارند. نکته دیگر اینکه کمتر اتفاق می افتد تا افراد حالتهای خوابیدن خود را تغییر دهند و در این میان تنها ۵ درصد بودند که اظهار می داشتند هر شب حالت های خوابیدن خود را تغییر می دهند

استنشاق دود سیگار باعث کند ذهنی کودک می‌شود

قرار گرفتن کودک در معرض دود سیگار باعث اختلال در عملکرد تحصیلی وی می شود. دود سیگار باعث کند ذهنی کودک و در نتیجه عملکرد ضعیف وی در دوران تحصیل می‌شود به طوری که عملکرد تحصیلی کودکانی که به علت داشتن والدین سیگاری در معرض دود سیگار هستند ضعیف تر از سایر هم سن و سالان است. دود سیگار دارای ترکیبات سمی است که از طریق دستگاه تنفسی وارد گردش خون شده و از طریق مغز آسیب رسانده و باعث کند ذهنی کودک می‌شود. بر این اساس متخصصان بر مصرف نکردن سیگار در مکان سربسته و در جوار کودک تأیید می کنند.

زنان باردار توجه کنند

مصرف بیش از اندازه مواد قندی و نشاسته یی به ویژه در سه ماهه نخست بارداری، خطر بروز نقص لوله عصبی و نخاعی را در فرزندان آنها افزایش می‌دهد. بر اساس این تحقیق، پزشکان اکنون فرضیه ارتباط بیماری دیابت و افزایش قند خون در ابتدای دوران بارداری را با ناهنجاری‌ها و نقایص عصبی جنینی تایید می‌کنند. افزایش قند خون و اختلال تحمل گلوکز در دوران بارداری خطر آسیب‌های جنینی را بیشتر می‌کند؛ از این رو کنترل و آزمایش قند خون در این دوران از اهمیت ویژه‌ای برخوردارست.

قلب شکسته قابل اطمینان نیست

یافته‌های جدید نشان می‌دهد افرادی که از همسران خود جدا و در روابط عاطفی خود با مشکل مواجه شده‌اند، ۲۷ درصد بیشتر از سایرین در معرض حملات قلبی و بیماری‌های قلبی قرار می‌گیرند. پژوهشگران با انجام آزمایش‌هایی بر روی هزار نفر در اسکاتلند به مدت ۳۰ سال دریافتند افرادی که در زندگی به بن بست عاطفی رسیده‌اند احتمال بروز سکته‌های قلبی در آنان ۲۷ درصد نسبت به دیگران بیشتر است. بنابراین تحقیق وابستگی عاطفی زوج‌های صمیمی به اعمال و واکنش‌های قلب افراد مرتبط است.

خستگی شدید، سلامتی را به خطر می‌اندازد

شاید کارکردن در شرایطی که بسیار خسته هستید، نشان دهنده ویژگی تحسین برانگیز شما باشد اما پژوهشگران هشدار داده‌اند که این کار خطرناک است و سلامت قلب را تهدید می‌کند.

این پژوهش که از سوی روانشناسان دانشگاه آلاباما در بیرمنگهام انجام گرفته از این تئوری حمایت می‌کند که سیستم‌های قلبی -عروقی افراد به شدت خسته مجبور می‌شوند در هنگام تلاش برای تکمیل کارها، سخت تر کار کنند. اغلب این اتفاق در محل کار یا در مدرسه رخ می‌دهد و مطالعات نشان می‌دهد: در افرادی که بسیار خسته هستند نسبت به افرادی که بیشتر استراحت داشته‌اند، سطح فشار خون بیشتر است. وقتی افرادی که به شدت خسته هستند کاری را که برعهده گرفته‌اند، دست یافتنی و دارای ارزش انجام دادن در نظر می‌گیرند در نتیجه تلاش خود را برای تکمیل کردن آن افزایش می‌دهند. در چنین شرایطی فشار خون رو به افزایش می‌گذارد و تا زمانی که آن کار تکمیل شود یا فرد تلاش خود را متوقف کند، فشار خون در همین سطح بالا باقی می‌ماند. در نتیجه افرادی که دچار واکنش‌های قلبی عروقی شدید و مزمن می‌شوند، بیشتر از افرادی که در این شرایط قرار ندارند در معرض ابتلا به بیماریهای قلبی هستند.

در
قلمرو
داستان

خنده خان

فرهاد برازیون نژاد

پیرمرد وارد عمارت شد. او سالها بود که به خان خدمت می کرد. جلو رفت تعظیم کرد و گفت: خان، ملاحشمت گفت، ماه بانو باید از روی یک مرده رد شود تا صاحب اولاد بشود. خان به فکر فرو رفت. سپس سر بلند کرد. به پیرمرد نگاه کرد، خندید. پیرمرد هم خندید، اما خنده روی لبش ماسید. خان به طرف او نشانه رفته بود. شلیک کرد.

خان صدا کرد: ماه بانو، ماه بانو.

و ماه بانو از روی جسد رد شد.

* * *

معشوقه من

نوشته: رضا شیرزادی – گرمسار

فکر می کنم خیلی من را دوست داری، نه؟ خسته نمی شوی اینقدر ادای من را درمی آوری؟ می دانم، می خواهی با این حرکات خودت را در دلم جا کنی. دیوانه، لازم نیست، من تو را همین طور که هستی قبول دارم. پس خواهش می کنم اینقدر خودشیرینی نکن. حیف که نمی توانی حرف بزنی، البته نیازی هم نیست. می دانم که دوستم داری. یک سوالی می کنم راستش را بگو، به نظر تو من دیوانه‌ام؟ این را همه به من می گویند، حتی پدر، وقتی که عصبانی می شود، یا وقتی که با مادر دعوا می کند، به پدر می گویم من که مشکلی ندارم، چرا هر هفته من را پیش دکتر صالح می برید؟ او لبخند می زند، فقط همین، به گمانم دیوانه است. این هفته که پیش دکتر صالح رفتم، می گویم که او دیوانه است. همه داروخانه‌ها را بلدم. یک روز با هم می رویم. خوش به حالت که پدر و مادر نداری، نمی دانی وقتی پدر، آن قرصها را برایم می آورد، چه حالی می شوم. می دانی! هر وقت که آن قرصها را می خوردم، خوابم می گرفت. الان دو هفته است که آنها را نمی خورم. آنها نمی دانند که من و تو چقدر خوشبختیم. نمی دانند که مهم این است که من تو را دوست دارم. تو که حرفی نداری، نه؟ می دانم، می دانم، ولی تو یک مشکلی داری. آنقدر آرامی که بعضی وقتها حوصله‌ام با تو سر می رود. ولی همین که تو در کنارمنی، خودش یک دنیا می ارزد. یک چیزی را می دانی، وقتی خودت را مثل گربه به من می چسبانی، احساس گرما می کنم. مادر می گوید که گرمازده می شوی. بین خودمان باشد فکر می کنم او هم دیوانه شده. چون نمی داند که این گرما، گرمای عشق ماست. تو هم باید کمی مواظب رفتارت باشی، بارها به تو گفته‌ام که پیش پدر و مادرم این حرکات را درنیاور! باز هم کار خودت را می کنی. آن وقت است که مجبور می شوم سرت داد بزنم و برای مدتی از خودم دورت کنم. راستی چرا این چند روزه تنت اینقدر بو می دهد؟ چقدر سفارش کنم، به من نگاه نکن، به سر و وضعت برس. پدر امروز هم برایم قرص آورد. قرمز، آبی، سبز، مثل تو، مادرم می خواهد تو را به زور از من بگیرد، ولی من که نمرده‌ام. مادر می گوید دیوانه، احمق، پیراهن بر تنت پوسید، تا کی می خواهی این پیراهن را بپوشی، من که از دست تو دیوانه شدم. مادرم نمی داند که دیوانه است و خبر ندارد. مهم نیست حسودی می کند دیگر، راستی تو سردت نیست؟ امروز با تو هم که هستم باز می لرزم. از پنجره بیرون را نگاه کن، دارد برف می آید. می خواهم بروم حمام. اگر تو هم بخواهی با من بیایی، مادر نمی گذارد. نمی دانم باید چکار کنم، بوی گند می دهی. بگذار کمی فکر کنم! آهان، استخر داخل حیاط. چند وقت پیش در آن استخر آبتنی کردم، آبش گرم بود. نگران نباش، شامپو را یواشکی از حمام برمی دارم و حسابی تمیزت می کنم. به این برفها نگاه نکن. آب استخر گرم، گرم است. گفتم که، قبلاً در آن آبتنی کرده‌ام! نترس، یک، دو، سه...

* * *

پارک

هایده نثری ـ تهران

دوباره نگاهی به روبرویم انداختم، به پارک، به درختان سر به فلک کشیده؛ به فواره‌های قشنگ داخل استخر، به بچه‌هایی که در محوطه بازی در حال تاب خوردن و سرسره بازی بودند و به دختربچه‌ای که روی یکی از نیمکت‌های پارک نشسته بود و فال حافظ می فروخت و در کنارش قفسی کوچک قرار داشت.

دخترک در حال نگاه کردن به بازی بچه‌هایی بود که در حال اسکیت‌سواری بودند و مردم هم بدون توجه به او در حال رفت و آمد.

در یک لحظه نگاهم سُر خورد روی قفس کنار دخترک. قفس خالی بود. با خود گفتم: نزدیک بود یادم بره که گذاشته بودمش برای آخر کارم... پس یک مرغ عشق زیبا هم داخل قفس کشیدم. حالا دیگر تابلوی نقاشی‌ام کامل شده بود.

ملایر – خانم یا آقای...؟

نویسنده گرامی قصه‌های «امید» طعم فقر و «تصمیم بزرگ...» از اینکه پنج صفحه نامه نوشته‌اید و ۳ قصه ارسال کرده‌اید و در مقدمه قصه‌تان نیز کلی توضیح داده‌اید که چگونه با «الهام گرفتن ناگهانی» دست به قلم می برید و... و... آن وقت اسم مبارک خودتان را – حتی پشت پاکت نامه – ننوشته‌اید! حالتان خوب است؟ هوای ملایر که نباید خیلی داغ باشد؟ عزت زیاد!

قادر نمامی – از آباده

«پسرک و کاسه مسی» شما را دیدم. اولاً که اینگونه سوژه‌ها «که خواننده در پایان قصه متوجه می شود همه چیز یک خواب بوده» دیگر خیلی تکراری و نخ‌نما شده است. ثانیاً فرض کن این ماجرا در خواب رخ نمی داد و آن زن و مرد ماشین سوار، در «عالم واقع» فرزندشان را یافته بودند، فکر می کنی چه اتفاقی می افتاد؟ می بینی که گاهی اوقات ما بی دلیل برای خودمان – در قصه – مشکلی به نام «تکرار مکررات» می تراشیم! ناگفته نماند که اگر خواستی این پیشنهاد مرا عملی کنی، آن وقت باید حتماً یک پایان و فینال تر و تمیز برایش بتراشی!

محمدابراهیم گرجی – شاهین شهر «اصفهان»

«سبیل نصفه» شما را دیدم. طنز ملیحی بود که می توانست یک تبسم را بر لب خواننده بنشاند، که این بالاترین وظیفه یک «قصه طنز» است، اما علت چاپ نشدنش؛ اولاً که یادت باشد بعد از این اگر می خواهی از داستانت نمونه ای داشته باشی و خواستی آن را کپی بگیری، کپی را برای خودت نگه دار و «اصل» را برای «در قلمرو...» ارسال کن! مخصوصاً که کپی‌اش کمرنگ و رنگ و رورفته هم باشد و بخواهد پدر چشم ما را دربیاورد! ثانیاً چه دلیلی وجود دارد که فکر می کنی چون «طنز» می نویسی، همه کلماتت باید محاوره‌ای باشد؟ یادت باشد نثر محاوره‌ای توسط نویسندگانی استفاده می شود که سالها قلم زده باشند و بتوانند واژه‌های مناسبی را برای محاوره ای نوشتن استفاده کنند! ختم کلام؛ نثرت را عوض کن و قصه را دوباره‌نویسی فرما و برایم ارسال کن تا آن را در نوبت چاپ بگذارم، اگر هم توانستی بین ۷ تا ۱۰ سطر از کل داستانت کم کن تا شانس چاپ‌اش بیشتر شود!

بهرام بوادی – یزد

حیف... خیلی حیف آقابهرام؛ «بی خوابی» شما را می گویم که یک قصه به تمام معنی «مینی مالیستی» بود؛ یعنی هم سوژه‌اش عالی بود، هم شخصیت‌هایش کافی بود، هم کوتاه بود و... اما افسوس که پایان قصه را خیلی لوس و بی مزه تمام کردی! پسر خوب کمی از خلاقیتت استفاده کن! می ترسی از فسفر مغزت چیزی کم بشود؟

دوستان ما دشمنان صمیمی و مرتبط ما هستند ● حسین بهزاد

در حلقه رندان

حلقه دار: رضا رفیع
rz.rafie@gmail.com

در بیان «آرد نماند» و در مصیبت اجاره نشینی فرماید

ابوالفضل زرویی نصر آباد

پسرم، جمع کن که طبق روال
چشم بر هم زدیم و شد سر سال
آمد از نو، عزاگرفتن ها
هی به دنبال خانه رفتن ها
از فلان دره تا بلندی ها
جست وجو در نیازمندی ها
شرح دادن، مدام و راه به راه
هی به این شخص و هی به آن بنگاه
ماتم قبض و فیش، از یک سو
مشکل پول پیش، از یک سو
گفتن از خویش و خواه ناخواهی
طعن و تحقیر مرد بنگاهی
گیرم این روزها فرار کنم
ماه اسفند را چه کار کنم؟
روی انگشت پای من، امروز
تاول از سال پیش، مانده هنوز
نه مرا مایه تا کنم تمدید
نه شرایط برای پیش خرید
نه مرا بخت و فال، تا پرشی
ببرم خانه، توی قرعه کشی
چاره ای نیست، غیر لنگیدن
کارتن، روی کارتن چیدن
باز هم دوره فشار و تکان
باز هم مشکلات نقل مکان
باز هم خانه های کم متراژ
جنب شوفاژخانه یا گاراژ
خانه های قناس ناهنجار
خانه های کلنگی و نم دار
خانه هایی که دل، ملول کنند
– تازه آن هم اگر قبول کنند –
بعد عمری امید و دلتنگی
این هم از مزد کار فرهنگی!

دوبیتی های خبری!

مهدی استاد احمد

«رئیس کل بانک مرکزی: نمی توان با دستور تورم را مهار کرد.»

به شاخ هرچه معضل زور داده
به جمعی نسبت ناجور داده
برای حل بحران تورم
هزاران بار وی دستور داده!

○○○

«مجید مجیدی: چراغ سینمای جشنواره‌ای ما خاموش شده است.»

شده تکلیف بعضی ها معین
که باشد زندگی شان فیلم کلا
شما اصلا نخور غصه عزیزم
چراغ خودشیرینی هست روشن!

○○○

«تیتر روزنامه ایران: ایران از سدسازان بزرگ دنیاست.»

یکی برگشته بود از خواستگاری
چنین می گفت وی با بی قراری:
به راه ازدواج و شغل و مسکن
هزاران سد بنا کردند، آری!

○○○

«رییس اداره فرهنگی اداره کل زندان‌های استان مرکزی: ازدواج موقت برای مواقع ضروری است.»

اگر این کار گوگوری مگوری
بود مختص اوقات ضروری
ولیکن ازدواج از نوع دائم
برای ما جوانان هست زوری!

○○○

«دستور به تاکسی ها: بدحجاب ها را سوار نکنید.»

اگر که بدحجابی گردد عازم
به هر مقصد بدون یک ملازم
به قدری هست شخصی در خیابان
که دیگر هیچ تاکسی نیست لازم!

بابابرقی

محمد جاوید

بابا برقی این روزا سرحال و قبراقه دیگه
دماغش به خاطر خاموشیا چاقه دیگه
رفته ایرون دیگه کلاً تو تریپ خاموشی
داغه بازار چراغِ لامپا و چراخ موشی
بابا برقی با وزیر برقمون اياق شده
بس که خوشحاله طرف یک دوسه کیلو چاق شده
می گه من چاکرتم ، مخلصتم ، نوکرتم
من فدای شکل ماهت، بابا اصلاً خرتم
خدا خیرت بده کار منو آسون کردی
رفتن برقو تو کشور چه فراوون کردی
دیگه خسّه شدم از بس که تو« تی وی » اومدم
حرف صرفه جویی و لامپ اضافی رو زدم
بنازم که حرفامو دوبله داری گوش می کنی
لامپای غیر اضافم داری خاموش می کنی
آخه باید بتونیم برقا رو صادر بکنیم
گرچه مجبور بشیم اونو بار قاطر بکنیم
چرخ صنعت اگه لنگه بی خیالش، وللش
ما نیاز داریم به این ارزا برا بالِ پرش
فکر تولیدو نکن ارزو بچسبون تو تنور
چشم بد خواه و حسودت بشه کم سو یا که کور
اگه حتی سدامون زمسّونی پرآب شدن
اونقده بارون اومد که شهرامون خراب شدن
بکن این گفته « جاوید »رو بابا حلقه گوش
لامپای اضافیو غیر اضاف هر دو خموش
بده برقا رو به زیمبابوه و اتیوپی و چاد
خدا خیرت بده ، عمر و عزتت خیلی زیاد!

عشق سر کار!

سعید سلیمانپور(ابوالفضول الشعراء)

یاد باد آن که دلم عاشق سرکار نبود
طفلکی از تو و عشق تو سرِ کار نبود
شیخ از حال دل من خبری هیچ نداشت
سی دی عاشقی ام بر سر بازار نبود
نقل مشروح خبرهای دل رسوایم
باعث خجلت گویندۀ اخبار نبود
عقل گهگاه به کار دل من می آمد
این چنین از لگد عشق تو ناکار نبود
چت نمی کردم و از خرج نتم آخر ماه
کیس من در گرو اصغر سمسار نبود
فرت فرت از لب لعل تو شکر می بارید
رطبی بود ولی موقع افطار نبود
نرگس مست تو ای دوست تمارض می کرد
چشم بیمار تو می دیدم و بیمار نبود
می نهادم کپۀ مرگ خودم را راحت
بنده را شب همه شب دیده ی بیدار نبود
پیش تو دست و دلم هیچ نمی لرزیدند
چون مرا استرس ″لحظۀ دیدار″ نبود
رخت اسپورت مرا راحت جان بود و به سر
فکر دامادی و قرض کت و شلوار نبود
در محل ،خیر سرم بچّه ی مثبت بودم
توی جیب بغلم پاکت سیگار نبود
فارغ از شعر و غزل سوت زنان می گشتم
کار من این همه با کاغذ و خودکار نبود
شاعرم کردی و احسنت که بی عشق رخت
هنری از من بی عرضه پدیدار نبود!

جدول شرح در متن

از بین عزیزانی که هر هفته جدول شرح در متن مجله را صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال نمایند، یک نفر و برای جداول سودوکو و کاکورو نیز ۱ نفر به قید قرعه انتخاب و به هر یک هدیه‌ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۹/۳۰ الی ۲۰/۳۰ با شماره تلفن ۲۹۹۹۳۳۵۸ و یا با شماره تلفن همراه ۰۹۳۵۵۰۱۰۷۷۶ تماس حاصل نمایند

دلاورانه | عقیده | اثر داستایفسکی | لنگه | آبادکننده | اصحاب معروف | غذای همه | نوک پرنده | زهرها | فوت | مظهر زیبایی | اثر آندره ژید
ولرم | ماه پائیزی
جد | نت چهارم | کرانه‌های آسمان | برنا | رود روسی | قسمتی از گیاه
از توابع استان سمنان | آرزوها | نمرات درسی | بی‌حرکت | صاحب | پسوند شباهت
فلانی | اسب چاپار | لباس هندی | مادر کودکانه | شدیدتر | گلوله نخ
مرکز اردن | فاقد سیم | خردشده | کتف
مشعشع | قرشمال | نامی زنانه | علامت جمع | کوشش
علامت تفریق | گروه ورزشی | شباهت | دیکته
کفایت کننده | نوعی مجلس | کم حافظه | سودبردنی | روان
دورادور دهان | جای پردرخت | حرف خطاب | نوعی بالاپوش | یار صندلی | منسوب به لوت
پارچه پشمی | بی‌مهری | مردار | مرغوب | ملت‌ها | پرنده سعادت | صومعه
مذکر | ارثیه | صحرا | تیر پیکان دار
امت‌ها | فراری | از واجبات دینی | جاده | پول کشور آفتاب تابان
سبزی پرخاصیت | عملی در کشاورزی | گیاهان
گذرنامه | با عجله | هوشمندی
دشنام دادن | قورباغه
شیرینی کرمانشاه | شرف مرد | مقابل جفا | مظهر نرمی
ثروت | رمق آخر
اولتیماتوم | جدید | عدد فوتبالی

طراح جدولها: داود بازخو

جدول کاکورو ۳۳۳۶

اعداد احتمالی ۱ تا ۹ را بدون تکرار در خانه‌های جدول گذاشته طوری که جمع اعداد احتمالی در هر سطر و ستون برابر جمع‌های درج شده در جدول باشد

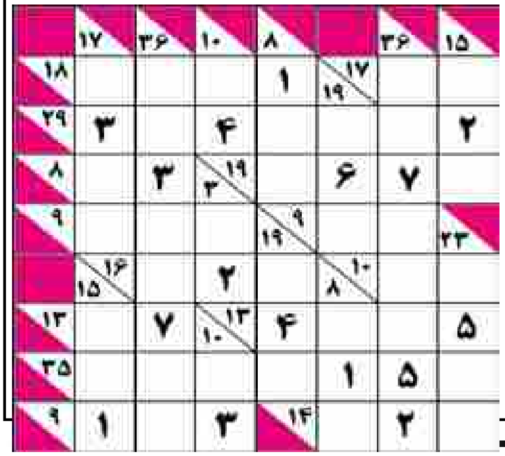

۱۵	۳۶		۸	۱۰	۳۶	۱۷	
		۱۷ ۱۹	۱				۱۸
۲				۴		۳	۲۹
	۷	۶		۱۹ ۳	۳		۸
۲۳			۹ ۱۹				۹
		۱۰ ۸		۲		۱۶ ۱۵	
۵			۴	۱۳ ۱۰	۷		۱۳
	۵	۱					۳۵
	۲		۱۴	۳		۱	۹

کسی که به تمرینات بدنی می‌پردازد، به هیچ درمانی نیاز ندارد

●ابوعلی سینا

جدول

اسامی برندگان جدول شماره ۳۳۲۸

۱- متقاطع: فلور بدیع - تبریز
۲- شرح در متن: محمدرضا زارع - فلاورجان
۳- کاکورو: محسن ظهیری مهرآبادی - تهران

جوایز برندگان مستقیما به آدرس آنها ارسال خواهد شد

ازبین عزیزانی که هر هفته جدول کلمات متقاطع مجله را صحیح حل کرده و به دفتر مجله ارسال نمایند، یک نفر و برای جداول سودوکو و کاکورو نیز ۱ نفر به قید قرعه انتخاب و به هر یک هدیه‌ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

آن دسته از خوانندگانی که نسبت به جدول های این صفحه پیشنهاد و یا انتقادی دارند می توانند روزهای پنجشنبه از ساعت ۱۹/۳۰ الی ۲۰/۳۰ با شماره تلفن ۲۹۹۹۳۳۵۸ و یا با شماره تلفن همراه ۰۹۳۵۵۰۱۰۷۷۶ تماس حاصل نمایند

www.BAZKHOO Jadval@ yahoo.com

جدولها زیر نظر: داود بازخو

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
۱											■						
۲						■						■					
۳					■			■					■				
۴				■					■					■			
۵			■		■					■			■		■		
۶		■				■						■				■	
۷	■						■				■						
۸					■			■		■					■		
۹				■										■			
۱۰			■					■		■			■				
۱۱							■				■						■
۱۲		■				■						■				■	
۱۳			■		■			■					■		■		
۱۴				■					■					■			
۱۵					■					■			■				
۱۶						■						■					
۱۷							■										

افقی:

۱– از مباحث درس ریاضی – روز نهم از ماههای ملکی **۲–** از اجزاء پیراهن – از نزولات آسمانی – روزنامه **۳–** ساخته شده از نی – فلز کوبیدنی – ثبات و پایداری – از دانه‌های روغنی **۴–** نوعی عدس – گشاینده قفل – لقب اسب – به هوش باش **۵–** اگر – متاع و جنس – رها و آزاد – مثل و همتا **۶–** مرگ و نیستی – شیوه‌ای در نقاشی برای نشان دادن سیاه و روشن تصاویر – همراه روب هم آید **۷–** جرم‌ها – شرک و بی‌دینی – از توابع استان مرکزی **۸–** شهری در کشور همسایه عراق – اشاره به دور – سپاه – غیرت **۹–** مقام نقره‌ای – از وسایل ارتباطی رایج در این دوران – نغمه و سرود **۱۰–** خاندان – از فرشتگان شب اول قبر – ناپیدا – از توابع اردبیل **۱۱–** هیچ وقت، هرگز – شهر آرزو – از ماههای قمری **۱۲–** دشمنی – هضم غذا – از میوه‌های گرمسیری **۱۳–** خودآرایی و جلوه فروشی در عین بی‌پولی و بی‌هنری – مقابل ماده – استانی در افغانستان – عدد هندسی **۱۴–** شیوه و طریقه – نانی مرغوب – برنجزار – گونه **۱۵–** هسته میوه – بلندمرتبه و شریف – سرشت – دیوارش بلند است **۱۶–** صفه و پیشگاه اتاق – طبیعت، عالم مادی – آنچه که حق و باطل را از هم جدا کند **۱۷–** میهن، محل تولد – آرمان شهر.

عمودی:

۱– زنده، موجود زنده – آنکه بدون مقدمه اثری هنری اعم از شعر، موسیقی، نقاشی و همانند آن خلق می کند **۲–** فراوان و متعدد – از روی قاعده – کنج‌ها **۳–** از حشرات گزنده – گناهکار – از کشیدنی‌ها – عمل شنیدن **۴–** پایتخت کشور موسیقی – از اجزاء قرآن – بر انگشتری نشیند – عامل تکثیر گیاهان **۵–** ضمیر متکلم وحده – حرف فاصله – حرکت و جنبش – بوی رطوبت **۶–** زمین متعلق به شخص – وزارت دارایی سابق – گهواره بچه **۷–** از بیماریهای چشمی – واحد شمارش شتر – مرکز استان گلستان **۸–** حرف همراهی – کیسه کش حمام – از ضمایر – سخن و حرف **۹–** عنوانی اشرافی در انگلستان – کنایه از آدم حواس پرت – شیر عرب **۱۰–** از کوبیدنی‌ها – سمت و جانب – لرزیدن – او **۱۱–** نامناسب، ناهماهنگ – ساز کلیسا – دانستن **۱۲–** از وسایلی در ورزش باستانی – فراغت و آسایش – زرد انگلیسی **۱۳–** ردیف – هم آشی دارد هم پلویی – عمو – تکرار بیست و سومین حرف از الفبای فارسی **۱۴–** اسب – تفتیش کننده، بازرس – پیامبری و رسالت – غار معروف **۱۵–** راه و روش – خط کش مهندسی – از واجبات دین – نقض کننده **۱۶–** دین‌ها – امتحان و آزمایش – در کولرهای آبی وجود دارند **۱۷–** گیاهانی که به دو گروه تک و دو لپه‌ای تقسیم می شوند – پیش پرداخت.

حل جدولهای شماره ۳۳۲۸

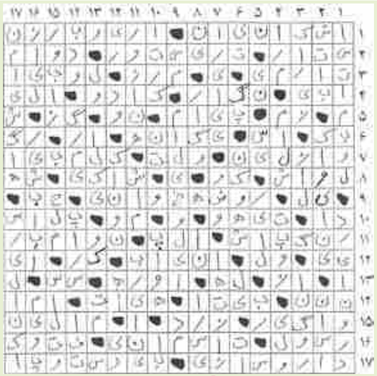

با هوش خود کلنجار بروید

زیرنظر: سیروس گنجوی

با یک خط رسم کنید

آیا می توانید بی آنکه مداد را از روی کاغذ بردارید این تصویر را با یک خط ممتد رسم کنید؟ توجه داشته باشید که خطوط نباید یکدیگر را قطع کنند و همینطور از روی یک خط نمی توان دو بار عبور کرد. برای آسانی کار، نقطه شروع را برایتان مشخص کرده‌ایم.

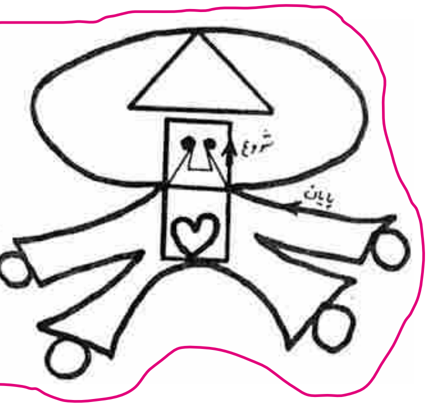

(۶) اختلاف!

تصاویر ۲، ۳ و ٤ هر کدام به ترتیب دارای یک، دو و سه اختلاف با تصویر شماره یک هستند. آیا می توانید با کمی دقت و حوصله این تفاوتها را پیدا کنید؟

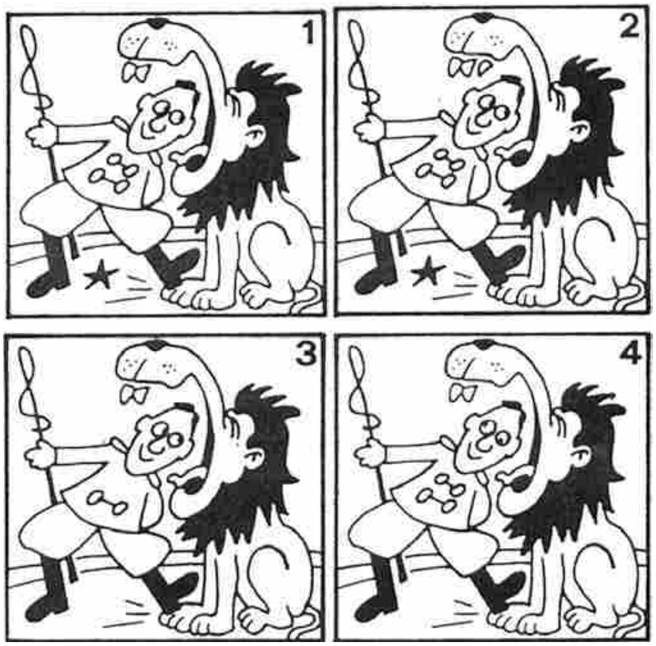

کدام عدد؟

آیا می توانید بگویید در جمع بالا، به جای «جوجه تیغی» چه عددی باید گذاشت تا این معادله برقرار شود؟

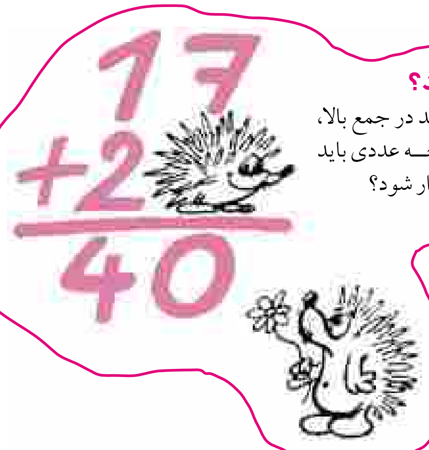

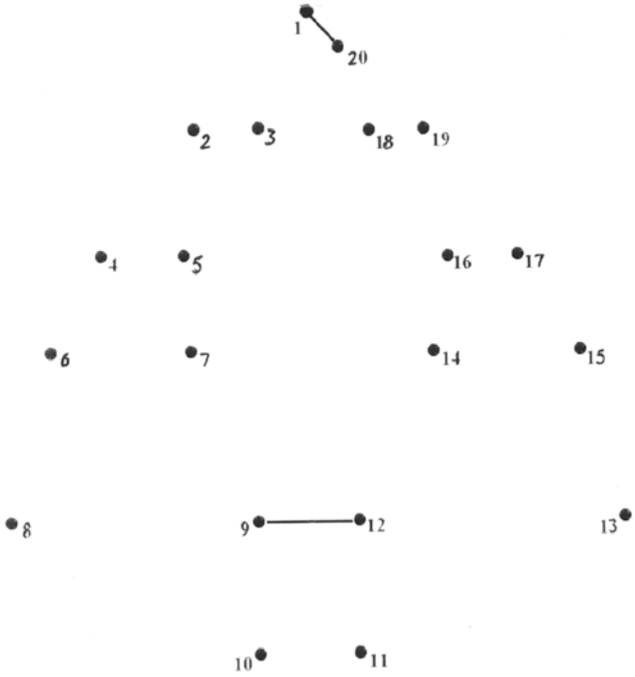

نقطه به نقطه

برای آنکه کشف کنید در پشت این نقطه‌ها و شماره‌ها چه تصویری پنهان شده است، نقطه‌ها را از شماره یک تا ۲۰ به یکدیگر وصل کنید تا این تصویر آشنا در برابر چشمانتان پدیدار گردد.

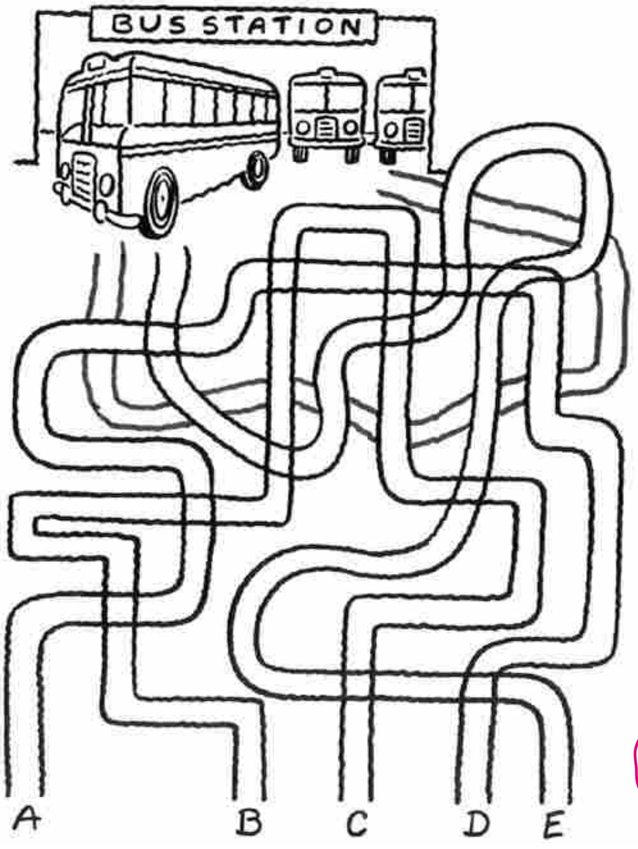

در جستجوی ایستگاه اتوبوس!

آیا می توانید بگویید از کدام راه باید رفت تا به ایستگاه اتوبوس رسید؟ با کمی دقت و حوصله می توانید راه اصلی را پیدا کنید.

آنچه اختلافات را فیصله و سرنوشتها را تعیین می کند، قدرت است ● نیچه

زیرنظر: جعفر گودرزی
j.goodarzi@yahoo.com

جعفر دهقان:

آن روز، با روز مرگم فرق نمی کند

جعفر دهقان از دوران نوجوانی با تئاتر کار بازیگری را شروع کرده است. او به اتفاق مجید مجیدی، اکبر منصور فلاح و چندتن دیگر نمایشهایی را کار می کردند و در این عرصه فعال بودند تا این که به اتفاق هم و چند نفر دیگر، تئاتر حوزه اندیشه و هنر را بعد از انقلاب راه‌اندازی کردند.

جعفر دهقان بازیگری دوست داشتنی است. او را بیشتر در نقشهای تاریخی و فیلمهای دفاع مقدس دیده‌ایم، اما هنوز آن نقش ماندگار و جاودانش را بازی نکرده است، هر چند توانسته با کارگردانان مطرحی چون حاتمی کیا، ملاقلی پور، یدالله صمدی، میرباقری و... همکاری داشته باشد. ضمن تشکر از مینا پیروزیان که در تهیه این گفتگو ما را یاری کرده است حرفهای خواندنی دهقان را می خوانیم.

★ در جاده ناهموار بازیگری چه چیزی باید باشد که آدمی را حفظ کند؟

★★ اگر عاشق نباشی، نمی توانی در جاده ناهموار بازیگری به سر منزل مقصود برسی، چرا که آن قدر بیراهه در این جاده وجود دارد که فقط کسی که عاشق کار بوده و تزکیه نفس داشته باشد، می تواند از آن گذر کند.

به قول معروف:

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

★ یعنی بازیگر عاشق، با حرفه‌اش به آرامش می‌رسد؟

★★ گاه به آرامش می‌رسی، گاهی هم آرامش و راحتی را از تو می گیرد. مثلاً می خواهی ایفاگر یک نقش منفی باشی که با شخصیت واقعی خودت فرسنگها فاصله دارد، برای ایفای این نقش، صدالبته آرامش هم از تو گرفته می‌شود تا به آن شخصیت پردازی و رسیدن به روان‌شناسی نقش دست پیدا کنی. فکر کن، تو کسی هستی که در عالم واقع، حتی نمی‌توانی سر بریدن یک مرغ را تحمل کنی و ببینی آن وقت باید نقش یک قاتل را بازی کنی!

★ نقشی بوده که بر آرامش شما تاثیر گذاشته باشد؟

★★ بله ایفای نقش ماکسی میلیام در مجموعه تلویزیونی مردان آنجلس به من آرامش داد، اما بازی در نقشهایی در مجموعه‌هایی نظیر سرنوشت و یا فیلم بحران آرامش را از من دور کرد؛ البته بسیار مقطعی و گذرا.

★ چه کسانی در این عرصه و ایفای نقشهای متفاوت به ماندگاری می‌رسند؟

★★ بدون ریاضت و تزکیه نفس نمی توان ماندگار شد. سینما آن قدر بی‌رحم است که اگر بخواهی جلوی دوربین یک جور باشی و در عالم واقع طور دیگری، زود دستت رو می‌شود.

★ شانس در عرصه بازیگری چقدر موثر است؟

★★ شانس در عرصه بازیگری ۵۰درصد موثر است، اما عده‌ای تصورشان بر این است که اگر چهره خوبی دارند، حتماً بازیگر خوبی هم هستند و خوش‌شانسی به آنها روی کرده که در این عرصه می‌توانند فعالیت کنند!

★ مگر صورت و چهره زیبا منافاتی با بازیگری دارد؟

★★ نه، اما وقتی در کنار این سیمای زیبا به دنبال یاد گرفتن الفبای بازیگری نیستند و نمی‌خواهند کمی مشقت و سختی را تحمل کنند؛ مطالعه کنند، فیلم ببینند و با نقش کلنجار بروند، مسلماً نمی‌توانند با مخاطب همذات پنداری کنند. چهره خوب و زیبا، مگر چقدر می‌تواند سر مخاطب را کلاه بگذارد؟

★ به جوانان و علاقه‌مندانی که دوست دارند وارد این حرفه و عرصه شوند چه می گویید؟

★★ پدرانه به آنها می گویم پسرم، دخترم، چشمانتان را باز کنید و درست وارد این عرصه شوید. از کسانی برای رسیدن به این عرصه کمک بخواهید که دارای جایگاه و دلسوز و سالم باشند. سینما زرق و برق زیادی دارد و اگر پاک، درست و اصولی وارد آن نشوید، صدمه‌های جبران‌ناپذیری را باید متحمل شوید.

★ پس از سه دهه حضور در عرصه بازیگری، چقدر از خودتان راضی هستید؟

★★ کمی تا قسمتی از خودم خوشم آمده است و از این که توانسته‌ام توانایی و خلاقیتم را به منصه ظهور برسانم خوشحالم.

★ چه آرزویی دارید؟

★★ خوشبختی بچه‌هایم که بدجوری فکرم را مشغول خود کرده است.

★ جعفر دهقان را به واسطه حضور در کارهای جنگی و دفاع مقدس می‌شناسند، درست است؟

★★ بله، تمام سعی من این بود که وظیفه و دین خود را نسبت به بچه‌های جنگ ادا کنم.

★ پس از سالها که متأسفانه کمتر نامی از سینمای جنگ و دفاع مقدس باقی مانده، باز هم دوست دارید بازیگر این ژانر سینمایی باشید؟

★★ بله، چون هنوز هم به دنبال همان اهداف هستم، هر چند که سینمای جنگ ما تعطیل شده، اما سعی می کنم با حضور در کارهای ارزشی در مسیری درست و اصولی گام بردارم. اساساً هر وقت و در هر شرایطی کار جنگی و دفاع مقدس به من پیشنهاد شود، بقیه کارها را تعطیل می کنم چرا که آن را ارجح بر تمام کارها می دانم.

★ فکر می کنید، مشکل سینمای دفاع مقدس ما چیست؟

★★ متأسفانه درست حمایت نمی‌شود. حمایتها در حد حرف است و نکته مهمتر این که برای نوشتن فیلمنامه‌هایی در این خصوص، تحقیق و پژوهش نمی‌شود. خیلی از تهیه کننده‌ها به دلیل عدم بازگشت سرمایه‌شان، برای ساخت فیلم جنگی خطر نمی کنند، در صورتی که اگر سوژه و محتوای یک اثر، غنی و جذاب باشد و از کارگردانی حرفه‌ای و حساب

شده‌ای هم برخوردار باشد، صد البته مورد اقبال واقع می‌شود.

مشکلات سینمای جنگ ما چیست؟

متأسفانه ما از واقعیتهای جنگ به دور بوده و هستیم و در اکثر موارد سعی در قهرمان پردازی و قهرمان پروری صرف داشته‌ایم. هر وقت به موضوعات واقعی و ملموس جنگ نزدیک شده‌ایم، هم اثر ارزشمندی ساخته شده و هم مخاطب با آن ارتباط خوبی برقرار کرده است؛ مثل سفر به چزابه، نجات یافتگان، آژانس شیشه‌ای و... اما وقتی از واقعیتها فاصله می گیریم، این طور می‌شود که یک رزمنده یک گردان عراقی را به رگبار می‌بندد، بدون آن که خودش کوچکترین آسیبی ببیند! واقعاً اگر در جنگ این طور بوده، چرا هشت سال طول کشید؟ ما هر وقت با خود و مخاطب صادق بوده‌ایم و با مضامین درست رفتار کرده‌ایم، توانسته‌ایم نتایج خوبی به دست آوریم.

بازیگری در سینما و تلویزیون برایتان فرقی هم دارد؟

قبل ها فرق داشت و می خواهم اعتراف کنم که اشتباه می کردم. تصورم بر این بود که بازیگری فقط در سینما معنا و مفهوم دارد، اما وقتی در کارهای تلویزیونی حضور پیدا کردم، دریافتم نه، تلویزیون قابل باورتر است و با مخاطب ارتباط نزدیک و بهتری دارد، طوری شده که دیگر کمتر دلم می خواهد در سینما حضور داشته باشم. می خواهم بگویم در تلویزیون دروغ، ریا و خودنمایی کمتر از سینماست و این‌ها ویژگی کمی نیست.

یعنی منظورتان این است که صداقت تلویزیون بیشتر از سینماست.

بله، هم صداقتش بیشتر است و هم به اندازه سینما بی‌رحم نیست.

مگر در سینما چه اتفاقاتی برایتان رقم خورده است که این قدر دلخورید؟

در سینما اگر بخواهی بر سر عقیده‌ات پافشاری کنی، شاید کمتر به تو نقش بدهند و به دلیل همین پافشاری، بعضی نقشهایم را از من گرفتند و نگذاشتند در آنها حضور پیدا کنم.

یعنی خیلی رک و پوست کنده حقتان را خوردند؟

بله. به همین راحتی.

با همه این اوصاف، شما تجربه کار با کارگردانهای مطرحی چون حاتمی کیا، ملاقلی پور، داوود میرباقری و... را دارید و این‌ها نشان دهنده، شناخت آنها از توان و استعداد و اعتماد آنها به بازی شما است. از کار با این فیلمسازان چه تجربه‌هایی اندوختید؟

در بوی پیراهن یوسف هرچند نقش کوتاهی ایفا کردم، اما برایم نقش تأثیر گذاری بود و توانستم از تجربیات و دانش حاتمی کیا استفاده کنم. ملاقلی پور هم می‌دانست از سینمای جنگ چه می خواهد و در راستای به تصویر کشیدن واقعیتهای جنگ تلاشهای زیادی کرد. در این عرصه جسارت، شهامت و جرأت را از او یاد گرفتم. میرباقری هم بسیار کارگردان باسواد و پخته‌ای است. کار کردن با او احساس خوبی را به آدم منتقل می کند و خستگی راهی به درون آدم پیدا نمی کند.

در مجموعه یوسف پیامبر(ع) چه نقشی دارید؟

ایفاگر نقش عزیز مصر هستم؛ کسی که یوسف را بزرگ کرده است.

نقشی هست که دوست داشته باشید، ایفاگر آن باشید؟

بله، دوست دارم شرایطی پیش بیاید و نقش غلامرضا تختی را بازی کنم.

مهمترین چیز برای شما؟

زندگی و خانواده‌ام.

همسرتان چقدر در پیشرفت و موفقیت شما نقش داشته است؟

بسیار زیاد. اگر همسر من یک همراه خوب نبود، من جعفر دهقان نمی‌شدم، من هرچه را در زندگی و کارم به دست آورده‌ام مدیون همسرم می‌دانم.

این مساله که ربطی به زن ذلیلی ندارد؟

به خدا نه تعارف دارم و نه چیز دیگر. عین واقعیت را گفتم تنها مونس و همدم من در زندگی‌ام، همسرم است.

جه سالی ازدواج کردید؟

سال ٦٧ ازدواج کردم. دو فرزند دارم، پسرم سروش ۱۸ سال و دخترم سحر ۱۷ سال دارند.

خودتان چند سال دارید؟

۵۰ ساله هستم.

فرزندانتان هم عشق بازیگری دارند؟

بله.

دوست دارید، در این عرصه فعالیت کنند؟

چرا که نه، منتهی سعی می کنم، آنها را در جریان تمام مسائل این حرفه قرار دهم تا با بینش و جهان‌بینی درست و کاملی تصمیم بگیرند، اما علاقه قلبی‌ام این است که اگر می خواهند وارد عرصه هنر شوند، وارد شاخه‌های دیگر شوند، جز بازیگری، مثل تدوین، کارگردانی و...

اگر یک روز به شما بگویند، دیگر حق بازی ندارید، چه می کنید؟

آن روز، روز مرگم خواهد بود.

جدی می گویید؟

بله، آن روز با روز مرگم فرقی نمی کند. اگر نتوانم جلوی دوربین زندگی کنم، انگار حیات را از من گرفته‌اند. شما اگر عشق را از یک عاشق بگیری، چه اتفاقی می‌افتد، حالا حال مرا در آن روز تصور کنید. من از ۱۲ سالگی با کار تئاتر و زحمت و مشقت وارد این حرفه شدم، یک شبه نیامده‌ام که اگر روزی نباشم، اتفاقی برایم نیفتد.

مهمترین چیز برایتان در زندگی؟

یاد خدا. من هر کاری را که می خواهم شروع کنم، اول توکل می کنم و بعد آن کار را انجام می‌دهم. هیچ گاه سعی نکرده‌ام خدا را فراموش کنم. ■

نقطه، سر خط!...

Mina-Zarraby@yahoo.com
مینا ضرابی

عروسک بازی

همیشه حضور کودکان خردسال، به ویژه دختر بچه ها، در سریالها و فیلم‌های سینمایی مدنظر کارگردانان بوده و هست. علی الخصوص اگر این طیف سنی از نوع حاضر جوابش باشند که در این روزگار نمونه هایش، فراوان یافت می شود. نکته اینجاست که؛ این نقش آفرینی ها به لحاظ انتخاب چهره بسیار کلیشه شده است دختر بچه هایی باچشمان تیله ای و گیسوان کمند و پر پیچ و تاب که در برخی موارد برای برهم نخوردن تعادل و آرایش سر و مویشان برای چرخاندن گردن هم معذب هستند. به عقیده ما این گونه استفاده های ابزاری از کودکان در فیلم ها و مجموعه ها صورت خوشایندی ندارد. حداقل الان که دیگر فرم نخ نماشده ای به خود گرفته و تبدیل شده؛ به یک مدل عروسکی.

میهمان بازی

داشتیم فکر می کردیم به این جشنواره هایی که مرتب و متواتر در هزار گوشه کشور برپا می شود. یکی از دوستان که در جشنواره تولیدات رادیو تلویزیون حضور داشته است؛ نظرش این بود که اغلب این جشنواره ها یک جور میهمان بازی است. حالا اگر میهمان خارجی داشته باشد. باکلاس تر می شود. وگرنه عواید آنچنانی برای میزبان ندارد. بعد فکرمان رفت به سمت جشنواره کودک و نوجوان که هر سال کلی باد بادک بخاطرش هوا می شود و نقل و نبات رو سر هم می پاشند. ولی در تلویزیون همچنان یک دایی چپول است و خاله خانم! سینماها هم که، پر از خالی است و سینمای کودک هم تبدیل شده به سنگواره!

عروسک خیمه شب بازی

مرگ تدریجی یک رویا را که حتما می بینید. چون ما می بینیم، اگر شما نمی بینید. یک تصویر از تقابل دو فرهنگ؛ این مجموعه نگاهی دارد به فاصله فرهنگی که جامعه ما به شدت مبتلایش است. سنت و مدرنیته.

البته در ارائه و معرفی فرهنگ مدرن کمی اغراق شده است. چون یک انسان مدرن می تواند از خط قرمزهای سنت بگذرد. اما به طور مطلق خشن و بی عاطفه نمی شود. شکلی که از ساناز به نمایش در می آید.

یک سنت مدار هم شاید کمتر بلغزد. اما نمیتواند نهایت صراط مستقیم باشد. اما آنچه نیت این نوشتار است؛ اینکه، شخصیت مارال به شدت منفعل و دور از باور است. یک دختر تحصیل کرده و نویسنده رمان های مشهور که هیچ اراده ای از خود ندارد. انگار نخ هایی در فیلمنامه به دست و پای این شخصیت وصل شده است که با سلب اختیار از وی روند داستان مجموعه طبق برنامه پیش رود. ناگفته نماند موضوع در خور شرایط روز جامعه است و بازی ها روان و خوب، شکل تصویر برداری و میکس هم مورد توجه بسیاری از مخاطبان قرار گرفته است اما کاراکتر مارال شباهت به عروسک خیمه شب بازی دارد که گاهی حرص بعضی ها را در می آورد. از جمله اینجانب.

تا فهم خود پیش می رویم آنچه از قدرت لایتناهی خدا درک کرده‌ایم، مانند قطره‌ای در مقابل اقیانوس است ● جوهانز کپلر

نگاهی به فیلم خون به پا می‌شود

دانیل هنوز زنده است!

هومن ظریف

فیلم‌سینمایی خون‌به‌پامی شود،علی رغم‌ویژ گی هایش داستانی جاودانه دارد.

ماجرا به زمانی برمی گردد که کشور پهناور آمریکا، پس از پشت‌سر گذاردن دوران جستجو گران طلا، کاوشگران حریص نفت را به خود دید.

«پل تامس اندرسون» در آخرین فیلمی که کارگردانی کرده، به سراغ رمان نفت اثر «آپتون سینکلر» رفته است.

آپتون سینکلر از نویسندگان پرکار آمریکایی بوده ورمان «جنگل» او نیز معروف است.فیلم «خون به پا می‌شود» با این که زمانش کمی طولانی است، ولی بیننده را با داستان‌های فرعی اش، بیشتر و بیشتر درگیر می کند.

داستان از این قرار است که دانیل با نقش آفرینی دانیل دی‌لوئیس، به تنهایی در بیابان خشک، به دنبال رگه‌های نقره می گردد. پایش می شکند و به سختی به شهر می رود و به صورت اتفاقی در حال کاوش نقره به نفت می رسد و پسربچه یکی از کاوشگرانی که در حین جستجو می میرد را به فرزندی قبول می کند. ده سال بعد، او دیگر یک نجیب‌زاده نفتی شده است!

در این میان جوانی به او زمینی نفت‌خیز را می فروشد. برادر همین جوان که یک خطابه گوی کلیسا است، با طمع کمک مالی دانیل، از حضور دانیل برای استخراج نفت استقبال می کند.

ناشنوایی پسر خوانده در اثر فوران یک چاه نفتی عظیم، درگیری دو مرد حریص (دانیل و خطابه‌گوی کلیسا) و داستان‌های فرعی دیگر، این اثر را قابل تامل کرده است.

آفتابی شدن فرد کلاهبرداری که با دستیابی به دفترچه خاطرات برادر ناتنی دانیل، خود را به عنوان برادر او جا زده و قتل او به دست دانیل و سکانس پایانی فیلم، یعنی درگیری خونین دانیل با کشیش جوان که هنوز طمع کمک مالی دانیل را در سر می پروراند و همچنین طرد پسر خوانده دانیل توسط او از رخدادهای پیاپی فیلم است که یک داستان ساده را بسیار جالب و جذاب کرده است.

یک پاراگراف از گفته های دانیل، زیبایی پیام فیلم را به خوبی نشان می دهد: «من باخودم در رقابتم، دوست ندارم کس دیگه‌ای موفق بشه. من با مردم کار کردم و به اون چیزی که از اونا می خواستم رسیدم و همین حالم‌رو به هم می‌زنه، چون می‌بینم که همه تنبل هستن. راحت می شه ازشون استفاده کرد... دوست دارم اونقدر پول دربیارم که دیگه ریختشون‌رو نبینم.»

پیشنهاد عجیب

اوضاع قلب سینما به هم ریخته است و ضربانش هم پس و پیش می زند. از تئاتر پرسیدند، وضع قلب سینما چطوره؟ گفت: فکر می کنم قمر در عقرب است، چراکه دیروز تا به حال سه بار به من پیشنهاد ازدواج داده است(!)

کوتاه و بدون تیتر

✓علی شاه‌حاتمی به زودی فیلم جدیدش با عنوان «آوای زندگی» را در کشورهای امارات، هند و مالزی اکران می کند.

✓کریس دی‌برگ آذرماه سال جاری به همراه گروه آریان کنسرت برگزار می کند.

✓کنسرت گروه شمس به سرپرستی کیخسرو پورناظری از ۲۳ تا ۲۶ مردادماه با حضور نوازندگانی از کشورهای ارمنستان، هند، هلند، انگلیس، فرانسه، ترکیه و عراق در مجموعه فرهنگی، هنری سعدآباد برگزار می‌شود.

✓جوایز و یادگارهای محمدعلی طالبی یکی از کارگردانان مطرح سینما برای ثبت در تاریخ سینمای ایران، تحویل موزه سینما شد.

✓مهرداد فرید قصه یک روزنامه‌نگار را در قالب فیلمی با عنوان «از ما بهتران» اواخر مهرماه جلوی دوربین می‌برد.

✓رویای لاس و گاس جدیدترین ساخته امیر نادری در بخش مسابقه شصت و پنجمین جشنواره فیلم ونیز حضور دارد.

✓شهرام اسدی به زودی ساخت فیلم «دریاقلی» را آغاز می کند. دریاقلی حکایت پیرمردی است که در حاشیه آبادان زندگی می کند و قبل از همه متوجه پیشروی نیروهای عراقی می شود.

✓عزت‌الله ضرغامی رئیس سازمان صداوسیما گفت: حرف‌ها و مباحث مربوط به کاندیداتوری‌ام در انتخابات ریاست جمهوری شایعه است.

✓تا یکی دو هفته آینده کار جدید مجتبی راعی با عنوان «پله پله تا ملاقات با شیطان» به پایان مرحله فیلمبرداری می رسد. این فیلم قصه خفاش شب است

✓علیرضا بذرافشان در تدارک ساخت فیلمی با عنوان «انتقال» است که در ارتباط با نقل و انتقال فوتبالیست‌های نامدار ایرانی است. علی انصاریان، حمیدرضا پگاه و نگار فروزنده سه بازیگر اصلی این فیلم هستند.

✓مجموعه تلویزیونی «ساعت ۱۲» در ده قسمت ٤٥ دقیقه‌ای به کارگردانی علی عطشانی، ایام محرم از شبکه اول سیما پخش می‌شود.

✓آژانس مسافرتی طیاره ملخی عنوان مجموعه‌ای تلویزیونی به کارگردانی سعید فرامرزی است که برای شبکه اول سیما ساخته شده و در نوبت پخش قرار دارد.

✓مشاغل سخت و طاقت‌فرسایی که رو به فراموشی اند در مستندی با عنوان «آواز زندگان» دوباره احیا می‌شوند. این مجموعه را یژن شکرریز ساخته است.

✓دومین دوره جشنواره برترین برنامه‌های سیما در رمضان امسال برگزار می‌شود.

تاریخچه سینما

ستارگان و جلوه‌های تصویری

محمدرضا لطفی **قسمت دوازدهم**

دهه ۹۰ یکی از شلوغ ترین دهه های سینمایی به حساب می آید، چرا که سینما تغییر مسیر می دهد. افزایش چشمگیر فروش فیلمها به خصوص فیلمهای هالیوودی و عامه‌پسند باعث شد تا آمریکا رسماً اعلام کند، سینما پس از درآمد تبلیغاتی سودآورترین کالای صادراتی محسوب می شود. ظهور ستارگان جدید و جلوه های تصویری خارق‌العاده و چشم‌نواز، از مهمترین دستاوردهای دهه ۹۰ به حساب می آید.

در سال ۹۰ ادامه پیشرفتهای تکنولوژی در سینما که طی دهه ۸۰ با ظهور ویدیو شتاب گرفته بود، اینک به جایی می رسید که هر تصویر خیالی قابلیت به تصویر درآمدن را پیدا کرده بود.

نکته جالب دیگر این بود که مجله انگلیسی سایت اندساوند در سال ۹۲ اقدام به یک رای گیری می کند که در آن از منتقدان و فیلم سازان مطرح جهان می خواهد تا بهترین فیلم تاریخ سینما را معرفی کنند، و در این رأی گیری برای چندمین بار پیاپی فیلم ماندگار «همشهری کین» ساخته اورسن ولز رتبه نخست را کسب می کند.

اما در سال ٩٤ تمام سینماگران در سرتاسر دنیا به تکاپو افتادند تا جشن صدسالگی سینما را برپا نمایند. گذشت یک قرن از ظهور این هنر اعجاب‌انگیز برای تمام مردم دنیا، اتفاقی میمون و خوشایند بود. در این سال تدارک مفصلی توسط جشنواره‌ها و موسسات و نهادهای سینمایی جهان دیده شده و یک سال بعد، یعنی سال ۹۵ چند جشن به بهترین نحو ممکن برگزار شد و تبدیل به یکی از خاطره‌انگیزترین سالهای سینما گردید، اما در همان سال، اتفاق بزرگ دیگری هم به وقوع پیوست. شبکه های بین المللی اینترنت و کاربرد و استفاده از آن رواج گسترده‌ای پیدا کرد و با این اتفاق، عملاً شعار دهکده جهانی معنا یافت. دیگر کاربران اینترنتی در هر جا از دنیا به راحتی می توانستند اطلاعات فیلمها را به دست آورند و حتی برخی آثار را اصطلاحاً دانلود نمایند و این اتفاق بسیار بزرگی در تحول سینما به حساب می آمد، هر چند که مدتی بعد، قرار گرفتن فیلمهای روز بر روی سایتها به صورت غیر قانونی معضل جدیدی را برای تهیه‌کنندگان به وجود آورد، اما به هر جهت جلوی پیشرفت و تکنولوژی را نمی توان گرفت و این پایان راه نبود چرا که علم با سرعت غیر قابل تصوری به جلو حرکت می کرد و در سال ۹۷ عرضه فیلم روی شبکه‌های کامپیوتری آغاز شد و تحولات فنی فراوانی در همه زمینه‌های تولید و نمایش شکل گرفت.

و اما در سال ۹۸ در تاریخ سینما، اتفاق بزرگی به وقوع پیوست و رکوردی شکسته شد. این اتفاق چیزی نبود جز شکسته شدن رکورد فروش فیلم در تاریخ سینما توسط فیلم ۲۰۰ میلیون دلاری تایتانیک با رقمی نزدیک به یک میلیارد و هشتصد میلیون دلار که به نظر می رسد تا سالها دست نیافتنی باشد. این پدیده نشان داد که سینما با تمام وقایعی که برایش رخ داده است، هنوز جزء پرمخاطب ترین هنرها و پدیده‌های اجتماعی به حساب می آید.

ادامه دارد

فیلم سینمایی فرزند خاک با شیوه‌ای جدید اکران شد

با آغاز اکران فیلم سینمایی فرزند خاک، تبلیغات این فیلم همچنان با شیوه‌هایی متفاوت و مدرن و کاملاً مبتکرانه ادامه دارد.

در تبلیغات این فیلم علاوه بر شیوه‌های معمول و سنتی خبررسانی، گامهایی نو نیز برداشته می شود که راه‌اندازی سیستم اطلاع رسانی و تبلیغات این فیلم با استفاده از فرستنده بلوتوث در تعدادی از سینماهای تهران، اولین گام ابتکاری در استفاده از ویژگیهای تکنولوژیک نوین در تبلیغات سینمایی است. اولین پایگاه‌های اطلاع رسانی بلوتوث این فیلم از روز شنبه پنجم مردادماه در سینماهای استقلال، آزادی، سپیده وبهمن و... تهران راه‌اندازی شده و علاقه‌مندان می توانند با روشن نمودن بلوتوث دستگاه تلفن همراه خود در مقابل این سینماها، علاوه بر دریافت اخبار و اطلاعات مربوط به سینماهای نمایش دهنده و...، تیزر زیبایی از این فیلم و نیز بخشی از موسیقی فیلم و تعدادی از بهترین عکسهای آن را نیز روی تلفن همراه خود دریافت نمایند.

همچنین در اقدامی جالب، لوح‌های فشرده چند رسانه‌ای (سی دی‌های مولتی مدیا) نیز برای این فیلم طراحی و آماده شده است، که برای استفاده کاربران رایانه در سراسر کشور در تیراژ وسیع تکثیر و به صورت رایگان پخش خواهد شد. این سی دی‌ها حاوی تعدادی از عکسهای منتخب صحنه و پشت صحنه فیلم، تیزرهای آماده شده نهایی، پوسترهای طراحی شده برای فیلم و بخشهایی برگزیده از موسیقی فیلم به همراه اطلاعات کامل و شناسنامه فیلم شامل فهرست عوامل و... است. این سی دی‌ها در آستانه آغاز اکران فیلم، در سینماها و مراکز فرهنگی هنری معتبر در اختیار تماشاگران فیلم و علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت. فیلم سینمایی فرزند خاک ساخته محمدعلی آهنگر در حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی تولید شده است.

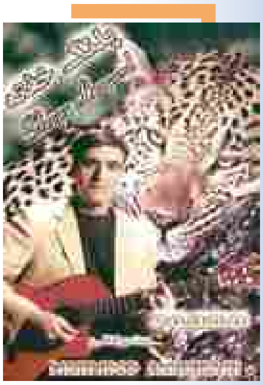

پلنگ خفته به بازار آمد

آلبوم موسیقی «پلنگ خفته» با صدای محمود ساریخانی وارد بازار موسیقی شد.

این آلبوم شامل هشت ترانه است که ترانه‌های آن را آرش سزاوار، شهرام افجه و محمود ساریخانی سروده‌اند. انتظار می رود این آلبوم با فضای اجتماعی و خاصی که دارد، با استقبال مخاطبان روبرو شود.

همه‌چیز فیلم‌ها دروغ نیست

ما هرچی تو فیلمها می بینیم می گن باور نکن فیلمه!.. آن‌قدر این جمله رو به خوردم دادن که...

تو همه فیلمها دیدم، وقتی عروس سینی چای رو می آره، سینی تو دستش می لرزه و من چقدر از دیدن این صحنه لجم می گرفت و پیش خودم می گفتم، کار به این سادگی رو چقدر سخت نشون می دن!

اما وقتی چند شب پیش این اتفاق برای خودم افتاده فهمیدم سینما عین زندگیه و البته خود زندگی.

دختر تأثیر گرفته از سینما

بیست نما از زندگی هنرمندان

۱ متولد ۱۳۵۱ تهران است و یک خواهر به نام هیلدا دارد.
۲ در دوران تحصیل اصلاً شاگرد زرنگی نبود و به سختی دیپلم گرفت، البته در کنکور هم شرکت کرد، اما قبول نشد.
۳ بسیار خوش خط است.
۴ از شانزده سالگی وارد بازار کار شد و اولین شغل او کار در طلاسازی دایی‌اش بود. بعد از آن هم مدتی مربی شنا بود.
۵ برای بازی در فیلم کاغذ بی خط به کارگردانی ناصر تقوایی حاضر شد کمترین دستمزد را بگیرد.
۶ با بازی در سومین فیلم دوران بازیگری‌اش به نام قرمز، سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش اول زن را از جشنواره هفدهم فیلم فجر دریافت کرد.
۷ با معرفی شریفی نیا به عرصه بازیگری روی آورد.
۸ سال ۷٤ تصادف شدیدی کرد و مدتی در کما بود.
۹ قرار بود در فیلم روز واقعه و لیلا بازی کند، اما نپذیرفت.
۱۰ بسیار حساس، تودار و در عین حال عاطفی است.
۱۱ در بین کشورهای جهان، به ایتالیا علاقه زیادی دارد.
۱۲ از فلسفه خیلی خوشش می آید و رابطه خوبی با گربه‌ها دارد.
۱۳ با دومین فیلمش یعنی غریبانه در سال ۷٦ مشهور شد.
۱۴ صبر و حوصله‌اش مثال‌زدنی است و در امور خیریه حضوری همیشگی دارد.
۱۵ عاشق ورزش تنیس است و بازیها و مسابقات این ورزش را دنبال می کند.
۱۶ از معدود زن‌هایی است که اهل آرایش نیست و بسیار ساده و صمیمی است.
۱۷ به شدت از حضور در محافل و مجامع سینمایی دوری می کند.
۱۸ در آشپزی هیچ چیز کم ندارد، اما خودش زیاد با غذا خوردن میانه‌ای ندارد.
۱۹ با فوتبال میانه‌ای ندارد و به جایش پای ثابت مسابقات تنیس و برگزاری کنسرت‌ها است.
۲۰ هوش و حافظه فوق‌العاده‌ای دارد و از همان دوران نوجوانی دوست داشت روی پای خودش بایستد و از خانواده‌اش حتی پول توجیبی هم نمی گرفت.

این هفته: هدیه تهرانی

رابطه سینما، مغز و دل

می گویند، تنها عضوی که از مغز فرمان نمی گیرد «دل» است. فکر کن اگر قرار بود مغز به دل فرمان بدهد، حتم دارم هیچ گاه نمی گذاشت دور و بر سینما آفتابی بشوم.

آیا می دانید که...

- ✓ مجید اخشابی خواننده مطرح موسیقی پاپ در دوران کودکی فقر را تجربه کرده و آرزو داشت یک سه‌چرخه داشته باشد.
- ✓ محمد اصفهانی در پانزده سالگی توسط دایی‌اش به استاد محمدرضا شجریان معرفی شد.
- ✓ پرویز پرستویی سابقه بازی فوتبال را هم دارد و مرحوم مهراب شاهرخی او را به عنوان دروازه‌بان تیم جوانان در آن سال‌ها انتخاب کرد.
- ✓ فرزاد حسنی با رانندگی میانه خوبی ندارد و از وسیله نقلیه عمومی برای رفت و آمد استفاده می کند.
- ✓ محمدرضا شریفی نیا در عرصه ورزش ژیمناستیک کار کرده و در مسابقات این رشته چند مقام هم آورده است.
- ✓ رضا صادقی عاشق رنگ مشکی است و سال ۸۰ به درخواست مادرش دو هفته لباس سرمه‌ای پوشید و از نظر روحی مشکل پیدا کرد و مادرش موافقت کرد که دوباره مشکی بپوشد.
- ✓ مهران مدیری کامل‌ترین آرشیو موسیقی کلاسیک را دارد. خودش می گوید بدون موسیقی نمی تواند زندگی کند.
- ✓ احمد نجفی برای بازی در مجموعه تلویزیونی کارآگاه علوی ۱۰ ماه ماهی پانصد هزار تومان دستمزد گرفت.
- ✓ سیروس گرجستانی در دوران جوانی فوتبالیست ماهری بود و بچه محل‌ها به او می گفتند، بالاخره تو یک روز از تیم‌ملی فوتبال سر در می آوری!
- ✓ بهزاد فراهانی عاشق کارتون گربه‌های اشرافی است.
- ✓ جواد رضویان عاشق رنگ نارنجی است و باور دارد که این رنگ انرژی زیادی به او می دهد.
- ✓ پوریا پورسرخ از ارتفاع و سرعت زیاد به شدت می ترسد.
- ✓ فتحعلی اویسی سال ٦۱ برای بازی در مجموعه تلویزیونی سربداران ماهی سه-چهار هزار تومان دستمزد می گرفت.
- ✓ سعید راد تا زمانی که دیپلم گرفت نه به بازیگری علاقه داشت و نه تا آن زمان به سینما رفته بود.
- ✓ بهرام رادان در ۱۵ سالگی به آمریکا رفت ولی پس از یک سال به ایران بازگشت.
- ✓ مجید مجیدی در دوران نوجوانی و جوانی از بانیان مراسم مذهبی و شبیه خوانی محرم محله بود.

وظیفه

خداوند مرا برای این به وجود آورد که فقط عکاس و نقاش دنیای او باشم نه این که بخواهم به چند و چون دنیای او پی ببرم.

لئون تولستوی

اگر ما به خود زحمت تباه کردن طبیعت خود را ندهیم، طبیعت ما هرگز ما را به تباهی نمی کشاند • کلارندن

داستانهای انتخابی آلفرد هیچکاک

آن پایین... آن پایین

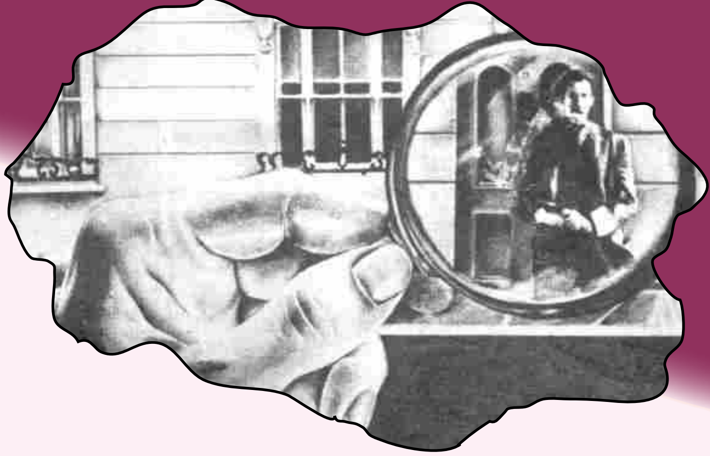

با کنجکاوی اندوهناکی به مردم که آن پایین در پیاده‌رو جمع شده بودند، نگاه کرد. آن پایین یک دریا صورت بود که به طرف او نگاه می‌کرد. این چهره‌ها هر دم زیادتر می‌شد و به زودی خیابان را نیز پر کرد...

از طبقه بیست و ششم دیدن اینها به نظر آدم عجیب و باورنکردنی می‌رسید. سر و صدایی که از مردم پایین به او می‌رسید، ضعیف و نامفهوم بود، ولی در هرحال او از هیجان و جنب و جوش و جمعیت پایین دچار اشتباه نمی‌شد.

او مطلقاً به چهره‌های وحشت زده و ترحم‌آمیزی که در پشت پنجره‌ها پدیدار می‌شدند توجه نمی‌کرد، و حتی به تقاضاها و استغاثه‌های آنان گوش نمی‌داد.

دفعه اول یک مستخدم هتل از او سوالاتی کرد. بعد یک مامور آسانسور از او پرسید:

–می‌خواهی چه کار بکنی؟ می‌خواهی خودت را پایین بیندازی؟

مرد که روی لبه آخرین طبقه ایستاده بود، دستور داد:

–از اینجا برو کنار!

–اگر خودت را از آنجا به پایین پرت کنی، دیگر نمی‌توانی روی پاهایت راه بروی.

چند لحظه بعد مدیر هتل پشت پنجره آمد و در حالی که در نگاهش ترس و کنجکاوی بود، با او شروع به صحبت کرد و به نظر می‌رسید که از صحبتش راضی است. سرانجام او نیز از کنار پنجره ناپدید شد و کمی بعد، صاحب میهمانخانه که پیرمردی موقر بود، پشت پنجره پیدا شد.

–شما آنجا چه کار دارید؟

–می‌خواهم خودم را به پایین پرت کنم.

–شما کی هستید؟ اسمتان چیست؟

–اسم من «کارل آدامس» است و اینکه به چه دلیل می‌خواهم خودم را پرت کنم به شما مربوط نیست.

–دوست عزیز، به کاری که می‌خواهید بکنید بیشتر فکر کنید.

–فکر کرده‌ام. حالا شما بروید و مرا راحت بگذارید.

آنجا که مرد ایستاده بود، خیلی تنگ بود. او، زیر آفتاب پشت به دیوار و میان دو پنجره ایستاده بود و کسی نمی‌توانست دست دراز کند و او را بگیرد...

چهره‌های تازه یکی پس از دیگری پشت پنجره‌ها پدیدار می‌شدند. با او به آرامی حرف می‌زدند و وی را آقای آدامس خطاب می‌کردند.

به ترتیب یک پزشک، چند مستخدم هتل و یک کشیش با او حرف زدند.

کشیش با مهربانی از او پرسید:

–چرا نمی‌آیی تا در این باره با هم صحبت کنیم؟

–چیزی برای گفتن وجود ندارد.

–دلتان می‌خواهد پیش شما بیایم و کمک کنم تا از این پنجره به داخل برگردید؟

–اگر شما و یا هر کس دیگر به من نزدیک شوید سوگند می‌خورم که بلافاصله خودم را پرت کنم.

–نمی‌خواهید علت این تصمیم‌تان را به ما بگویید؟

–نه!

–در این صورت چطور می‌توانیم کمکی به شما بکنیم؟

–شما نمی‌توانید کمک کنید. بروید.

چند لحظه کسی پشت پنجره پیدایش نشد. بعد از مدتی یک آژان پلیس که خیلی دقیق به او نگاه می‌کرد، شروع به صحبت کرد:

–سلام دوست عزیز.

–چه می‌خواهید؟

–مرا از آن پایین اینجا خواستند و گفتند که کسی می‌خواهد خودش را از بالا پرت کند. شما واقعاً می‌خواهید خودتان را پرت کنید؟

–بله.

–چرا؟ اینطوری؟

–من طبعاً دوست دارم هر کاری را با سر و صدا و تظاهر بسیار انجام دهم.

–عجب! شما شوخی می‌کنید!...

و سپس روی درگاهی پنجره نشست و سیگاری آتش زد:

–امروز واقعاً روز قشنگی است، نه؟

–روز زیبایی برای مردن است.

–شما خیلی بدبین هستید. راستی خانواده دارید؟

–نه، شما چطور؟

–من یک زن دارم.

–خیلی خوب است، ولی من هیچکس را ندارم.

و بعد با خود فکر کرد: «از آن زمان که کسی را داشتم، خیلی نمی‌گذرد... یعنی تا همین دیروز داشتم...»

مرد صبح دیروز برای رفتن به سر کار از خانه‌اش بیرون آمد و «کارن» خیلی خشک جلوی در با او خداحافظی کرد. از مدتها پیش محبت کارن نسبت به او کم شده بود، ولی او فقط کارن را دوست داشت و دیوانه‌وار عاشقش بود و با همه اصرارهای او حاضر نمی‌شد طلاقش بدهد! اگرچه اخیراً کارن تهدید کرده بود که اگر طلاقش ندهد، او را ترک خواهد کرد ولی با این وجود او بر سر تصمیم خود باقی بود.

بعد، دیروز عصر ساعت شش که به خانه اش برگشت، دیگر زنی نداشت، عشقی نداشت. فقط قوطی خالی قرص خواب و نامه کوتاهی باقی مانده بود.

سکوت وحشتناکی در آپارتمانش موج می‌زد... علاوه بر همه اینها، جسد بی جان کارن همراه با یک نامه کوتاه روی تخت افتاده بود و در آن نامه همه چیز را گفته بود...

استیو به او گفته بود که نمی‌تواند با او ازدواج کند و وی را گول زده است. اگر کارن این مطلب را نمی‌نوشت باز هم او همه چیز را می‌دانست. از همان موقع که کارن به او محبت نمی‌کرد، فهمیده بود که پای استیو در میان است، ولی کارن هیچ چیز را پنهان نمی‌کرد و همه چیز را گفته بود و طلاق می‌خواست، اما او نمِی‌توانست از کارن صرف‌نظر کند. و حالا کارن خودش را کشته بود، زیرا فهمیده بود که استیو او را بازی داده است.

«آدامس» دیروز عصر از خانه خارج شد و تا نصف شب در خیابانها پرسه زد و بعد به خانه برگشت و خوابید. صبح وقتی که بیدار شد، تصمیمش را گرفته بود و راه افتاد تا تصمیمش را اجرا کند. پیاده تا این محله شهر آمد و در همین هتل اتاقی در آخرین طبقه زیرشیروانی گرفت...

◇◇◇

حالا دیگر خیابان از جمعیت سیاه شده بود. پلیس مردم را کنار می‌زد تا در زیر آپارتمان بیست و شش طبقه فضایی به وجود آورده و پرده‌ای نگهدارند تا اگر او خودش را پرت کرد، از بین نرود، اما آدامس خوب می‌دانست که این کارهای پلیس احمقانه است، چون او می‌توانست طوری خودش را بیندازد که توی چادر نیفتند.

مردی از پنجره سرش را بیرون کرد و به او گفت:

–این کاری که شما می‌خواهید بکنید جنون‌آمیز است.

–این عقیده شماست!

– گوش کنید، من یک دکتر هستم، می‌توانم به شما کمک کنم، فکر کنم با دلیل و منطق می‌توانم نظر شما را برگردانم.

–اما حالا خیلی دیر شده است، بهتر است که شما بروید و به کسی که ممکن است هنوز به شما احتیاج داشته باشد، کمک کنید. من به شما احتیاجی ندارم.

دکتر رفت. آدامس جمعیت را نگاه کرد که منتظر بودند تا سقوط او را ببینند.

بعد از مدتی این کشیش بود که دوباره پیدایش شد.

–کاری وجود دارد که ما بتوانیم برای شما انجام بدهیم؟

–نه، شما دارید وقتتان را هدر می‌دهید.

–من وقتم را هدر نمی‌دهم. دلتان می‌خواهد که شما را راحت بگذاریم تا فکر کنید؟!

–هرجور که میل شماست.

کشیش ناپدید شد و او خود را تنها دید. جمعیت را نگاه کرد، اما حالا دیگر آن همه ارتفاع ناراحتش نمی‌کرد، درحالی که در لحظات اول از ارتفاع می‌ترسید.

آژان پلیس دوباره پیدایش شد و پشت پنجره قرار گرفت:

–آدامس، می‌دانید شما می‌توانید خدمتی در حق من بکنید.

–چطور؟

–ببینید، به طور معمول من باید آن پایین باشم و عبور و مرور اتومبیل‌ها را کنترل و تنظیم کنم، اما شما باعث شده‌اید که من اینجا بیایم.

–ولی در هرحال عبور و مرور قطع می‌شد، اگرچه شما همان پایین می‌ماندید.

–شما حق دارید. این مردم که آن پایین جمع شده‌اند، منتظرند که شما خود را پرت کنید. آنها از این منظره لذت خواهند برد!

–آنها لذت خواهند برد!؟

–مطمئناً آنها تصمیم گرفته‌اند که آنقدر اینجا بایستند تا شما خودتان را بیندازید. شما نمی‌توانید حرفهایشان را از اینجا بشنوید، اما آنها فریاد می‌زنند که: «زودباش خودت را بینداز، ما کار داریم!»

–راستی؟

–بله، آنها فکر می‌کنند که حقشان است این منظره را تماشا کنند، زیرا مدتهاست منتظر ایستاده‌اند.

–چه گرگهای وحشی هستند!

–درست همینطور است. شما چرا می‌خواهید زندگی‌تان را از دست بدهید، فقط برای اینکه این گرگها منظره وحشت‌آوری را تماشا کرده باشند!؟ بیایید تو، بگذارید آنها ناامید بشوند.

–مثل اینکه حق باشماست!

آدامس درجای خودش لرزید، یک لحظه پشتش از دیوار جدا شد و بعد دوباره عقب رفت. گویی که وحشت برش داشته باشد، جلوی چشمهایش را گرفت.

آژان با ناراحتی پرسید:

–چه شده؟

–گمان می‌کنم دچار سرگیجه شده‌ام. لطفاً بیایید دستم را بگیرید.

–خیلی خوب، کمی صبر کنید.

وقتی که مردم دیدند که آژان از پنجره بیرون آمد و روی لبه بلند بام قرار گرفت، فریاد کشیدند. آژان به چند قدمی مرد رسیده بود و درحالی که دستهایش به جلو دراز شده بود به طرف مرد پیش می‌رفت. آدامس دستش را به طرف دست آژان دراز کرد و گفت:

– من خوب می‌دانستم که شما این بالا خواهید آمد. برای همین بود که اینجا را انتخاب کردم.

–چی گفتید؟

–اسم من آدامس نیست استیو! کارن زن من بود، می‌دانی که دیروز عمر او...

وحشت در چهره آژان موج زد. در آن حال سعی می‌کرد خودش را عقب بکشد، ولی دستش در دستهای قوی مرد مانده بود. سپس احساس کرد که شدیداً تکان می‌خورد و تعادلش را از دست داد، فریاد جمعیت را شنید...

بعد سقوط بود در فضای خالی و باز. درهمان موقع که باشدت به طرف پایین می‌افتاد، احساس می‌کرد که هنوز دست آن مرد دست او را در میان گرفته و می‌فشارد.

■

به مناسبت ۱۷ مرداد روز خبرنگار

با وقایع اتفاقیه

در این بخش می‌خواهیم، مطالبی برایتان بنویسم که در اولین نشریه ایران «وقایع اتفاقیه» به چاپ رسید. شاید برایتان جالب باشد بدانید حدود ۱۷۰ سال گذشته چه وقایعی در ایران اتفاق می‌افتاد و در نشریات چه واکنشی داشت.

جانوری عجیب در فارس

در تاریخ پنجشنبه، چهارم ربیع‌الثانی ۱۲۷۳ ق در فارس «رشمیز» جانوری ریز که از خاک به عمل می‌آید و با آب دهن خود خانه می‌سازد و هرچه بیابد می‌خورد به جز مس و آهن و بلور چینی و شیرینی و تنباکو که اینها را نمی‌خورد و دائماً هست و در ایام بهار مانند مورچه راه می‌رود، در گرمسیرات به هم می‌رسد و در جهرم وفور دارد و ضرر بسیار می‌رساند. چاره‌ای برای او نیافته‌اند، مگر این که حصیری از برگ درخت خرما می‌بافند که سله می‌گویند. این حصیر که در زیر فرش می‌اندازند، رشمیز از او نمی‌گذرد و هرچه در روی آن فرش باشد، از ضرر این جانور سالم می‌ماند. آقا حسن نام جهرمی در روی زمین خوابیده و بر روی خاک افتاده بود تا وقتی که بیدار شده بود، رشمیز بخشی از بدن او را خورده بود.

سرقت از دکان بزازی

در پانزدهم جمادی‌الثانی ۱۲۷۲ ق، در منطقه کرمانشاه، شب دکان بزازی را در میان بازار سوراخ کرده و قدری اسباب از آنجا به سرقت برده بودند.

مراتب به عرض نواب عمادالدوله رسیده، سارق را از داروغه مطالبه نمودند. مشارالیه نیز چند روز مهلت خواست سارق را با اموال مسروقه به دست آورده به حضور نواب معزی‌الیه آورد، بعد از تحقیق معلوم شده بود که این شخص دو دفعه دیگر به دزدی گرفته شده و مستخلص گردیده است. چون این سرقت سِیم او بود، نواب معزی‌الیه موافق حکم شریعت مطهره به قطع ید او حکم نمودند.

گرانی غله

در ۲۱ ذیقعده‌الحرام سال ۱۲۷۲ ق، در آذربایجان قدری غله گران بود و مردم تشویش داشتند ولی از تنقلات الهی باران‌های پرمنفعت در موسم و به موقع به اطراف و جوانب باریده، رفع تشویش خلق شد و بالفعل غله در آنجا فراوان و ارزان است.

معجزه‌ای عجیب

در دوازدهم ذی‌الحجه‌الحرام سال ۱۲۷۲ ق؛ استاد تقی نام شیلانکر، تفنگی در دست داشت درست می‌کرد؛ غافل از اینکه تفنگ گلوله پر است! ناگاه به در رفت، شاگردش روبه‌روی او نشسته بود گلوله از زیر بغل شاگرد رد شده، دو سه نفر دیگر هم رو به روی دهن تفنگ بودند. گلوله از آن‌ها به خیر گذشته، و به هیچ یک ضرر و آسیبی نرسید.

آبله کوبی در یزد

به تاریخ بیست و چهارم رمضان سال ۱۲٦۷ ق، در یزد اتفاق افتاده، بدین شکل که: میرزا حسن که مأمور آبله کوبی اطفال آنجا بود، بعد از ورودش مردم را اخبار کرده است. آنها نیز مانند اهل بعضی شهرهای دیگر، در اول از این معنی زیاد وحشت داشته‌اند و نواب میرزا محمدصادق یزدی که اطفال خود را آبله کوبیده و بعد از آن سایر مردم نیز مطمئن شده، اطفال خود را می‌آورند و آبله می‌کوبند و زود خوب می‌شوند.

محله باقلافروشان

به تاریخ نوزدهم شعبان سال ۱۲٦۷ ق، در اصفهان بنایی در محله باقلافروشان اصفهان در خانه کار می‌کرده است. از سقف خانه، کوزه‌ای بیرون آمد در میانش یکصد و دو عدد قروش قدیم بوده و بناها در میان خودشان تقسیم کرده بودند. صاحب خانه مطلع شده و به نایب‌الحکومه عرض کرده، آنها را حاضر کرده‌اند.

بعد از تحقیق و تهدید، نصفه پول‌ها را فروخته بودند و نصف دیگر را که موجود بوده به اردوی همایون فرستاده!

هر کس در جهان آرزویی دارد، لیکن به عقیده من یک دوست حقیقی از تمام اینها بهتر است ● سقراط

گفت‌وگو با مدافع جدید فولاد خوزستان

سهراب بختیاری‌زاده: از بازی در تهران خسته شدم

محمد پورمحمد

سهراب بختیاری‌زاده بازیکنی است که به قول فیروز کریمی ۵۰ سال از فوتبال ایران پیش است. او پس از حضور در جام جهانی از تیم ملی هم خداحافظی کرد تا در جام ملتهای آسیا غایب باشد. بختیاری‌زاده بازیکنی توانمند است، اما خیلی راحت فرصتها را از دست داده، با این حال خودش معتقد است در فصل جاری حرفهای زیادی برای گفتن دارد.

○ **چه اتفاقی رخ داد تا مجدداً به فولاد اهواز برگشتید؟**

○○ دیگر از بازی در تهران خسته شده بودم، به همین دلیل تصمیم گرفتم به زادگاهم بازگردم. فولاد تیمی بود که از آنجا به فوتبال ایران معرفی شدم و به نوعی این تیم سکوی پرتابم بود.

○ **یعنی برای ادای دین به زادگاهت برگشتی؟**

○○ بله، چند سالی بود که از اهواز دور بودم. بازی در تیم‌های تهرانی هم حدی داشت. از استقلال و صباباتری خاطرات شیرینی دارم، اما باید به شهرم برمی‌گشتم تا به فولاد کمک کنم.

○ **پیشنهادی از تیم‌های تهرانی داشتید؟**

○○ چند پیشنهاد درست و حسابی داشتم، اما تصمیم گرفتم در خدمت فولاد باشم.

○ **شنیدیم از استقلال تهران هم پیشنهاد داشتید. آیا صحت دارد؟**

○○ یک پیشنهاد نه چندان جدی، اما قصد بازگشت به این تیم را نداشتم. من استقلال و هوادارانش را دوست دارم و همیشه با خاطرات استقلال زندگی می‌کنم.

○ **چرا به صباباتری برنگشتید؟**

○○ شاید اگر فیروز کریمی زودتر هدایت صبا را بر عهده می‌گرفت، من الان در خدمت این تیم بودم، اما این اتفاق دیر رخ داد تا من با فولاد تمام کنم.

○ **اما شما هفته گذشته قراردادتان را با فولاد ثبت کردید. آیا دلیل خاصی داشت؟**

○○ وضعیت فولاد مشخص نبود. یک روز لیگ برتری بودیم و روز دیگر لیگ دسته اولی. من با مدیران باشگاه به توافق رسیدم، اما یادآوری کردم که اگر به لیگ برتر صعود نکردید، نمی‌توانم به اهواز برگردم.

تمریناتم را با این تیم آغاز کردم تا ببینم چه اتفاقاتی رخ می‌دهد. خوشبختانه مجوز لیگ برتری صادر شد و من هم پس از اینکه مطمئن شدم فولاد لیگ برتری شده، قراردادم را ثبت کردم.

○ **آیا حضور مجید جلالی بی‌تاثیر نبود؟**

○○ آقای جلالی از اساتید بنده هستند، اما من فقط در صورت لیگ برتری شدن فولاد قصد ثبت قرارداد

گفت‌وگو با مهاجم تکنیکی تیم ملی ایران

رسول خطیبی: توانایی صعود به جام جهانی را داریم

مهاجم ریزاندام تبریزی چند سالی است که در امارات فعالیت می‌کند و لیگ برتر از نمایش وی محروم است. رسول خطیبی در امارات هواخواهان زیادی دارد. او بار دیگر پیراهن مقدس کشورش را بر تن کرده و قصد دارد بدرخشد.

خطیبی در اردوی اسپانیا خوب کار کرد تا پس از حضور در تمرینات الظفره آماده‌تر از همیشه برای بازی حساس با عربستان آماده شود.

○ **چرا از تیم ملی جدا شدی و به پراگ نرفتید؟**

○○ باشگاه الظفره فقط ده روز به من فرصت داده بود تا با تیم ملی باشم، اما واقعا حیف شد چون دوست داشتم در کنار تیم ملی باشم. بازی تدارکاتی در پراگ می‌توانست به نفع من باشد، ولی به خاطر قولی که به باشگاه دادم در پاریس از جمع بچه‌ها جدا شدم.

○ **شرایط اردویی تیم ملی چگونه بود؟**

○○ اردوی بسیار خوبی بود. علی دایی و دیگر مسوولان خیلی تلاش کردند تا بتوانیم بازی تدارکاتی انجام بدهیم، اما چنین اتفاقی رخ نداد. به جز بازی تدارکاتی تمام اهداف طبق برنامه ها پیش رفت و همه راضی بودند. جو تیم ملی هم بسیار عالی بود.

○ **فکر نمی کنی نداشتن بازی تدارکاتی به ضرر تیم ملی باشد؟**

○○ به هر صورت بازی تدارکاتی لازم و ضروری است، اما همیشه که نباید طبق برنامه پیش رفت. تمام بازیکنان حاضر در تیم ملی در باشگاههای معتبر بازی می‌کنند و در تمرینات و بازیهای باشگاهی آماده‌تر خواهند شد. فکر می‌کنم یکی، دو بازی تدارکاتی پیش از جدال با عربستان داشته باشیم و احساس می‌کنم همان دو بازی می‌تواند مشکل گشا باشد.

○ **چقدر به موفقیت تیم ملی امیدوار هستید؟**

را داشتم. خوشبختانه حضور جلالی هم بی تاثیر نبود. باشگاه یک انتخاب حرفه‌ای انجام داد و یکی از بهترین مربیان ایران را به خدمت گرفت. جلالی فصل گذشته با استقلال اهواز فعالیت داشت و به خوبی با حال و هوای خوزستان آشنا شده و می داند که در فصل جاری چگونه عمل کند.

○ یعنی فولاد با توجه به اینکه خیلی دیر تمریناتش را آغاز کرده با مجید جلالی عملکرد خوبی خواهد داشت؟

○○ صددرصد. این درست است که ما دیرتر کارمان را شروع کردیم، اما بازیکنان خوبی را به خدمت گرفتیم. ما پتانسیل آن را داریم تا در جمع مدعیان قرار بگیریم، اما نیاز به زمان داریم تا به انسجام لازم برسیم.

○ پس به آینده فولاد امیدوار هستید؟

○○ بله، شرایط تیم ایده‌آل است. استعداد هم در خوزستان بی‌شمار است. تفکرات حرفه‌ای جلالی هم می تواند مزید بر علت شود تا فولاد به جایگاه گذشته‌اش بازگردد. فقط امیدوارم مدیران باشگاه با دید حرفه‌ای امکان و فرصت کافی را به مجید جلالی بدهند.

○ آیا فولاد خوزستان آخرین تیم سهراب بختیاری‌زاده برای پایان دادن به دوران بازیگری‌اش خواهد بود؟

○○ هنوز زود است که در این خصوص حرف بزنیم. (با خنده...) من سه و یا چهار سال دیگر می توانم بازی کنم و باید ببینم شرایط فولاد در آینده چگونه خواهد بود.

با خاطرات استقلال زندگی می‌کنم

○ درخصوص اتفاقات فصل گذشته صحبت کنیم. بختیاری‌زاده یک فصل را به خاطر بعضی از مسائل به راحتی از دست داد، چرا؟

○○ من صباباتری را به خاطر پیشنهاد آقای منصور پورحیدری به قصد پاس همدان ترک کردم. قرار شد به‌عنوان کاپیتان در این تیم جدید به میدان بروم، اما بگوویچ افکار نه‌چندان حرفه‌ای داشت. خیلی راحت گفت، برو! اما این آقا یادش رفته بود در ایران مربی شده و به جایی رسیده است. من هم رفتم منزل تا استراحت کنم و تکلیفم را باشگاه مشخص کند. آنها هم خیلی راحت مجذوب حرفهای بگوویچ شدند و همه چیز به جدایی انجامید. من هم پیش قسط اولم را پس ندادم تا یک فصل خانه‌نشین شوم!

○ اما به خاطر لج و لجبازی، فوتبال ما از نمایش یک بازیکن بزرگ محروم شد. چرا به پیشنهاد استیل آذین جواب مثبت ندادید؟

○○ به دلیل اینکه یک بازی برای پاس همدان انجام داده بودم نمی توانستم به یک تیم لیگ برتری ملحق شوم. در ثانی باشگاه هم رضایت‌نامه نمی‌داد تا به پیشنهادات دیگر فکر کنم. من هم یادآور شدم که آن پول بابت حق‌الزحمه‌ام در تمرینات پیش فصل و آن تک بازی بوده است. هر چند این باشگاه بود که مرا نمی‌خواست. به هر صورت پاسی‌ها رفتار حرفه‌ای نداشتند و من هم از میادین دور شدم.

○ این دوری از بُعد فنی به شما ضرری وارد نساخت؟

○○ دوری از میادین برای هر فوتبالیستی سخت است. من در این مدت و با توجه به اینکه دوران بدنسازی را پشت سر گذاشته بودم. تمرین می‌کردم تا از فرم مطلوب خارج نشوم. هر چند کمی به شرایطم ضربه وارد شد، اما با تمریناتی که اخیراً داشتم به همان سهراب بختیاری‌زاده سابق تبدیل شدم.

○ بختیاری‌زاده هنوز هم توانایی پوشیدن پیراهن تیم ملی را دارد، اما خیلی راحت از بازی کردن طفره رفت و خداحافظی کرد، چرا؟

○○ تمام آرزویم حضور در جام جهانی بود. خدا را شکر خوب هم بازی کردم و حتی یک گل هم زدم تا در تاریخ فوتبال ایران ثبت شود. پس از آن دیگر آرزویی نداشتم که بخواهم به آن برسم و راه را برای جوانان باز کردم.

○ می گویند به خاطر حضور امیر قلعه‌نوعی قید حضور در تیم ملی را زدید؟

○○ هر چند من رابطه خوبی با قلعه‌نوعی ندارم، اما این دلیل نمی‌شود که به خاطر ایشان از تیم ملی خداحافظی کنم. قلعه‌نوعی تفکرات حرفه‌ای دارد و دیدید علیرغم اینکه با تعدادی از بازیکنان مشکل داشت، اما در تیم ملی از آنها استفاده کرد.

○ و حرف آخر...

○○ با تشکر از شما و مجله‌تان. امیدوارم که لیگ هشتم پویاتر و باصلابت‌تر از گذشته باشد و تیم‌های شهرستانی بدرخشند.

■

○○ خیلی زیاد. ما دارای یک مربی حرفه‌ای که در دنیا شناخته شده و تجربیات گرانبهایی دارد، هستیم. همچنین بازیکنان باتجربه و پرانرژی داریم که برای رسیدن به جام جهانی از جان مایه می گذارند. ما در یک گروه دشوار قرار داریم که فقط با تدبیر و درایت می توانیم به جام جهانی برسیم. ما توانایی صعود مستقیم را داریم.

○ رسول خطیبی در تیم ملی آنطور که باید و شاید ندرخشیده است. آیا این روند ادامه خواهد داشت؟

○○ در گذشته مربیان از عملکردم رضایت داشتند. باید ببینیم کادر فنی از خطیبی چه خواسته است. من همیشه سعی می کنم خواسته مربیانم را اجرا کنم، اما برای رقابتهای پیش رو، انگیزه مضاعفی دارم. می خواهم نفر اول خط حمله تیم ملی باشم و این توانایی را در خودم می‌بینم. مطمئن باشید این بار ثمربخش‌تر از همیشه خواهم بود.

○ شما چگونه توانستید نظر مساعد علی دایی را جلب کنید؟

○○ این سوال را از ایشان بپرسید. حتماً خوب کار کرده‌ام که دعوت شده‌ام. من در الامارات عملکرد خوبی داشتم. گلهای زیادی هم زده‌ام که حتماً آقای دایی آنها را ملاک قرار داده است.

قرار نیست همیشه طبق برنامه پیش رفت

○ می گویند وقتی محسن خلیلی مصدوم شد، شما را دعوت کردند؟

○○ فکر نمی کنم چنین چیزی باشد. به هر صورت کادر فنی تصمیم گرفت تا رسول خطیبی در این مرحله به تیم ملی دعوت شود. من یک سربازم و هر زمان که دستور بدهند آماده خدمت هستم.

○ اگر دعوت نمی‌شدید، اعتراض نمی کردید؟

○○ نه، به هیچ عنوان! آیا در مدتی که دعوت نشده بودم، اعتراض کردم؟ من این چنین بازیکنی نیستم و همیشه به عقاید مربیان احترام گذاشته ام.

○ غیبت بازیکنانی نظیر مهدوی کیا، رحمان رضایی، وحید هاشمیان و علی کریمی چقدر می‌تواند به ضرر تیم ملی باشد؟

○○ هر سرمربی سلیقه خاص خودش را دارد. یکی خطیبی را دعوت می کند و دیگری او را نمی خواهد. پس نباید کادر فنی را به باد انتقاد گرفت. من در چند و چون دعوت نشدن این بازیکنان نیستم و آقای دایی در مورد آنها باید نظر بدهد. به عنوان یک بازیکن دوست دارم آنها را بار دیگر با پیراهن تیم ملی ببینم.

○ چرا الامارات با هنرنمایی شما، عنایتی و رجب‌زاده سقوط کرد؟

○○ قرار نبود ما سه نفر منجی این تیم باشیم. الامارات نقص‌های زیادی داشت. مجموعه ما ناقص بود و به همین دلیل سقوط کردیم.

○ به همین دلیل از این تیم جدا شدید؟

○○ بله، قرار نیست خطیبی در لیگ دو امارات بازی کند! قراردادم نیز به اتمام رسیده بود و با بررسی پیشنهادات جدید تیم الظفره را انتخاب کردم.

○ این تیم را چطور دیدید؟

○○ هنوز از این تیم شناخت کافی ندارم و باید در بازیهای تدارکاتی وضعیت این تیم را ببینم. مدیر برنامه‌ام احساس کرد در این باشگاه که حرفه‌ای‌تر از الامارات است، می توانم مفیدتر باشم.

○ رسول خطیبی چه زمانی به لیگ برتر بازمی گردد؟

○○ شاید این فصل کارمان تمام شود و بار دیگر به وطن بازگردیم. بستگی به شرایط سال آینده دارد. به شخصه تمایل دارم به لیگ برتر بازگردم.

○ و حرف آخر...

○○ آرزو دارم که تیم ملی راهی جام جهانی شده و دل مردم ایران شاد شود.

■

داشتن یک دوست حقیقی از همه چیز ذیقیمت‌تر است و کمتر کسی هم در صدد به دست آوردنش می‌باشد

● لاروشفو کو

آشنایی با برخی از

ورزشکاران ایرانی حاضر در المپیک

نجمه آبتین–تیراندازی با کمان

نجمه آبتین پیرامون حضورش در المپیک می گوید: «واقعیتش این کار را غیر ممکن نمی دانستم نه من و نه مربیانم... اما فکرش سخت بود. تمام تلاشم را برای رسیدن به این مرحله کردم، هم مربیان و هم مسؤولان فدراسیون زحمت زیادی برایم کشیدند، امکانات لازم را در اختیارم گذاشتند و به هر شکلی که می شد من را حمایت کردند و از اینکه توانستم به زحمات همگی آنها پاسخ مثبت دهم خدا را شکر می کنم.» وی درباره عملکردش در المپیک می گوید: «پیش بینی سخت است، من تمام سعی و تلاشم را می کنم تا همان طور که نامم را به عنوان اولین بانوی تیر و کمان ایران در المپیک ثبت کردم، نتیجه خوبی هم بگیرم تا انگیزه ای هم برای نفرات بعدی و دیگر دختران ایرانی هم ایجاد شود.»

مسعود حاجی آخوندزاده–جودو

«اگر می خواستم جودو را کنار بگذارم باید زودتر از اینها تسلیم می شدم ولی هدفم المپیک بود و برگشتم. در المپیک قبل هم با مصدومیت شرکت کردم. پس از انتخابی آسیایی که مصدوم شدم یکی دو سال از جودو دور بودم و شرایط خیلی سختی داشتم ولی دوباره برگشتم و شروع کردم. در مسابقات جهانی برزیل مریض شدم و حریفم قهرمان شد در حالی که من بهتر از او بودم...» این سخنان حاجی آخوندزاده نشان از انگیزه بالایش برای حضور در المپیک دارد. حاجی آخوندزاده در سال ۱۳۵۷ در یک خانواده ورزشی و در شهر مشهد متولد شد. حاجی آخوندزاده پیرامون تمرینات سنگینش می گوید: «درست است که این تمرینات خسته کننده می شود که این مورد هم جزو مسائل روحی و روانی است که باید با آن کنار بیاییم. تا ورزشکاری کار سخت نکند نمی تواند موفق به انجام کارهای بزرگ شود. هدف انجام دادن کارهای بزرگ است بنابر این باید سختی تمرین را هم تحمل کنم.»

محمد علیرضایی–شنا

شناگر ۲۰ ساله اصفهانی تمام ورزش دوستان ایرانی را شگفت زده کرد. محمد توانست اولین سهمیه المپیک در رشته شنا را کسب کند. علیرضایی که هیچوقت کسب ورودی المپیک را دور از دسترس نمی دانست می گوید: «توانایی شنای ایران بیشتر از آن چیزی است که الان وجود دارد اما متاسفانه نبود امکانات هیچ وقت این اجازه را نمی داد که شناگران ایرانی بتوانند خودنمایی کنند و حالا بعد از مدت ها وقتی این امکانات از قبیل اردوهای خارج از کشور در اختیار شناگران قرار گرفت شناگران توانستند نمایش های خوبی داشته باشند و رکوردهای ملی را در حد قابل قبولی بهبود ببخشند.»

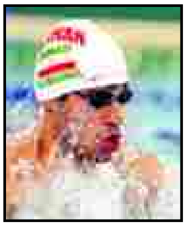

محسن بیرانوند–وزنه برداری

بیرانوند یکی از سه نماینده اعزامی تیم وزنه برداری ایران به المپیک است. این جوان یزدی درباره حضورش در المپیک می گوید: «اگر راستش را بخواهید احتمالش را می دادم که در المپیک حاضر شوم اما هیچ گاه امید صد در صدی برای این موضوع نداشتم. در هر حال تمرینات منظمی که از اواخر سال گذشته آغاز کردم نیز باعث شد که وضعیت خوبی پیدا کنم و شانس حضور در جمع مدعیان را پیدا کردم. در این مدت هم تمام تلاشم را برای بهبودی اوضاع رکوردی به کار گرفتم که شکر خدا نتیجه هم داد.» وی در مورد شناخت از رقبایش می گوید: «در آخرین مسابقه ای که رفتم تقریبا تمامی آنها آمده بودند. وزنه برداران بلاروس، روسیه، قزاقستان، اسلواکی و چند کشور دیگر جزو رقبای اصلی ام محسوب می شوند. البته وزن ۱۰۵ کیلو یکی از اوزان شلوغ است و این موضوع کمی کار را سخت می کند.» و در آخر از تمام مردم ایران می خواهد که با دعای خود کمک روحی به ورزشکاران ایرانی داشته باشند.

عباس دباغی–کشتی

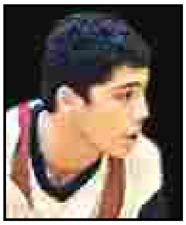

«من می دانم که دارم به مهمترین مسابقه های ورزشی دنیا و به جایی که اوج افتخار هر ورزشکاری در هر رشته ای محسوب می شود می روم. به طوری که این روزها که روزنامه ها را می بینم حتی ورزشکاران حرفه ای مثل تنیس، فوتبال و بسکتبال هم آرزو دارند در المپیک حضور پیدا کنند به همین خاطر اهمیت مسابقه ها برایم روشن است و می دانم رقابت های بسیار سنگینی را پیش رو دارم.»

دباغی ادامه می دهد: «در ۲ سال گذشته دایماً در کوران مسابقه ها بوده ام به طوری که در رقابت های لیگ هر هفته کشتی می گرفتم و به مسابقه های بین المللی مختلفی هم اعزام شدم و پس از آن دایم در اردوهای تیم ملی جوانان و بزرگسالان بودم و به مسابقه های متعدد فرستاده شدم و با توجه به این شرایطی که داشتم فکر می کنم حتی یک روز را از دست نداده ام بلکه تمام تلاشم را کرده ام که نظر مربیان را جلب کنم و اکنون امیدوارم در المپیک شرایط طوری باشد که بتوانم مزد زحماتم را بگیرم.»

مهدی قربانی–بوکس

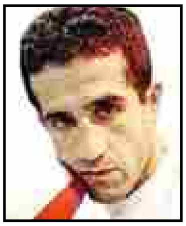

بوکسور ۲٤ ساله تهرانی که افتخار حضور در مسابقات المپیک را دارد، پیرامون امکانات بوکس ایران می گوید: «امکاناتی که ما داریم در حد المپیک نیست اما بد هم نیست. المپیک آخر همه مسابقه های ورزشی است. جایی نیست که بخواهی کم بگذاری باید با همه انرژی و توان حاضر شوی. آماده، آماده. در این شرایط رسیدن به مدال هم دور از دسترس نیست.» وی به هیچ وجه به شانس اعتقاد ندارد و می گوید: «شانس به معنای قرعه نیست. باید دید ورزشکار با چه شراطی و چه طور آماده می شود. شانس وجود دارد. اما کسی که مدال می خواهد به شانس تکیه نمی کند مبارزه بوکسورها مثل بازی والیبالیست ها یا بسکتبالیست ها قابل پیش بینی نیست. مثلا تایلندی و آسیایی ها روش بازی شان معلوم نیست. در واقع بوکسور فقط با آمادگی اش می تواند ببرد.»

احسان حدادی–پرتاب دیسک

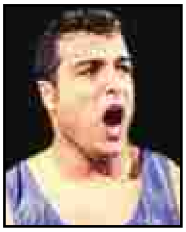

قبل از این مسابقه های انتخابی گفت: حریفانم آنقدر بزرگ اند که از من نمی ترسند، حالا می گوید: ان شاءا.. که دیگر می ترسند. تنها آرزویش کسب طلای المپیک است اما هیچ قولی نمی دهد: «من می روم تا حضور قدرتمندی داشته باشم. خیلی تلاش کرده ام و به این حرف ایمان دارم که هر کس تلاش کند، نتیجه تلاش اش را می گیرد. من واقع بینانه نگاه می کنم. المپیک میدان خیلی بزرگی است و خیلی خوب این را می دانم اما من می گویم هر کسی که تلاش می کند از چیزی نمی ترسد قطعا المپیک برایم آنقدر بزرگ بوده که چند ماه است بدون وقفه تمرین کرده ام. اگر درد داشتم، یا در هر شرایط دیگری که بودم ولی دست از تمرین برنداشتم. ۷۰۰۰ پرتاب کم نیست.» بیژن شادمهر، کارشناس دومیدانی می گوید: «می توان طلای المپیک را برایش پیش بینی کرد و البته اگر اتفاق خاصی نیفتد. حدادی به خودباوری کامل رسیده و باور کرده که آدم های خیلی برجسته نمی توانند تأثیر روانی منفی روی عملکرد او داشته باشند. به نظر می رسد که مربی احسان هم پتانسیل ویژه ای را در او دیده که چند

ماهی است خانواده خود را رها کرده و این طور برای این ورزشکار وقت می گذارد.»

هما حسینی–قایقرانی

پاروزن ۱۹ ساله کرمانشاهی پرچمدار کاروان ورزشی ایران درالمپیک خواهد بود. وی پیرامون حضورش در المپیک می گوید: «در هیچ مسابقه ای فقط با هدف کسب تجربه و محک زدن پا نگذاشته ایم. در واقع کاری می کنیم که حداقل در مسابقه ها نتیجه زحمات خودمان را بگیریم. این اعتقاد من است. همیشه هم سعی ام این است که وقتی زحمت می کشم نتیجه اش را در مسابقه ها بگیرم. تمرین می کنم و می دانم که رسیدن به نتیجه در المپیک نیاز به کار زیادی دارد. حداقل تجربه زیادی باید داشته باشی تا بتوانی با المپیکی ها رقابت کنی اما من در نهایت کم تجربگی و در رقابت با پاروزنان صاحب نام در چین سهمیه گرفتم. به همین خاطر به موفقیت در پکن امیدوارم.»

سارا خوش جمال فکری–تکواندو

خوش جمال فکری پیش از حضور در المپیک مسابقه انتخابی بسیار سختی با فاطمه نعمتی داشت: «معتقدم مطبوعات کمی بیش از حد این ۳ مبارزه را حساس کردند چون که برای من به هیچ وجه سنگین نبود. همان طور که شاهد بودید هر سه مبارزه را نیز به راحتی بردم و خوشحالم که این موضوع به هیچ وجه برایم استرس زا نشد البته پیش از برگزاری این مسابقات نیز اصلاً به آن فکر نمی کردم چون اگر قرار باشد در داخل کشور استرس نتیجه مسابقه را داشته باشم کار برای حضور در رقابت برون مرزی همچون المپیک بسیار سخت است به همین دلیل از همان ابتدا هم که قرار شد در این سه مبارزه حاضر شوم زیاد در موردش فکر نکردم.» وی پیرامون حضور بر روی سکو می گوید: «این سؤالی است که خیلی ها در این چند ماه از من پرسیده اند اما باید گفت که به هیچ وجه نمی توان نتیجه هیچ مسابقه ای را پیش بینی کرد چون مبارزه است و هزاران هزار اتفاق. مهمترین آرزوی ورزشی ام تصاحب نشان ارزشمند المپیک است و مطمئن باشید برای رسیدن به آن از تمام توانم مایه خواهم گذاشت.»

کاوه مهرابی–بدمینتون

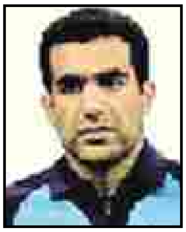

باشروع رقابت های کسب امتیاز ورودی المپیک مهرابی با حضور در رقابت های مختلف به دنبال کسب سهمیه المپیک بود هیچ کس فکر نمی کرد که او بتواند به المپیک برود چون این رشته با تمام رشته ها متفاوت است و ورزشکاران بایستی در طول ۵۲ هفته در ۲۸ مسابقه خاص که در تمام دنیا برگزار می شود با کسب امتیاز کسی و قرار گرفتن در بین ۴۰ نفر اول مسابقه ها راهی المپیک شود. اما وی در رده ٤۲ قرار گرفت و قرار بود به المپیک اعزام نشود اما فدراسیون جهانی مجوز حضور وی در المپیک را صادر کرد. وی درباره انگیزه اش پیرامون حضور در دانمارک می گوید: «عملکرد رضازاده در بازیهای المپیک سیدنی حس عجیبی به من منتقل کرد.

حسی که انگار من هم می توانم چنین افتخاری را به دست بیاورم آن روزها بود که تصمیم گرفتم به تحمل تمام سختی ها و مشکلات به ورودی المپیک راه پیدا کنم و اولین بدمینتون باز المپیکی ایران شوم. زمانی که مسابقه ها تمام شد فشار روی من خیلی زیاد بود و خیلی خسته بودم آن زمان نمی دانستم که المپیکی می شوم یا نه اما خدا خواست و این اتفاق افتاد. با این مساله نه تنها بار روانی و فشارها از دوش من برداشته شد بلکه در مقابل کسانی که برایم زحمت کشیدند رو سفید شدم.»

قادر میزبانی–دوچرخه سواری

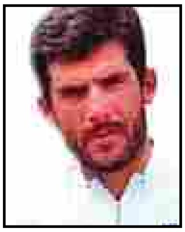

قادر ۳۳ ساله اولین و آخرین المپیک خود را تجربه می کند: «امسال به عنوان بهترین تیم آسیایی می خواهیم به المپیک برویم. حالا دیگر تنها نماینده کشورمان نیستم ایران کار سختی برای گرفتن سهمیه داشت. در ۸۰ درصد قضیه من و حسین عسگری نقش داشتیم و با تیم جایانت امتیازات زیادی گرفتیم. قادر پیرامون انگیزه اش می گوید: «دوچرخه سواری ایران برای اولین سال به عنوان بهترین تیم آسیا در المپیک شرکت می کند. قاره آسیا ما سه نفر من، حسین عسگری و مهدی سهرابی را دارد. ما فقط نماینده ایران نیستیم، نماینده یک قاره هستیم، در واقع حیثیت و اعتبار دوچرخه سواری آسیا به عملکرد ما سه نفر بستگی دارد. من می خواهم در المپیک بهترین نتیجه تاریخ دوچرخه سواری ایران در المپیک را بگیرم. به خاطر ارزش مدالی که این مسابقات دارد، دوچرخه سواران حرفه ای دنیا با آمادگی کامل می آیند. میدان بزرگ و نبرد سختی است، اما رسیدن به آخر خط با گروه پیشتاز برای ما ایرانی ها یک شاهکار محسوب می شود و به اندازه مدال طلای کشتی و تکواندو ارزش دارد»

افشین نوروزی–تنیس روی میز

افشین نوروزی از خطه خونگرم و قهرمان پرور خوزستان، نماینده ایران در المپیک ۲۰۰۸ پکن است. وی درباره لذت بازی می گوید: «قبل از اینکه حرفه ای شوم با شادابی و دید تفریح بازی می کردم و لذت بیشتری هم می بردم اما حالا به خاطر رقابت و سختی کار، زمانی که هدف بزرگی دارم کارم سخت تر می شود. شاید سختی بکشم و لذت نبرم اما بعد که موفقیتی به دست می یارم لذت خاص خودش رو به من منتقل می کنه و آن هم مزه دیگه ای داره.» وی درباره حضورش در المپیک می گوید: «حساسیت این میدان برایم بیشتر می شه اما در عین حال تمرکزم هم بیشتر می شه و سعی می کنم تمام انرژی ام رو جمع کنم تا هیچ چیزی باعث نشه من از بحث حرفه ایم خارج بشم و تمریناتم را در آرامش کامل طی می کنم.»

آرش میراسماعیلی–جودو

دو طلا و دو برنز جهانی در کارنامه نماینده ۶۶– کیلوگرم کشورمان باعث شد تا میراسماعیلی به عنوان یکی از نوابغ جودوی جهان مطرح شود. وی پس از خداحافظی میران به عنوان کاپیتان تیم ملی انتخاب شده است: «عنوان سرگروهی کمی کارم را سخت کرده است زیرا حالا باید به عنوان کاپیتان به روی تاتامی بروم و به دنبال نتیجه بهتر باشم. اما توکلم به خدا است و امیدوارم که از این آزمایش سربلند بیرون بیایم. تمامی نفراتی که به پکن می آیند به دنبال تصاحب نشان طلا هستند و من هم از این قائده مستثنی نیستم و تمام تلاشم را اعمال می کنم ولی ورزش را به هیچ وجه نمی توان پیش بینی کرد. رقابت های المپیک هم میدان بزرگی است که همه بزرگان گرد هم جمع می شوند به همین دلیل به هیچ وجه نتیجه ای را که در پکن به دست خواهد آمد پیش بینی نمی کنم.»

حمید سوریان–کشتی فرنگی

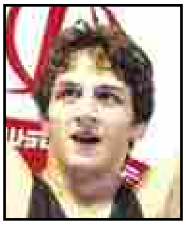

حمید سوریان که ۳ سال پیاپی ۳ رکورد برای کشتی فرنگی ایران زد در تلاش است تا چهارمین رکوردش را هم بزند اما این بار مصمم تر از گذشته است چون می داند همه نگاه ها به او است. المپیک از دید سوریان به این معناست: «المپیک همه چیزش با بقیه مسابقات متفاوته. یه مصاحبه خوندم با جان اسمیت که گفته بود فرق المپیک با مسابقات جهانی برای من اینه که در مسابقات جهانی، حریفان می اومدن جلوی من یکی یکی می افتادن، در مسابقات جهانی همه برای مردن میومدن روی تشک اما در المپیک همه برای کشتن میان! تعریف قشنگیه. شب و روزم شده المپیک. المپیک آتن هم حسن رنگرز باید مدال می گرفت. حقش بود. بالاخره کشتی همینه دیگه. ممکنه نشه. برای هیچ کس مدال کنار نگذاشتند. هیچ کشتی گیری مطلق ابدی نیست. حساب احتمالات رو حتی توی تخیلات هم باید حفظ کرد. گاهی باید توی تصویر سازی های ذهنی به خودت ببازی. چون اون جا می تونی از طریق ضمیر ناخودآگاه، نقاط ضعفی که از داشتنش در هراس هستی رو شناسایی کنی. کشتی که همش زور زدن و هل دادن و نفس نفس زدن نیست.»

خدایا، چقدر محبوب و عزیزی، تو به ما حیات دادی که بهترین نعمت هاست ● هوگو

کوتاه از المپیک

«تایمز» چاپ انگلیس نوشت:

مقامات چینی دست کم مرگ ۱۰ کارگر را که در اثر تعجیل برای به اتمام رساندن ساخت ورزشگاه المپیک ویژه بازی های ۲۰۰۸، اتفاق افتاده، مخفی نگه داشته اند. این مجله مدعی شد مقامات چینی خانواده قربانیان را با پرداخت مبلغی هنگفت در حدود ۱۳ هزار پوند، خریده اند تا سکوت کنند درحالیکه دستمزد روزانه کارگران بی تجربه سه پوند و حقوق کارگران ماهر حدود چهار پوند است. گفته می شود در طول ساخت ورزشگاه المپیک شهر آتن، ویژه بازی های سال ۲۰۰٤ نیز، پنج کارگر کشته شدند. در مورد المپیک ۲۰۰۰ سیدنی تنها یک مورد مرگ تصادفی گزارش شده و فقط یک جوشکار قبل از المپیک ۱۹۹٦ آتلانتا جانش را از دست داد.

ooo

یک مقام پزشکی در کمیته میزبانی بازی های المپیک ۲۰۰۸ پکن اظهار داشت: داروهای سنتی چینی حاوی هیچ نوع مواد نیروزا نیست با این وصف به خاطر رعایت احتیاط، در طول این بازی ها برای درمان ورزشکاران استفاده نخواهد شد.

ooo

کمیته میزبانی بازی های المپیک ۲۰۰۸ پکن با کباب فروشی ها در سطح خیابان های این شهر مبارزه می کند. آلودگی هوای پکن یکی از نگرانی های مهم ورزشکاران و تیم های شرکت کننده در بازی های المپیک ۲۰۰۸ است به طوری که «ژاک روگ» رییس کمیته بین المللی المپیک پیش از این هشدار داده اگر کیفیت هوا به اندازه کافی خوب نباشد، برگزاری برخی رقابتها به تعویق خواهد افتاد. این شهر تاکنون ١٦ میلیارد دلار برای برنامه های زیست محیطی هزینه کرده از جمله اینکه کارخانجات آلاینده تعطیل یا منتقل شده و چندین هزار تاکسی و اتوبوس فرسوده از شبکه های حمل و نقل خارج شده است.

ooo

کمیته بین المللی المپیک (آی .او.سی) درخواست تبت برای اعزام تیم مستقل به بازی های المپیک ۲۰۰۸ پکن را رد کرد. آی .او.سی توضیح داد طبق قانونی که در ١٩٩٦ تصویب شده، تنها کمیته ملی کشورهای عضو که از سوی جامعه بین الملل به رسمیت شناخته شده اند، می توانند در المپیک شرکت کنند. تنها استثنایی که در این خصوص اعمال شده، حضور ورزشکاران فلسطینی است.

حواشی المپیک

هما حسینی پرچمدار ایران در المپیک

هما حسینی ملی پوش تیم قایقرانی ایران به عنوان پرچمدار کاروان ورزشی کشورمان در مراسم افتتاحیه بیست و نهمین دوره پیکارهای المپیک ۲۰۰۸ پکن انتخاب شد.

نصرالله سجادی سرپرست کاروان ورزشی ایران در پیکارهای المپیک ۲۰۰۸ پکن گفت: مدال آوران دوره های گذشته مسابقات المپیک همچون هادی ساعی از جمله گزینه های ما برای بر عهده گرفتن این مسئولیت بودند اما از آنجا که این افراد در زمان افتتاحیه در دهکده المپیک نیستند هما حسینی را به عنوان پرچمدار انتخاب کردیم.

سجادی در خصوص انتخاب یک ورزشکار زن به عنوان پرچمدار کاروان ورزشی ایران اظهار داشت: بانوان نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می دهند. ضمن اینکه توجه به ورزش بانوان از جمله اهداف همیشگی ما در هر زمان و هر مکانی است.

شکایت از فروش بلیت های المپیک

نخستین مورد از دعاوی در خصوص مالکیت چهار عدد بلیت بازی های المپیک به دادگاه منطقه فنگتای پکن، پایتخت چین ارائه شد. این دادگاه اعلام کرد «ونگ» شاکی این پرونده ادعا می کند این بلیتها به نام شخص دیگری تهیه اما مبلغ آنها از حساب شخصی وی پرداخت شده است.

این شاکی که مدیر یک شرکت بازرگانی است، در این باره تصریح کرد: از یک کارمند خود درخواست کردم تا از طریق اینترنت چهار عدد بلیت را برای من نام نویسی کند اما وی با هویت خود شماره تلفن من را به منظور پرداخت دویست و سی و چهار دلار به عنوان بهای این بلیط ها ارائه کرده است.

۱۷ داور ایرانی در یازده رشته قضاوت می کنند

خسرو امینی در شنا، مهدی خالدی، اکبر طهماسبی، بهمن طالبی و بابک شادگان در کشتی، محمد شاهمیری در والیبال، علیرضا پورسلمان در شمشیربازی، اصغر شهابی و پرویز جلایر در وزنه برداری، مجید کلاهدوزان و محسن کرباسچی در هندبال، محمدرضا مینوکده در جودو، هروس آواناسیان در بسکتبال، حسن کامرانی فر و مسعود مرادی در فوتبال، علی قلم سیاه در قایقرانی و شهرام اربابی در تکواندو داوران ایرانی هستند که قرار است در این دوره المپیک به قضاوت بپردازند.

۲۰۰ ایستگاه در پکن برای اجاره دوچرخه

همزمان با گشایش بیست و نهمین دوره المپیک پکن، ۲۰۰ ایستگاه مختلف در این شهر برای اجاره دوچرخه دایر می شود. قرار است بالغ بر ۱۲۰۰ کمپانی مختلف، تولیدات خود را در اختیار این ایستگاه ها قرار دهند تا هنگام این بازی ها برای حمل و نقل در شهر به علاقمندان اجاره دهند. علاقمندان به دوچرخه سواری باید بابت یک هفته اجاره آنها مبلغ ۲۰ تا ۳۰ یوآن بپردازند.

چین آزمایشگاه تشخیص جنسیت راه اندازی کرد

پکن میزبان بازیهای المپیک ۲۰۰۸ در آستانه برگزاری این بازیها برای تشخیص ورزشکاران زنی که مشکوک به مرد بودن هستند، آزمایشگاه تشخیص جنسیت راه اندازی کرده است. کارشناسان آزمایشگاهی در دانشکده پزشکی بیمارستان «پکینگ یونیون» شهر پکن، موارد مشکوک را براساس خصوصیات ظاهری آنها مورد ارزیابی قرار می دهند و سپس برای آزمایش هورمون های جنسی، ژن ها و کروموزوم ها از آنها نمونه خون می گیرند. انجام آزمایش های تشخیص جنسیت در بازیهای المپیک و دیگر مسابقات ورزشی چندین دهه است که به دلیل نگرانی از شرکت مردان در قالب ورزشکاران زن، امری عادی تلقی می شود!

در بازیهای آسیایی ۲۰۰٦ دوحه قطر، مدال نقره «سانتی سونداراجان» ورزشکار هندی بعد از روشن شدن نتیجه آزمایش تشخیص جنسیت، از او پس گرفته شد. این ورزشکار مرد در مسابقات دوی ۸۰۰ متر زنان شرکت کرده بود!

نوه ملکه بریتانیا از حضور در المپیک باز ماند

«زارا فیلیپس» که عضو تیم سوارکاری بریتانیا در بخش مسابقات سه روزه بود به علت مجروح شدن اسبش «toytown» از حضور در مسابقات المپیک باز ماند. گفتنی است خانم زارا فیلیپس که نوه الیزابت دوم ملکه بریتانیاست در سال ۲۰۰۶ میلادی موفق به کسب مدال طلای رشته تخصصی خود در جهان شد.

کاشت چهل میلیون شاخه گل

مقامات چین از کاشت چهل میلیون شاخه گل در پکن به منظور زیباسازی فضای سبز این شهر در استانه رقابتهای المپیک پکن خبر دادند. مقامات پکن امروز دوشنبه اعلام کردند پنج میلیون شاخه گل قرار است در مساحت یک صد هزار متر مربعی اطراف محل برگزاری رقابتهای المپیک پکن کاشته شود.

جو جیانپینگ یکی از مسئولان شهرداری پکن در این خصوص به خبرنگاران گفت صدها نوع گل که توانایی مقاومت در درجه حرارت و رطوبت بالای هوا را داشته باشند به منظور زیباسازی فضای سبز شهر پکن برای رقابتهای المپیک پکن در نظر گرفته شده است.

ازدواج هزاران زوج چینی در روز افتتاحیه

هزاران زوج چینی قصد دارند تا در روز افتتاحیه بازیهای المپیک ۲۰۰۸ پکن در هشتم آگوست آغاز زندگی مشترکشان را جشن بگیرند. اکثر زوج ها در حالی قصد این کار را دارند که عدد ۸ هم در فرهنگ چین، بیانگر وجود خوشبختی و شانس است و روز هشتم ماه هشتم سال ۲۰۰۸ هم موقعیت ویژه‌ای برای زوجهای چینی را فراهم می کند. مقامات هم اعلام کرده‌اند که به همه زوج های متقاضی مجوز ازدواج در این روز را اعطا خواهند کرد. چین ماه گذشته از افزایش تعداد کودکانی که نام آنها «آئویون» است خبر داد که در زبان چینی به معنی بازی های المپیک است. مقامات این کشور افزایش علاقه مردم به این نام را نشانه‌ای از حمایت آنها از بازیهای المپیک می دانند. روز جمعه اولین روز پذیرش درخواست‌ها برای ازدواج در تاریخ ۸ آگوست بوده که در این روز حدود ۱۰۰۰ زوج در پکن برای کسب مجوز ساعت‌ها در صف ایستاده بودند. مقامات پیش بینی کرده‌اند که حدود ۹ هزار زوج طی هفته‌های آینده برای ازدواج در این روز درخواست خواهند داد.

موفقیت چشمگیر چین در صرفه‌جویی انرژی

در آستانه برگزاری بازی های المپیک پکن، چین به دستاوردهای مناسبی در زمینه صرفه جویی انرژی و کاهش تخلیه آلاینده ها دست پیدا کرده است. در نیمه اول سال جاری میلادی، در حالی که اقتصاد ملی چین به‌طور باثبات و نسبتا سریع توسعه می یابد، صرفه‌جویی انرژی و کاهش تخلیه آلاینده‌ها به پیشرفت مثبتی نایل شده و تخلیه آلاینده‌های عمده در هر واحد ارزش تولیدات داخلی کاهش می یابد.

طبق آمار اولیه اداره ملی آمار چین، از ماه ژانویه تا ماه می، مصرف انرژی در هر واحد تولید ناخالص داخلی کاهش یافته و اوضاع کاهش مصرف انرژی در اکثر مناطق این کشور در این مدت در مقایسه با مدت مشابه سال گذشته بهتر شده است. در نیمه دوم سال جاری، چین ضمن تقویت اجرای پروژه‌های مهم صرفه‌جویی انرژی و تخلیه آلاینده‌ها، توسعه اقتصاد قابل گردش را تسریع خواهد کرد.

مسجد پکن آماده پذیرایی از مسلمانان

اماکن دینی پکن در حال آماده‌سازی و فراهم کردن مقدمات برای بازیهای المپیک هستند تا شهر بتوانند پذیرای موج بی سابقه‌ای از توریستها به عنوان پیروان ادیان مختلف باشد. پکن از ۷۰ مسجد این کشور ۱۲ مسجد را به عنوان مساجد اصلی انتخاب، آنها را تجهیز کرده و باعلائم آنها را مشخص ساخته است. چندین مترجم نیز در طول بازیهای المپیک داخل مساجد مستقر هستند. انجمن اسلام پکن ۱۶ نفر را برای فعالیت در مرکز بین ادیان دهکده المپیک انتخاب کرده است.

رونق اجاره مسکن به خاطر المپیک

بازار اجاره در پایتخت چین با نزدیک شدن به زمان برگزاری بازی های المپیک پکن و افزایش تقاضا، رونق روز افزون می یابد. قیمت های اجاره در پکن از نیمه دوم سال گذشته تا کنون بیش از ۲۰ درصد افزایش یافته است. بسیاری از اهالی پکن بر این باورند که با اجاره دادن منازل خود درآمد خوبی خواهند داشت. علاقه مندان به بازی های المپیک که دوست دارند در زمان برگزاری بازی ها در پکن باشند موجب افزایش تقاضا برای اجاره و علت اصلی افزایش قیمت اجاره در این شهر هستند.

آمار رسمی حاکی از آن است که میانگین بهای اجاره در بیست روز نخست ماه ژوئن در پکن ۲/۲۱ درصد یا حدود ۲۳۰۰ یوان افزایش داشته است. بسیاری از مالکان اکنون ترجیح می دهند با توجه باافزایش نرخ اجاره منازل خود را به جای آن که بفروشند، اجاره دهند.

حضور هشت پاندا در بازیهای المپیک

هشت پاندای غول پیکر برای ایفای نقش در بازیهای المپیک پکن اماده می شوند. به گزارش شبکه خبری راشاتودی مقامات چین قصد دارند با به نمایش گذاشتن این پانداها موفقیت چین در پرورش و محافظت از این گونه نادر را نشان دهند. زلزله اخیر چین زیستگاه حفاظت شده این حیوانات را شدیدا تحت تاثیر قرار داد. پنج تن غذا از جمله سیب و دانه سویا برای این پانداها ارسال شده است.

پیرترین ورزشکار

سوارکار شصت ساله استرالیایی برای حضور در تیم سوارکاری این کشور در بازی های المپیک پکن انتخاب شد. «لوری لور» سوارکار شصت ساله و کهنه کار استرالیایی به عنوان یکی از مسن ترین ورزشکاران حاضر در المپیک به تیم سوارکاری استرالیا دعوت شد. لور پیرترین عضو کاروان استرالیا در بازی‌های المپیک است که به همراه هفت سوارکار دیگر استرالیایی در المپیک شرکت خواهد کرد.

هشدار پلیس چین به مردم
مراقب ترفندهای جدید کلاهبرداری باشید

پلیس چین به مردم این کشور نسبت به راههای جدید کلاهبرداری در آستانه شروع بازی های المپیک هشدار داد. با نزدیک شدن به زمان آغاز بازی های المپیک راه‌های جدید کلاهبرداری در این کشور شایع شده که به همین دلیل پلیس چین به مردم این کشور هشدار داد مراقب این ترفندهای تازه باشند.

پلیس چین در تحقیقات خود ترفندهای جدیدی کلاهبرداران نظیر فروش سکه‌های تقلبی بازی‌های المپیک و فروش تقلبی بلیت مراسم افتتاحیه بازی‌ها را کشف کرده است. هم چنین کلاهبرداران چینی با ارسال پیام‌های کوتاهی به دارندگان تلفن همراه از آنها می خواهند برای دریافت «جایزه المپیک» پولی را به حساب‌شان واریز کنند. پلیس چین به تازگی فردی را دستگیر کرده که با وعده تهیه بلیت مراسم افتتاحیه المپیک برای یک زن مبلغ ۷۳۰۰ دلار از او دریافت کرده است. ■

دوست حقیقی آن است که خوشبختی ما را مضاعف و نیمی از رنجهایمان را به دوش بکشد ● فرانسیس بیکن

برنامه مسابقات ورزشکاران ایران در المپیک

[همه زمان‌ها براساس زمان محل برگزاری بازی‌ها یعنی پکن است]

هجدهم مرداد مصادف با آغاز بزرگترین رویداد ورزشی جهان در چهار سال اخیر است و ایران هم با ۵٤ ورزشکار اعزامی خود در پی کسب جایگاه مناسب‌تری در مقایسه با دوره پیش است. کاروان ورزشی ایران در بازی‌های المپیک پکن در چهارده رشته و با حضور ۵٤ ورزشکار و ٤۷ همراه خواهد بود که برنامه‌های مسابقه‌ی ورزشکاران ایران به صورت روز به روز اعلام می‌شود.

مراسم افتتاحیه: جمعه ۱۸ مردادماه ۱۳۸۷

مراسم افتتاحیه‌ی بیست و نهمین دوره‌ی بازی‌های المپیک در پکن راس ساعت ۸ و ۸ دقیقه و ۸ ثانیه روز ۸ از ماه هشتم سال ۲۰۰۸ میلادی برگزار می‌شود. این مراسم سه ساعت و ۵۹ دقیقه ادامه می‌یابد و طی آن ورزشکاران همه‌ی کشورها از جمله ایران در این مراسم به رژه خواهند پرداخت.

روز اول—شنبه ۱۹ مردادماه

کاوه محرابی —بدمینتون دور نخست انفرادی -ساعت ۹

قادر میزبانی -**حسین عسگری** و **مهدی سهرابی** - دوچرخه‌سواری جاده ساعت ۱۱

نجمه آبتین -تیروکمان زنان راند نخست -ساعت ۱۲

مسعود حاجی آخوندزاده —وزن ٦۰- کیلوگرم جودو -ساعت ۱۲

○ * رده‌بندی و فینال -ساعت ۱۸*

مهدی قربانی —وزن ۸۱ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

هما حسینی و **محسن شادی** —تک نفره‌ی روئینگ -ساعت ۱۳ و ۵۰ دقیقه

حجت‌الله واعظی -تیروکمان مردان راند نخست -ساعت ۱۵

محمد علیرضایی -دور مقدماتی شنای ۱۰۰ متر قورباغه -ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه

روز دوم—یک‌شنبه ۲۰ مردادماه

رقابت تیم بسکتبال ایران با روسیه —ساعت دقیق آن پیش از آغاز رقابت‌ها مشخص می‌شود.

کاوه محرابی —بدمینتون دور دوم مقدماتی انفرادی —ساعت ۱۰

محمد علیرضایی (در صورت صعود) -مرحله‌ی نیمه نهایی شنای ۱۰۰ متر قورباغه -ساعت ۱۰

آرش میراسماعیلی —وزن ٦٦- کیلوگرم جودو —ساعت ۱۲

○ *رده‌بندی و فینال ساعت ۱۸*

مرتضی سپه‌وند —وزن ٦٤ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

روز سوم—دوشنبه ۲۱ مردادماه

کاوه محرابی (در صورت صعود) —رقابت در بین ۳۲ نفر —ساعت ۱۰

محمد علیرضایی (در صورت صعود) -فینال ۱۰۰ متر قورباغه -ساعت ۱۰

علی معلومات —وزن ۷۳- کیلوگرم جودو —ساعت ۱۲

○ *رده‌بندی و فینال ساعت ۱۸*

هما حسینی و **محسن شادی** —رقابت گروه بازنده‌ها —ساعت ۱۵ و ۳۰

روز چهارم—سه‌شنبه ۲۲ مردادماه

رقابت تیم بسکتبال ایران با لیتوانی

حمید سوریان —وزن ۵۵ کیلوگرم کشتی فرنگی —ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

○ *مرحله‌ی رده‌بندی و فینال این وزن ساعت ۱٦*

نجمه آبتین (در صورت صعود) —مرحله‌ی راهیابی به شانزده نفر —ساعت ۱۰

کاوه محرابی (در صورت صعود) —رقابت در بین شانزده نفر —ساعت ۱۰

حامد ملک محمدی —وزن ۸۱-کیلوگرم جودو —ساعت ۱۲

رده‌بندی و فینال ساعت ۱۸

هما حسینی و **محسن شادی** (در صورت صعود) —مرحله‌ی یک چهارم نهایی گروه بازنده‌ها —ساعت ۱٦

روز پنجم—چهارشنبه ۲۳ مردادماه

علی محمدی —وزن ٦٦ کیلوگرم کشتی فرنگی —ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

○ *مرحله‌ی رده بندی و فینال این وزن ساعت ۱٦*

حجت‌الله واعظی (در صورت صعود) —مرحله‌ی راهیابی به شانزده نفر —ساعت ۱۰

حسین قمی —وزن ۹۰- کیلوگرم جودو —ساعت ۱۲

○ *رده‌بندی و فینال ساعت ۱۸*

علی مظاهری —وزن ۹۱ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه

هما حسینی و **محسن شادی** (در صورت صعود) —یک چهارم نهایی انفرادی روئینگ —ساعت ١٤ و ۵۰ دقیقه

روز ششم—پنج‌شنبه ۲۴ مردادماه

رقابت تیم ملی بسکتبال ایران با تیم ملی استرالیا

سامان طهماسبی، **قاسم رضایی** و **مسعود هاشم‌زاده** —به ترتیب در اوزان ۸٤، ۹٦ و ۱۲۰ کیلوگرم کشتی فرنگی —ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه

○ *مرحله‌ی رده بندی و فینال این اوزان ساعت ۱٦*

نجمه آبتین (در صورت صعود) —مرحله‌ی یک هشتم نهایی تیروکمان انفرادی —ساعت ۱۰ و ۳۰ دقیقه

○ *رقابت برای کسب مدال این ماده ساعت ۱٦*

مهدی قربانی (در صورت صعود) —دور دوم وزن ۸۱ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۳ و ۳۰

هما حسینی و **محسن شادی** (در صورت صعود) —مرحله‌ی نهایی گروهی —ساعت ١٤ و ۱۰ دقیقه

مرتضی سپه‌وند —دور دوم وزن ٦٤ کیلوگرم بوکس —ساعت ۱۹

مدال آوران ایران از المپیک

المپیک ۱۹۴۸ لندن
جعفر سلماسی - وزنه برداری - برنز

المپیک ۱۹۵۲ هلسینکی
غلامرضا تختی - کشتی آزاد - نقره
ناصر گیوه چی - کشتی آزاد - نقره
محمود نامجو - وزنه برداری - نقره
جهانبخت توفیق - کشتی آزاد - برنز
عبدا... مجتبوی - کشتی آزاد - برنز
محمود ملاقاسمی - کشتی آزاد - برنز
علی میرزائی - وزنه برداری - برنز

المپیک ۱۹۵۶ ملبورن
غلامرضا تختی - کشتی آزاد - طلا
امام علی حبیبی - کشتی آزاد - طلا
محمدعلی خجسته پور - کشتی آزاد - نقره
مهدی یعقوبی - کشتی آزاد - نقره
محمد نامجو - وزنه برداری - نقره

المپیک ۱۹۶۰ رم
غلامرضا تختی - کشتی - نقره
محمدابراهیم سیف پور - کشتی - برنز
محمد پذیرائی - کشتی - برنز
اسماعیل علم خواه - وزنه برداری - برنز

المپیک ۱۹۶۴ توکیو
اکبر حیدری - کشتی آزاد - برنز
محمدعلی صنعتکاران - کشتی آزاد - برنز

المپیک ۱۹۶۸ مکزیکوسیتی
عبدا... موحد - کشتی آزاد - طلا
محمد نصیری - وزنه برداری - طلا
پرویز جلایر - وزنه برداری - نقره
ابوطالب طالبی - کشتی آزاد - برنز
شمس‌الدین سیدعباسی - کشتی آزاد - برنز

المپیک ۱۹۷۲ مونیخ
رحیم علی آبادی - کشتی فرنگی - نقره
محمد نصیری - وزنه برداری - نقره
ابراهیم جوادی - کشتی آزاد - برنز

المپیک ۱۹۷۶ مونترال
منصور برزگر - کشتی آزاد - نقره
محمد نصیری - وزنه برداری - برنز

المپیک ۱۹۸۸ سئول
عسگری محمدیان - کشتی آزاد - نقره

المپیک ۱۹۹۲ بارسلون
عسگری محمدیان - کشتی آزاد - نقره
امیررضا خادم - کشتی آزاد - برنز
رسول خادم - کشتی آزاد - برنز

المپیک ۱۹۹۶ آتلانتا
رسول خادم - کشتی آزاد - طلا
عباس جدیدی - کشتی آزاد - نقره
امیررضا خادم - کشتی آزاد - برنز

المپیک ۲۰۰۰ سیدنی
حسین رضازاده - وزنه برداری - طلا
حسین توکلی - وزنه برداری - طلا
علیرضا دبیر - کشتی آزاد - طلا
هادی ساعی - تکواندو - برنز

المپیک ۲۰۰۴ آتن
حسین رضازاده - وزنه برداری - طلا
هادی ساعی - تکواندو - طلا
مسعود مصطفی جوکار - کشتی آزاد - نقره
یوسف کرمی - تکواندو - برنز
علیرضا حیدری - کشتی آزاد - برنز

پیغامهای روشنایی

از:دکتر نوید خداداوست

فروردین

درست است که امکانات شما محدود شده و آنگونه که می خواهید نمی توانید عمل کنید، ولی توصیه می کنم که در این روزها هرچه در توان دارید و از دستتان برمی آید انجام دهید تا به نتیجه‌ای که مدتها منتظرش بودید برسید.

در مورد روحتان هم باید بگویم که کبوتر دلتان بی پروا پرواز را می طلبد و کافیست تن را سبک کنید و ملاحظه گر اوج گرفتن او باشید در ضمن پیرامون گره ایجاد شده هم باید بگویم که رمز گشایش آن در دستهای شماست و این کار جز شما از عهده کس دیگری برنمی آید. همچنین باید بگویم که ایجاد تحول محیطی و روحی می تواند برای شما هم گشایش فکری و هم اقتصادی ایجاد کند. برای انجام کار مورد نظرتان هم باید بگویم که بهتر است شما پیشقدم و اولین باشید و اطمینان می دهم که همیشه اولین ها در ذهن ماندگاراند.

اردیبهشت

نمی دانم چرا دلتنگی های عمیق خود را می خواهید پنهان نگه دارید در حالی که خود هم خوب می دانید چنین مسایلی همانند حفره در زندگی شما توخالی خواهند ماند و شما با حضور پرقدرت فکری می توانید آنها را محو و پنجره‌های امید را بگشایید.

دوست خوبم! شما هنر و مهارت بقا در سخت ترین شرایط را دارید و این را بارها ثابت کرده‌اید، پس این رمز را به عزیزان هم انتقال دهید و تیم مورد نظرتان را شکل بخشید که تمامی ابزارهای لازم در دستان شما می باشد. در مورد نظرات مختلف مثبت و منفی که دریافت می کنید هم باید بگویم که آنها را بی چون و چرا نپذیرید و البته برای مشورت هر کسی را هم انتخاب نکنید که سختی های روزگار پیش بینی شدنی نیست و واضح است که این زمانه به هیچ کس وفا نکرده و نمی کند!

خرداد

حالا وقت آن رسیده که با جریان زندگی و رقص باد همسو شوید و پاسخ سوالهای بی شمار خود را بیابید که این می تواند برای شما هم سلام باشد و هم علیک.

دوست خوبم! کاش به این باور برسید که خوب و بد این دنیا ماندنی نیست و تغییر می کند، پس شما مقدمات تغییر را ایجاد کنید و سرنوشت را به دست خود رقم زنید.

مساله بعدی اینکه به خوبی پیداست نگرانید که سرگرم چیزی شوید و از توجه به مسائل مهم غافل بمانید، در حالی که برای به نتیجه رسیدن هر مساله‌ای نیاز نیست که تمام وجود خود را به کار ببندید و تنها در خلوت دوست است که باید با همه وجود حاضر باشید و از این شاخه به آن شاخه نپرید و تردید را یکبار برای همیشه کنار بگذارید، اگر در مثبت بودن و خیر بودن کار اطمینان دارید.

تیر

خواسته و یا ناخواسته میزبان میهمانی خواهید بود که باید برایش سنگ تمام بگذارید و در این زمینه می توانید از مهر و محبت وجودی خود کمک بگیرید که می تواند هدف شما را کاملا دگرگون سازد و تحول بزرگی را به همراه داشته باشد.

دوست خوبم! وسواس را کنار بگذارید و مهربان و باوقار عمل کنید و بیش از حد درگیر ظواهر نشوید تا بتوانید مزاحمت‌های هرچند کوچک موجود را از ذهن و دلتان دور سازید و خود را شرمنده کسی نبینید. در مورد گله و شکایت دوست همراهتان که او را به غر زدن متهم می کنید هم باید بگویم که شما برای آنها چاره‌ساز باشید و امروز را به فردا موکول نکنید که شگفتی ساز بودن یعنی این!

مرداد

در شرایطی قرار می گیرید که به اعتراف خودتان یک اتفاق ساده را پیش رو دارید و خیلی موضوع را جدی نمی گیرید، اما دوست من سعی کنید که لحظه‌ها را از دست ندهید و به این باور برسید که حتی یک اتفاق ساده هم می تواند زندگی را زیرورو کند و مسیر تحول را به کلی تغییر دهد. به همین دلیل و با توجه به بی گناهی اطرافیان است که می گویم زندگی را بر خود و اطرافیان سخت نگیرید و آن مسائل را با زبان مناسبتری مورد بررسی قرار دهید و اگر در چنین موقعیتی قرار گرفتید از بیان مسائل حواشی آنهم خجالت نکشید و مطمئن باشید که راستگو از هیچ چیز باکی ندارد. در پایان هم باید تاکید کنم که نزدیکی به خدا و راز و نیاز با او شما را اینچنین روزی‌ده و پرنفوذ ساخته، قدردان باشید!

شهریور

در تلاطمی به سر می برید که بهترین کار به آرامش رساندن وجدان است و این بهترین هدیه شما به خود و اطرافیان می تواند باشد که مسیر رسیدن به آرامش و پرروزی بودن را هموار می کند.

دوست خوبم! به جای کاهش توقعات و مسوولیت‌هایی که فکر می کنید مزاحم انجام کارهایتان هستند، بهتر است روحیه و توانتان را تقویت کنید و با استراحتی کوتاه بر اوضاع مسلط شوید که این اعتقاد شخصی چندان هم درست نیست و البته در این میان امیدوارم نگران گذشتی که می کنید نباشید که از همین حالا حداقل پاداش آن که آرامش با چهره خندان است را گرفته‌اید و این می تواند برای شما پشتوانه خوبی باشد.

مهر

دوست عزیزم! کاش نخواهید که از شما حساب ببرند، بلکه آرزو داشته باشید که روی شما حساب باز کنند و شما ابزار را داشته باشید که این ارتباط سالم را تقویت کنید و بتوانید به آن ببالید و روی پنجه‌ها راه بروید پس اگر به حرف من اعتقاد دارید، رفتار خود را بازنگری کنید، از حضرت دوست کمک بخواهید و لبخند را از ابتدای صبح تا حین خواب بر لب داشته باشید تا به هدف بزنید. در ضمن در این روزها مواظب هزینه های اضافی خود باشید که مساله پیش بینی نشده‌ای را پیش رو دارید. نکته بعدی این که شاید خودتان را سخت در هجوم افکاری ببینید که می خواهند ایده‌های شما را رد کنند اما واقعیت اینطور نیست و شما فقط باید عکس العمل منطقی از خود نشان دهید.

آبان

در شرایطی به سر می برید که نباید برای هر مساله کوچکی به دنبال تجویز مسکن باشید، بلکه باید قدرت تفکر خود را به رخ بکشید و مشکلات را از ریشه درمان کنید و رنگ زندگی خود را کاملا تغییر دهید. نکته بعدی در مورد احساسی است که مدتی است میهمان شما شده و تصور می کنید اطرافیان قدر زحمات شما را نمی دانند و یا اینکه اصلاً نمی خواهند تمایلاتشان را تعدیل کنند تا روابط درست و عادلانه برقرار شود که به نظر من تمام مشکلات از طرف مقابل نیست و شما هم باید برای رسیدن به چنین شرایطی پیشقدم شوید و باور کنید که ارزشش را دارد. در ضمن در این روزها لازم است که انرژیتان را بیهوده هدر ندهید و از تغذیه سالم جسم و بخصوص روح خود غافل نشوید و پیاده‌روی و مطالعه هر چند کوتاه را در دستور کار خود قرار دهید.

آذر

می دانم که از دوستی به شدت انتقاد دارید و به عبارتی دلخورید و برای بیان آن این دست و آن دست می کنید و از راه اصولی آن وارد نمی شوید تا به نتیجه برسید و یا خواسته های خود را روشن و واضح ابراز نمی کنید ولی حالا وقت آن رسیده تا بدون اینکه این موضوع به مشاجره کشیده شود مشکل را بدون کنایه اعلام کنید و یا اگر مجبور به بحث می شوید آن را به شکل ماهرانه ختم به خیر کنید و اوضاع را تحت کنترل درآورید و بهانه دست کسی ندهید.

به نتیجه و تحولی فکر می کنید که بسیار دلگرم کننده است و می تواند پنجره رو به دنیای جدیدی را برای شما باز کند، پس بی حوصلگی را کنار بگذارید و از جای برخیزید و از دنیای کسل کننده قبلی خود جدا شوید که همه چیز این روزهای شما با قبل تفاوت فاحش دارد و زمان تحول فرا رسیده.

دی

دوست خوبم! به جای تغییر اطرافیان و ایجاد مسایل آزاردهنده موجود به شما پیشنهاد می کنم که ابتدا در مورد تغییرات لازم خود خوب بیندیشید و بعد این انتظار را از دیگران داشته باشید و این را نیز بدانید که با غصه خوردن مشکلی حل نمی شود و هیچ معجزه‌ای هم بدون تلاش و درایت رخ نمی دهد، پس به خدا توکل کنید و یکبار دیگر هم امتحان کنید که به طور قطع موفق هستید.

در ضمن در این روزها پیشنهاد کاری خوبی خواهید داشت که نباید آن را از دست بدهید و نکته پایانی این که گول ظاهر افراد را نخورید و نظاره گر رفتار درون آنها باشید و امیدوارم راه را به اشتباه نروید!

بهمن

دوست خوبم خدا را شکر کنید که نعمت های شما به راستی خاص، بی نهایت و زبانزد است و جزء آن دسته از اشخاصی نباشید که خدا را فقط برای خواسته‌هایشان بندگی می کنند که این عبادت بازرگانان است و بس!

دوست عزیزم! از آسمان تیره زندگیتان که آنهم بسیار موقتی و گذرا می باشد گلایه نکنید و به خود بگویید که هرچه آسمان تیره‌تر باشد ستاره‌هایش نمایان‌ترند. خبری دریافت می کنید که مربوط به دوستان نزدیک شما می باشد و خوشحال کننده و امیدوار کننده است و شما هم در این خوشحالی سهمی دارید که امیدوارم بتوانید با راه‌حلهای منطقی خود آنها را افزایش دهید و آخرین خبر این که اشک شوق و شادی برای شما پیش بینی می شود که این یکی مربوط به شخص خودتان می باشد و از همین حالا می گویم مبارک است!

اسفند

به خوبی معلوم است که به آرزوهای تحقق نیافته‌ای فکر می کنید که به نظر من آنها از همین حالا گذشته حساب می شوند و ارزشهای جدید شما می تواند جایگزین آن شود اگر جرأت لازم برای ابراز حرفهای ناگفته خود پیدا کنید تا بتوانید روزهای روشن بهتری را برای خود فراهم کنید.

در ضمن طی این روزها خبری دریافت می کنید که مربوط به مسائل کاری است و لازم است آن را جدی بگیرید و رفتارهای مقدماتی را پیش بگیرید. در مورد تلاشی که دارید و می خواهید عزیزتر باشید، هم باید بگویم که لازم است در نگاه حضرت دوست عزیز بمانید که عزیز دوست بودن بهتر از هر عزتی است.

نسبت به همه باادب و با عده‌ای معدود دوست صمیمی باش

● ژرژ واشنگتن

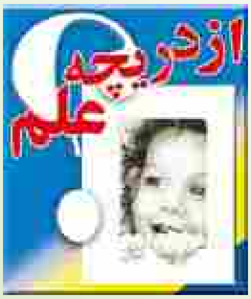

سپهر صفادار

چگونه تغذیه بهتری داشته باشیم؟

طبیعت ممکن است شما را به سوی چاق شدن هدایت کند. اما شما می توانید آن را تحت کنترل درآورید. تحقیقات جدید نشان می دهد که شما چگونه با اعتدال غذا بخورید.

مواد خوارکی فیبر دار:

خوراکی های خام، بخصوص آنها که از نظر فیبر غنی هستند، می توانند نقش هورمون را در بدن شبیه سازی کنند و به شما این احساس را بدهند که سیر شده اید.

مسواک زدن دندانها:

بعد از خوردن یک بستنی، مسواک بزنید. با اینکار شما مقداری از طعم بستنی که در دهان مانده را از بین برده اید و می توانید در برابر خوردن شیرینی بیشتر مقاومت کنید.

ثابت قدم باشید!

حتماً صبحانه بخورید و وعده های غذایی تان را از قبل برنامه ریزی کرده و به آن پایبند باشید. داشتن یک برنامه منظم، سطح هورمونها را ثابت نگه می دارد و از میل ناگهانی شما برای غذا خوردن جلوگیری می کند.

با آرامش غذا بخورید.

مدت زمان معینی لازم است تا مغز تغییر حجم معده را متوجه شود. اگر آهسته غذا بخورید، به مغز کمک میکنید تا این تغییر را دریابد در نتیجه شما بیش از حد غذا نخواهید خورد.

کربوهیدرات ها

از مصرف کربوهیدرات ها خودداری کنید، آنها شما را گرسنه تر می کنند. طرز عملکرد آنها اینگونه است که وقتی شما مقداری کربوهیدرات مصرف می کنید، بدن بجای سوزاندن کربوهیدرات، انرژی اش را از طریق سوختن چربیها بدست می آورد. این زمانی اتفاق می افتد که کبد چربی ذخیره شده اش را تبدیل به مواد شیمیایی به نام کتون می کند که برای سوخت بدن استفاده می شود.

رژیم آرام:

رژیم غذایی خود را به آرامی دنبال کنید. زیرا عادت کردن به رژیم غذایی که عناصر مهمی از هرم تغذیه را محدود می کند، سخت خواهد بود.

کنترل وعده های غذایی:

در یک رژیم مناسب، هیچ چیز کاملاً ممنوع نمی شود. اما همه چیز باید با کنترل و اعتدال صرف شود.

طرز عملکرد:

وعده های غذایی کوچک تر، یعنی دریافت کالری کمتر، و در این صورت چربی کمتری ذخیره خواهد شد. در یک جدول اولویت بندی شده، یک وعده غذایی با ارزش، شامل همه نوع غذا اما با محدودیت و مصرف روزانه کمتر است. برای از دست دادن نیم کیلوگرم از وزن بدن در طول یک هفته، شما باید روزی ۵۰۰ کالری کمتر مصرف کنید.

تا حد امکان گوشت نخورید و از خوردن چربیها و کربوهیدراتهای ساده مانند شکر و الکل نیز خودداری کنید.

طرز عملکرد:

با داشتن نه کالری در هر گرم، چربی دو برابر از کربوهیدراتها و پروتئین چگال تر است. بنابراین فردی که تحت رژیم است، می تواند همان مقدار غذا را بخورد و وزن نیز کم کند، اما در صورتیکه از چربی کمتری استفاده کند. تمرکز رژیم بر کربوهیدرات های پیچیده مانند حبوبات و دانه های روغنی نیز به تثبیت قندخون کمک می کند و استفاده بیشتر از سبزیجات و فیبر ها به احساس سیر شدن در شما کمک خواهد کرد.

داروی جدید خوراکی تالاسمی

معاون غذا و داروی وزارت بهداشت از تولید داروی جدید خوراکی تالاسمی در کشور خبر داد و افزود: این دارو بزودی در اختیار سه هزار نفر از بیماران تالاسمی کشور قرار می گیرد.

دکتر رسول دیناروند، معاون غذا و داروی وزارت بهداشت با اعلام این خبر گفت: ساخت داروی خوراکی تالاسمی حاصل تلاس سه ساله دانشمندان و داروسازان ایرانی است که به دستور وزیر بهداشت با ۸۰ درصد یارانه و به قیمت آمپول تزریقی آن تا اواخر مرداد ماه در اختیار سه هزار نفر از بیماران تالاسمی کشور قرار می گیرد.

معاون وزیر بهداشت گفت: تولید داروی خوراکی تالاسمی در کشور درد و رنج بیماران را که به علت تزریق چند ساعته و دردناک آمپول زیر جلدی دسفرال ایجاد می شود از بین می برد به خصوص این که معمولا بیماران تالاسمی در سنین پایین هستند. این بیماران در بسیاری از موارد به خاطر سختی تزریق، مصرف دارو را کنار می گذارند یا به حداقل می رسانند.

معاون وزیر بهداشت گفت: مولکول تولیدی این دارو کاملا مشابه ساختار نمونه خارجی است و تائیدیه های کیفی لازم را از وزارت بهداشت اخذ کرده است.

مرگ و معلولیت بر اثر سقط جنین ناسالم

بانک جهانی در گزارش تازه‌ای اعلام کرد که سالانه حدود ٦٨ هزار زن در اثر سقط جنین‌های ناسالم و غیربهداشتی جان خود را از دست می دهند و در عین حال ۳ میلیون زن دیگر نیز دچار معلولیت‌های موقتی یا دائمی می‌شوند.

در این گزارش آمده است که بسیاری از زنان فقیر به عنوان آخرین چاره برای کنترل بارداری به سقط جنین روی می‌آورند. با وجود تلاش گسترده در جهت کنترل بارداری، ۵ میلیون مورد بارداری‌های ناخواسته سالانه رخ می‌دهد و مربوط به زنانی است که از روش‌های کنترل بارداری از جمله داروهای ضد بارداری استفاده نمی کنند.

این گزارش همچنین می‌افزاید: ۲ میلیون مورد دیگر از این بارداری‌های ناخواسته به دلیل ناموفق بودن روشهای ضد بارداری و یا استفاده نادرست از این روشها از سوی زنان اتفاق می‌افتد.

این در حالی است که شبکه خبری بی بی سی به تازگی اعلام کرده است: برخی زنان در کشورهایی که سقط جنین منع قانونی دارد از اینترنت برای خرید داروهایی استفاده می کنند که بتوانند در خانه جنین خود را سقط کنند.

بازبینی‌های یک مجله انگلیسی موسوم به obstetrics and Gynaecology از روی ٤٠٠ مصرف کننده نشان داد که تقریبا ۱۱ درصد از مشتریان پس از مصرف این داروها نیاز به انجام عمل جراحی پیدا کردند.

خطر اهدا کلیه مردان به زنان

زنانی که از مردان اهداکننده عضو، کلیه دریافت می کنند احتمال بیشتری دارد دچار رد پیوند شوند.

محققان سوئیسی با بررسی ۲۰۰ هزار عمل جراحی دریافتند شانس ناموفق بودن پیوند، زمانی که کلیه یک مرد به یک زن پیوند زده می‌شود ۸ درصد بیشتر است.

پیام های رایگان

زیرنظر: سروش

همراه زندگیم، مریمم، ۱۹ گل مریم به تو با بهترین آرزوها، هدیه من قلبی است که تاابد برایت می تپد. دوستت دارم تولدت مبارک

همسرت ایمان—شاهین شهر

نسیم بهاری به قاصدک گفت. یازدهم مرداد گلی خواهد رویید. زینب جان تولدت را با هزار شاخه گل رز تبریک می گویم

خواهرت قاصدک داسونی—شیراز

همسر عزیزم، خدا را شاکرم که در کنار نازنینی چون تو که دستان شفابخشت مرهم زخم بیماران است زندگی می کنم. روز پزشک را پیشاپیش تبریک می گویم

زهرا گونه—بوشهر

شب ستاره شبهای تنهاییم علی جان، اولین سالگرد شکوفایی عشقمان را بهت تبریک می گم، دوستت دارم

ماندانا—اسلامشهر

همسر عزیزم و فرزندان گلم، فرحناز خانم، احمد آقا، آقامحمد، زهرا خانم و ابوالفضل خان، همیشه سلامت باشید

یوسف دلخوش—تهران

علیرضای عزیزم، با تمام وجودم دوستت دارم. دهم مرداد سالروز تولدت مبارک، موفقیت و شادی تو آرزوی من است

همسرت حدیثه—کرج

مادر عزیزم تولدت را صمیمانه تبریک می گویم و برایت آرزوی سالهای خوش و سلامتی دارم

سمانه دیده‌ور—ماکو

سخته یکی بهت بگه ستاره شو بچینمت، یه کم که بگذره بگه دیگه نیا ببینمت، تقدیم به تنها ستاره‌ام آمنه

همسرت ایوانیان—سرابله ایلام

پدر و مادر عزیزم، به پاکی آسمان آبی و به زلالی آب چشمه ساران و قسم به شکوفه های بهاری و زیبایی طبیعت، از جان و دل دوستتان دارم

هلیا ظهرابی—گچساران

پدر و مادر عزیزتر از جانم، صدها گل نرگس و یاس، صمیمانه تقدیمتان می کنم و از جان و دل و سرشار از عشق و محبت می گویم همیشه دوستتان دارم

امیرمحمد متولی—گچساران

پدر و مادر عزیز و مهربانم، عشق و محبت در دنیا بی همتاست، آن را با هزاران شاخه گل رز تقدیمتان می کنم و می گویم: بابا، مامان بی نهایت دوستتان دارم

نازنین ارشادی—گچساران

همسر عزیزم میناجان، سالروز ازدواجمان را تبریک می گویم

حسن محمدی—تهران

پدر و مادر عزیزم، به خاطر تمام زحماتی که برایمان کشیده‌اید متشکرم و همیشه قدردان شما هستیم

مهناز، فرحناز توکلی—رشت

دوست عزیز دوران دانشجویی رحیم اسدی، همیشه به یادت هستم و برایت بهترین ها را آرزومندم

بم—ایمان عزیزی

در سالروز بازگشت آزادگان به میهن اسلامی، سلام می کنم بر عزیزان اردوگاه ۱۲، قسمت اول، سلامت باشید

سیدجمال اعتصامی

حمزه جان و مریم جان، سلامتی و موفقیت شما را از درگاه ایزد متعال خواهانیم

پدر و مادر—اعتصامی

بهترینم محمدعلی جان، عاشقانه دوستت دارم و هزاران شاخه گل سرخ در روز ۱۸ مرداد به مناسبت پنجمین سالگرد یکی شدنمان به تو تقدیم می کنم

همسرت اعظم—شهرضا

رضاجان عزیزم، حضورت حادثه‌ای تکرارنشدنی در زندگی من است. تازمانی که تمام شقایقهای دنیا بمیرند، دوستت دارم

همسرت شیوا—تهران

محمدجان، با تولد زیبایت، منت سر تقویم هایمان گذاشتی و پاییز را خجالت دادی. تولدت مبارک

سمیرا محمدی—تبریز

پدر و مادر عزیزم، دوستتان دارم و برای شما آرزوی سلامتی می کنم

وحید مقدم—مشهد

صدیقه جان، به خاطر قلب پرمحبتت، شهد کلامت و مهربانی نگاهت، دوستت دارم و از زحماتی که برایم کشیدی تشکر می کنم. امیدوارم در همه مراحل زندگی موفق باشی عزیزم

طاهره—تهران

مادر خوبم معصومه زحمتکش، فوت اسماعیل زحمتکش پور عزیزت را به شما تسلیت عرض می کنم

آرمان محمدی

دایی محمد علی، دوست دارم باور کنید که همیشه در قلب من جای دارید و وجودتان همواره عشق را برایم به ارمغان می آورد

میلاد نورآقایی—رامسر

مینا، عزیزم، آرزوی سرافرازی و شادزیستن شما و خانواده‌تان را دارم

محمد حسینی—دشت دیره

از مدیریت محترم مدرسه راهنمایی فروغ، خانم رقیه ابراهیمی کمال تشکر را دارم

حمیده اصلانی—فریدونکنار

زهرا جان خواهر عزیزم، یازدهمین سالگرد تولدت مبارک. امیدوارم در پناه حق به تمام آرزوهایت برسی

علی و فاطمه—تبریز

امیدم، عزیز دلم، ای بهترین هدیه خداوند به من، تویی که زمستان قلبم را گرم می کنی، دوستت دارم

همسرت مریم—تهران

عزیزم سینا محمدی، بر ماسه‌ها نوشتم دریای هستی من از عشق تو سرشار است. این را به یاد بسپار

امیر مهدی—بهشهر

مادربزرگ خوب و عزیزم به اندازه تمام ستاره‌های عالم دوستت دارم. تولدت مبارک

مهین تو—تهران

عروس گلم مریم جان، یکدنیا گل رز، یک عالمه ستاره پیشکش تو نازنین. تولدت مبارک

هوشنگ—تهران

همسر عزیزم احمدجان، سالروز تولدت را تبریک گفته و برایت بهترین ها را آرزو دارم

رویا امانی—تهران

علی جان و میلاد جان، به خاطر زحماتی که کشیدید، صمیمانه از شما عزیزان تشکر می کنم و برایتان آرزوی موفقیت دارم

حمید—تهران

محمدجان همسر عزیزم، سالروز یکی شدنمان را با هزاران شاخه گل رز به تو همه زندگی‌ام تبریک می گویم

سارا محمدی—بابلسر

فاطمه عزیزم همسر گرامی‌ام، بدین وسیله سالروز تولدت را تبریک گفته و برایت آرزوی سلامتی و تندرستی می نمایم

رحیم احمدی—مراغه

اگر شما هم مایل هستید حرف دلتان در مجله خودتان چاپ شود می توانید پیام خود را کلمه به کلمه فقط در فرم اصلی زیر برای ما ارسال کنید و روی پاکت بنویسید مربوط به پیام رایگان البته نوشتن امضا با نام فامیل الزامی است.

مشخصات ارسال کننده پیام ....

هر چه دوستان شخص کمتر باشد، وی به قدر دوستی بیشتر پی خواهد برد

محمد حسین محمود زاده

دانش آموز کلاس دوم ابتدایی مدرسه شهید محدث قمی منطقه ۲
در سال تحصیلی ۸۷-۸۶ با معدل ۲۰ شاگرد ممتاز شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه - از طرف پدر و مادر

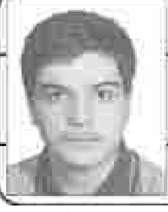

احمد محمود زاده

دانش آموز کلاس سوم راهنمایی مدرسه شهید مدنی منطقه ۲
در سال تحصیلی ۸۷-۸۶ با معدل ۱۹/۸۰ شاگرد اول شناخته شده است.

با تشکر از اولیاء محترم مدرسه - از طرف پدر و مادر

خانه موی ایران

اولین موسسه ترمیم مو در ایران

زیر نظر متخصص ترمیم مو از کانادا

تهران- خیابان ولی عصر- جنب سینما آفریقا - طبقه سوم

تلفن ۸۸۸۹۳۱۴۳ - ۸۸۸۹۹۸۳۸ - ۸۸۹۰۸۴۲۳ - ۸۸۸۰۰۲۸۰

نقاشی های شما

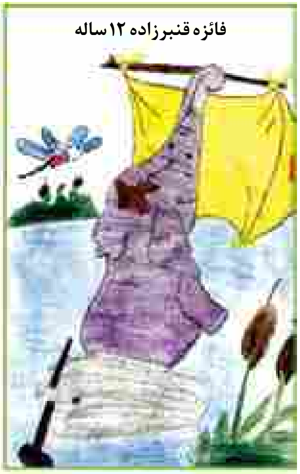
فائزه قنبرزاده ۱۲ ساله

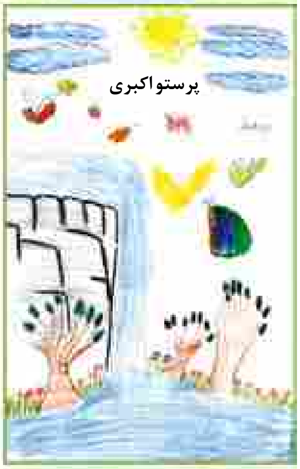
پرستو اکبری

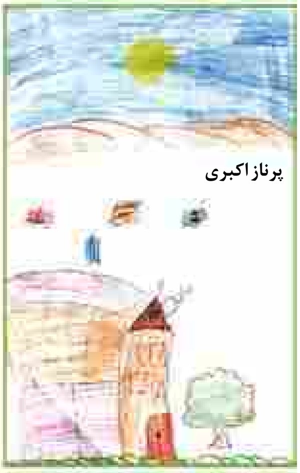
پرناز اکبری

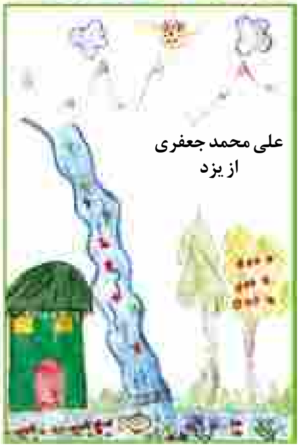
علی محمد جعفری
از یزد

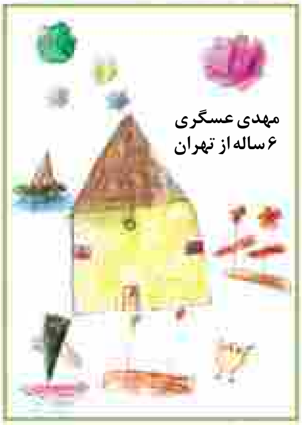
مهدی عسگری
۶ ساله از تهران

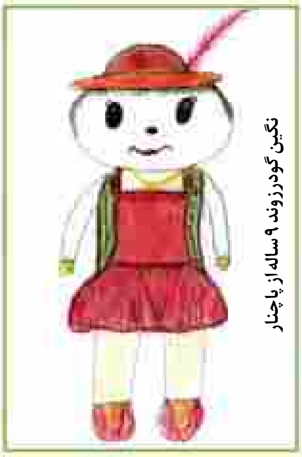
نگین گودرزوند ۹ ساله از پاچنار

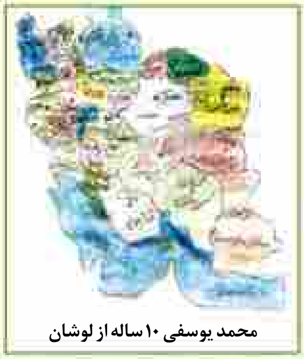
محمد یوسفی ۱۰ ساله از لوشان

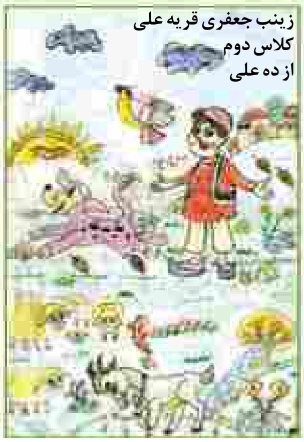
زینب جعفری قریه علی
کلاس دوم
از ده علی

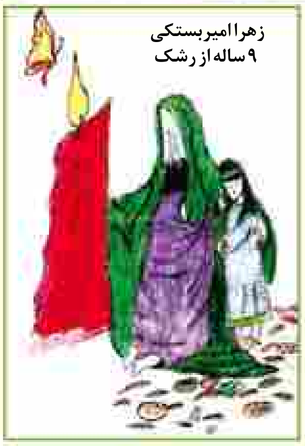
زهرا امیربستکی
۹ ساله از رشک

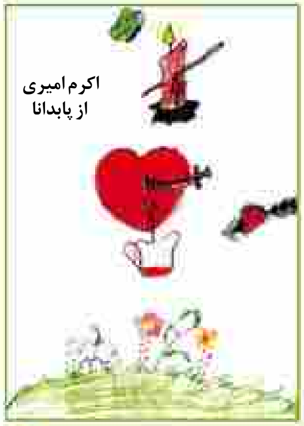
اکرم امیری
از پابدانا

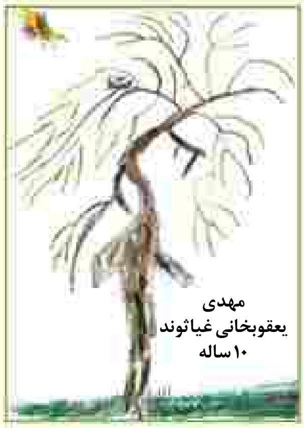
مهدی
یعقوبخانی غیاثوند
۱۰ ساله

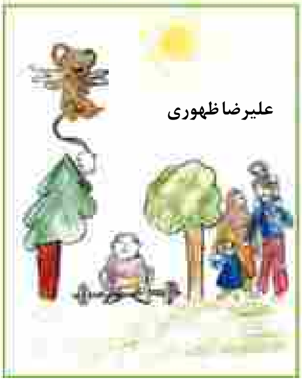
علیرضا ظهوری

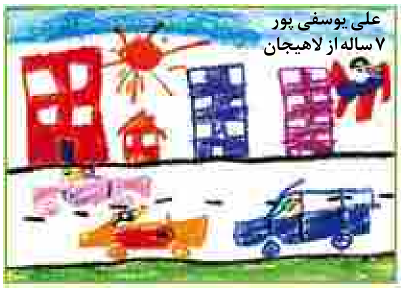
علی یوسفی پور
۷ ساله از لاهیجان

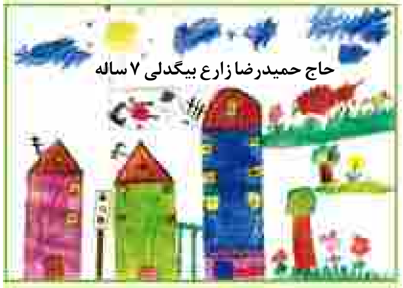
حاج حمیدرضا زارع بیگدلی ۷ ساله

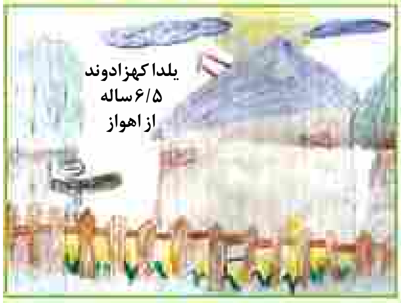
یلدا کهزادوند
۶/۵ ساله
از اهواز

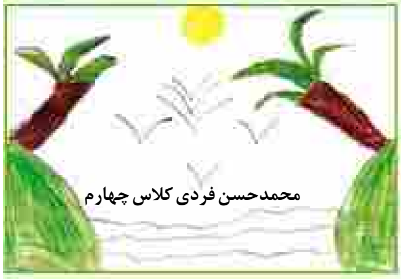
محمدحسن فردی کلاس چهارم

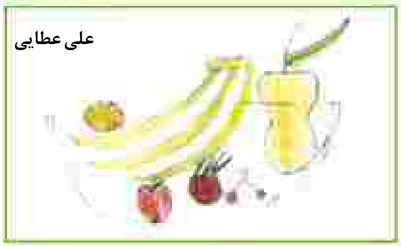
علی عطایی

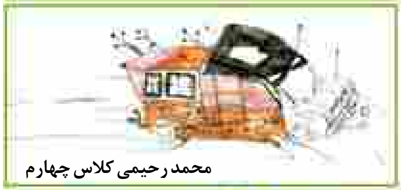
محمد رحیمی کلاس چهارم

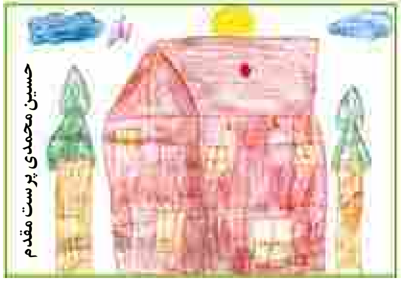
حسین محمدی پرست مقدم

از نگاه دیگر

سهراب صفادار

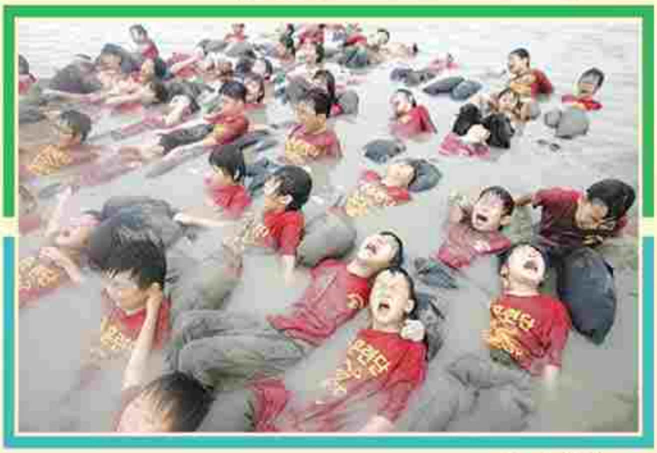

هیچ جا خانه نمی‌شود

کره جنوبی – جزیره دالیو؛ پنجشنبه ۲۴ جولای: در این تصویر تعدادی دانش آموز دبستانی را می‌بینید که در آب دراز کشیده‌اند و فریاد می‌زنند. حدود ۷۰ دانش آموز جهت این نوع تمرینات شرکت کرده‌اند. این تمرینات به منظور افزایش قدرت روحی و جسمی کودکان انجام می‌شود و کلمه‌ای که آنها در حال فریاد و با صدای بلند ادا می‌کنند، «مادر» است.

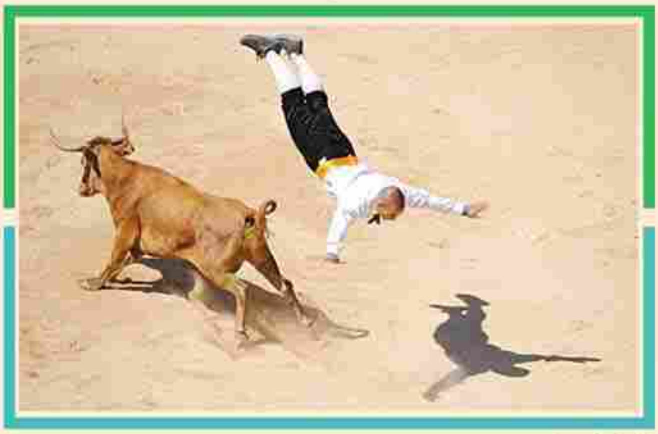

گاو کجاست؟

اسپانیا – پامپلونا؛ سه‌شنبه ۸ جولای: در طی یک فستیوال سالانه یک گاوباز با استفاده از حرکات آکروبات از روی یک گاو وحشی می‌پرد. در حال حاضر سعی شده برای جلب بیشتر تماشاگران و تنوع در نوع گاوبازی حرکات آکروباتیک نیز میان گاوبازان رونق پیدا کند.

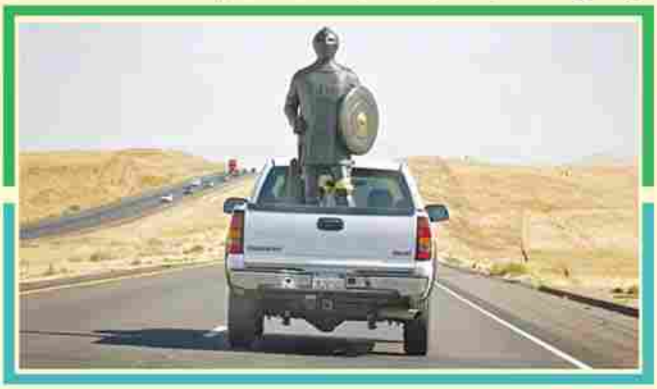

مسافرت شوالیه!

آمریکا – کالیفرنیای شمالی؛ یکشنبه ۲۰ جولای: در قدیم شوالیه‌ها برای سفر از اسب استفاده می‌کردند ولی در اینجا مجسمه شوالیه‌ای را مشاهده می‌کنید که یک وانت حامل آن می‌باشد. این وانت در طی مسیر خود در بزرگراه باعث جلب توجه بسیاری از رانندگان شده بود!

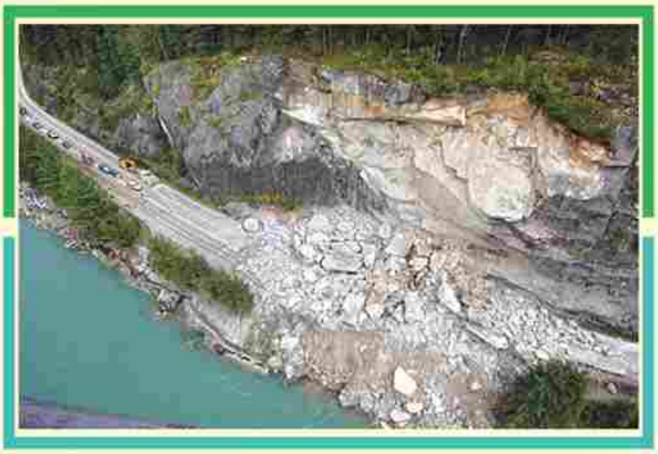

ریزش کوه

آمریکای جنوبی – کلمبیا؛ چهارشنبه ۳۰ جولای: یک اتوبوس حامل توریست وقتی در بزرگراه بین دو شهر «ونکوور» و «پورته کو» بود ناگهان با این حادثه مواجه شد. اما این اتوبوس به طور باورنکردنی و با خوش شانسی تمام با اختلاف بسیار کمی از کنار سنگهای در حال ریزش توانست عبور کند و دچار حادثه نشود. لازم به ذکر است که این جاده مدفون شده نقشی کلیدی در جابجایی مسافران در طی مسابقات المپیک زمستانی سال ۲۰۱۰ در ونکوور خواهد داشت.

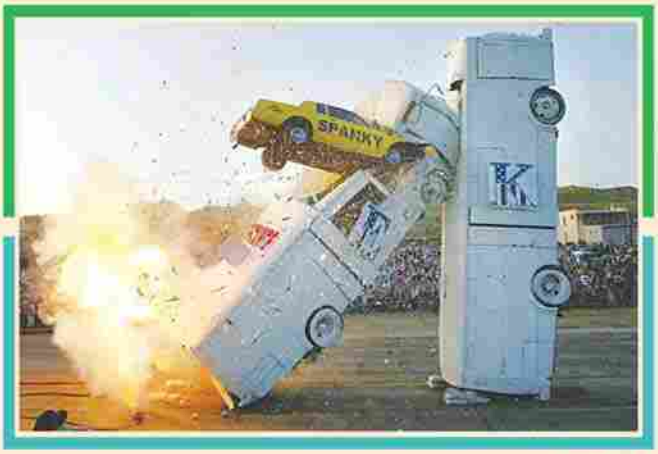

یک، دو، سه...

آمریکا – مونتانا؛ جمعه ۲۵ جولای: در اینجا بدلکاری را داخل یک اتومبیل مشاهده می‌کنید که تصمیم داشت با اتومبیلش از بالای دو اتوبوس که به طور عمودی قرار گرفته‌اند، بپرد. ولی این بدلکار که «اسپنکی اسپگلر» نام دارد با برخورد به اتوبوس اول باعث واژگونی اتوبوس دوم نیز می‌شود. خوشبختانه وی صدمه چندانی ندید ولی معلوم نبود اگر از روی دو اتوبوس هم می‌توانست بپرد از آن سو چه فرودی انتظارش را می‌کشید!

کسی بیکار نباشد!

آلمان؛ یکشنبه ۲۷ جولای: در تصویر مردی را می‌بینید که سخت مشغول طبخ غذا است. او در یک مسابقه سنتی تهیه غذا شرکت کرده که هر ساله بین دو منطقه «کروزبرگ» و «فرایدریشن» برگزار می‌شود. در این مسابقات می‌توان گفت که آشپزها، آشپزی نمی‌کنند بلکه بیشتر جنبه مبارزه بین شرکت کنندگان دیده می‌شود زیرا علاوه بر طبخ خوب، زمان نیز حائز اهمیت می‌باشد.

اسکارلت
scarlet

او دنیای تلویزیون را متحول خواهد کرد...

سری جدید ال سی دی ال‌جی
THE HIT NEW LCD SERIES

- وضوح تصویر 1920x1080p (FULL HD)
- کنتراست تصویر ۱:۵۰۰۰۰
- طراحی منحصر بفرد و فوق باریک
- LED با قابلیت تغییر رنگ
- بلندگوهای نامرئی با صدای سینماتیک
- تیون شده توسط متخصص افسانه ای آقای مارک لوینسون
- سنسور هوشمند تصویر
- سه ورودی HDMI
- برنده جایزه بین المللی نوآوری CES در سال ۲۰۰۸

LG
Life's Good

INTELLIGENT SENSOR
invisible SPEAKER
HDMI
FULL HD 1080P
INNOVATIONS 2008

گلدیران ضمانت خرید شماست
مرکز اطلاع رسانی و خدمات مشتریان : ۸۴۷۳۳ - ۰۲۱ (تهران)

www.lge.ir www.goldiran.ir